



کتاب الفقه العرفی

در بیان اصل ثانی از اصول محمدی که آن عدل است بر آنکه عدل از صفات فعل
 برخیزد صفات فعل خایکند استی مخصوص آن نیست لکن چونکه عمده ارکان ایمان است و دنیا
 و دوزخ و غیره از فرق اسلام کی اهل حق اغنی فرود با جلیا نماید و دیگری فواصل علم و معرفت
 این صفت نافع واقع است و مباحث کثیره با آن متعلق است اهتمام بشان آن نوع علمانی است
 واقع شده و از بیان مختص در اذقیق و در ضمن مباحث فوجی انفرغ حاصل کشود و در بیان
 فرق است و آنچه که در پیش گفته اند در آن تراخی نیست که در این باب از جمیع صفات فعلی که
 در این کتاب است ماسی یافتند بلکه اولیاد است از این قبیل قسمی نمیکنند و فعل حسب ما
 مرکبی فواید تحقیق مباحثشان در این مبحث است و در این مبحث در این باب که در این باب
 اما پیشتر که در این مبحث است و در این مبحث است و در این مبحث است و در این مبحث است
 عمدتاً سخن شایسته است و در این مبحث است و در این مبحث است و در این مبحث است
 دوست و ملاستند و در این مبحث است و در این مبحث است و در این مبحث است
 است که در مضمون و در این مبحث است و در این مبحث است و در این مبحث است
 این صفات با افعال نیز کان جمع کرده و اما اینکه هر چه در این مبحث است و در این مبحث است
 از این نیست که فعلی بذات خود فعلی نباشد و در این مبحث است و در این مبحث است

و صفات مرکب

شرح جهت نسبی قبحی می باشد که فاعل این نسبت آن مستحق مدح یا ثواب است یا عقاب میگرد
و گاه است که بیدار عقل از ادوی بیایم بسبب ظهور آن بجهتیکه عمدتاً از امری فمندانند یکی است که نفس
در جای که نفع ظاهر هم داشته باشد و بدی و نوعی که ضرر رساند و گاه است که حسن و قبح
افعال تا بل و فکر ظاهر شود و گاه است که عقول ناقصه یا کمه آن نرسیده و از بیان شارع حسن
قبح آن لایح میگرد و مثل حسن و زوئه از راه رمضان قبح و زوئه اول و ثانی و اشغال آن
حسن قبح و شبیه در نفس آن نظریه است آن با نظر بعضی از اعراف لازم می آید تا آنکه نظر
شارع تحقیق نمیدوید امر و نهی شارع مستلزم حجج با امر حجج یکدیگر و بعد از آنکه است که از عقل است
بر داشته اند درین باره مخالفت اهل حق کرده و میگویند که افعال منزه است از قبح و حسن قبحی از یکدیگر
حسن و خوبی و قبح و بدی هر چند تابع امر و نهی شارع است هر چند شارع امر و نهی را
و هر چند انهی میکند قبح میشود پس اگر کذب با شارع امر و حکم یکدیگر و همین کذب است
میشد و همچنین قتل و خورزی می نامی ناقص و بعد با نهن سبب آن مطیعان که تمام عمر
مشقت طاعت و کلفت صبر و احتمال مصیبت گذرانیده اند اگر حق تعالی حکم و امر را
حسب و خوب است اگر ظالمان و سرکشان عصات با انواع الطواف عنایات
ترجیح و دسترس و با خواهد بود با آنچه نزد ایشان چیز و عیب است بخوبی و بدی نمیتواند
که بعد از شرع و این عقیده سخیفه عقول و نقل با نقل است بجهتیکه جوهر که بعضی از آنها
باز اینها حقیقت حال مبرهنه بیان می آید اول آنکه بعضی چیزها مثل قبح کذب ضا
حسن صدق نافع و همچنین خوبی انصاف زود است بر آوردن فریضه از دیان خصوصاً
تشی که از بزرگان دین و انبیا و اولیای سلف و بوده و شده و ضرر می کمال رساند
نموده و خوبی انسان که در آن مستحق آن و غلبه و حمل و نقل این است و بجهتیکه

باید

کردن بین گیر پریدن در هوا امر است پر و صوح که بر عاقل و دانشمند مخفی پوشیده است
 و نکران شریعت ادیان حقه که تابع شرعی و طریقی نیستند نیز بحسن و قبح این امور حریف اند
 و انکار آن انکار امر است ضروری قابل اصفا و اقصان است بهم مؤید است اگر عاقل
 در کوستان جا های بعد که آوازه وین اهل این در آن مانسیده نشود نمایا بدوین
 عطا پذیر رسد و اور اختیار و مند و اینکه کلام استی بگوید و بسید آن دیناری او اصل
 شود و میان انیکه کذب زور بر زبان آرد و دیناری او حاصل شود طاعت که صدق ابر
 کذب ترجیح خواهد داد و حال آنکه خبری از احکام شرع ندارد پس معلوم شد که خوبی و بدی چیزی با
 قطع نظر از شرع بعقل ثابت است دوم آنکه اگر همه افعال کیسان بود به شد و یکی بر دیگری
 ترجیح داشته باشند پس حقیقتی از یکی حکم بد دیگری منعی ندارد و ترجیح خیریت بر چیزی بی آنکه
 مرجحی داشته باشد سوم آنکه اگر خوبت حسن و قبح موقوف بجمع باشد لازم آید که طاعت
 معجزات از و تعالی بر دست غیر کاذب و باشد و در این صورت نیز میان بی صداقت
 و صبی و و علو باقی نخواهد آمد پس اثبات نبوت ممکن نخواهد شد و اشمال این از فضائح و قبائح
 کشید بر این طریق غیر مرضیه که البته است آنرا اختیار کرده اند لازم می آید لکن از سفاهت آنها
 چه عجب که مبالائی از لزوم این امور زنده باشند چه مرجحی نزد آنها حسن معاند شد چه امام
 آنکه آیات قرآنی و کلمات و قرآنی کذب ان آنها است قال الله عز و جه **يَا قَوْمِ ادْعُوا آلَ اللَّهِ
 فَأَحْسِنَ صِلَاتَهُمْ وَاجْعَلْ لَكُمْ عَلَيْهِمْ آبَاءَ نَا وَاللَّهُ أَمْرًا نَا لِيُقَالُ إِنَّ اللَّهَ كَذِبٌ كَالْأَشْجَارِ
 أَنْفَقُوا لَوْ أَنَّ اللَّهَ مَلَكَ تَعْلِيمٍ لَيُعَلِّمُ قَوْمِي قَوْمِي لَعَلَّ يَعْزِلُ عَمَّا يَفْعَلُونَ** که بر همین حال ما تو ایم
 آبا و اجداد خود را و خدا امر کرده است ما را با این امور پس کجای محمد صلی الله علیه و آله که
 خدا تعالی امر غیر ما را بقبائح و بدیها آید نسبت میدهد بخداوند جل امر را که نمی داند

و صوح

و صوح

و صوح

و در جای دیگر میفرماید **قَالَ لَيْسَ حَرَامٌ فِي الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطُنَ مِنْهَا** یعنی کبوی
 و صلوات بر این نبی که حرام کرده است پروردگار من امور قبیح را آنچه ظاهر است قبیح آن آنچه پوشیده است
 و همچنین دیگر آیات بسیار از کلام مجید نصاً و صریحاً دلالت بر مطلوب ما دارد و احادیث ائمه
 السلام که مصدق مقال اهل حق است بسیار است اگر چه نیامده است در مقام ذکر تعبیات مذکور
 بعضی از آن بنا بر الزام است مگر شود و مقصود اصلی ذکر ادله عقیده است عمدتاً
 باعث بر اختیار انقیاد خفیه است که بسبب بعضی از آیات و بعضی از غایبات
 پیدا کند از افعال خود مجبور میدانند و این معنی استلزام از عدم ظلم و عدوان انواع قبیح
 بطرف جناب باری تعالی میشود پس بنا بر مخلصی از آن تمسک باین عقیده شیفته شده اند و
 فاسدی بر اصل غایبی نموده اند چنانچه عقرب واضح خواهد شد فصل دوم و بیانیست
 خداوند عالم عادل است ظلم و فعل قبیح نمیکند و واجب ترک نیفرایند و تکلیف مجال
 نمی نماید و فعل عیب از و صادر نشود و **قَالَ اللَّهُ أَنَّهُ اللَّهُ الْإِلَهُ الْوَاحِدُ الْمَلَكُوتُ**
وَأُولُو الْعِلْمِ تَامِمًا يَا الْقِسْطُ اللَّهُ الْإِلَهُ الْغَزِيْرُ الْحَكِيمُ تفضیل این احوال آنرا از
 جناب مقدس او تعالی احد و اول قبیح و ترک واجب است چه قبیح چنانچه گذشت فعلیست که
 فاعل آن در نظر فاعل حکم مستحق مذمت است باشد و واجب است که فاعل آن در نظر
 لایبوح و ستایش باشد و تارک آن لایب مذمت مثل انکیر بر امری طبعی است مانند ان حکم
 و از آنجا و عده اجر خیر و ثواب جمیل کرده است پس اگر آنرا ترک نماید البته در نظر
 حکیم بد کرده و مستحق مذمت میگردد و در نگاه بود خود و فایده استحقاق و ستایش
 پس که چنین فعلی از حضرت باری تعالی نظر حکمت او محال است و صدور فعلی از او تعالی
 ممکن نیست و دلیل عقلی بر این مدعی نیست که سرگناه واجب از او ترک شود یا قبیح سرزد از او

این صفت بیرون نیست یا آنکه عالم و دانا تصحیح و بدی آن نسبت مثل جاهلی که در حالت غفلت
 مرتکب بعضی از معاصی میکرد و یا آنکه حکم بدی آن آرد و قدرت توانائی بر ترک آن اندر توان
 بالا ایجاب که اثرش از منفک نشود و یا مجبور می که او را با گناه بر قبحی او از نذای قدرت هم دارد
 لکن محتاج است بدان احتیاج خود را بدون فعل قبیح رفع نمی اندک در مثل محتاج که طعامی نمی باید
 و برای رفع کوشش خود مرقمی نماید یا احتیاج هم آن ندارد و عیبش آن فعل را واقع میسازد پس
 بنا بر اول عمل فاعل لازم می آید و بنا بر دوم مجز و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر چهارم سفلت
 این امور بر او تعالی محال است پس قبحی از و چگونه صادر تواند شد و واجب چگونه ترک تواند کرد
 پس لامحاله او تعالی عاقل است و مؤلف مطالب اشاعره داشت از کم شوری خود و چون که خیر پیرا
 فی حد فیه قطع نظر از حکم شارع نیک بدنی اند بعد التاء تعالی قائل استند و تفریحی از او
 او را امیدارند و نمی فهمند که در این صورت علم نبوت نبی امین بصحت شریعتی حاصل نمیشد
 و اعتماد بر و صد و وعیدی که فرموده است باقی نمی ماند و اکثری از ضروریات دین بر هم می رود
 بیانش آنکه اگر جناب باری تعالی بصفه التبت نحو که بیان کردیم متصف نباشد نبوتی که از
 انبیاء است نخواهد شد زیرا که هر گاه صد و قبائح از او تعالی بر او باشد می تواند که او است
 باظهار عجزات الهیه و معنی کاذب نموده باشد و با وجود این احتمال نیز بدین وجه میسر
 حاصل نخواهد کرد و در هر گاه این نیز حاصل از خداوند تعالی است شرایع و احکام الهیه
 و وعده و وعید حاصل خواهد شد و غایتی که حضرت با بر اینها و ما خلافة الله فی الارض
 و الا ان لا یعبودون و قوله لا یکن الی الناس من علی الله سبحانه و تعالی
 الرسول از ایجاب و خلایق رسالت از او بدیده حضرت خواهد شد اگر بگویند که آنکه
 احتمال کذب صد و قبائح را از او تعالی اندک است و این نیز با عبادت او تعالی میسر

این جاری شده است خواجه گفتم که از کجا چه علم یا نبی خود قوف است بر اینکه ما بدانیم که از زبان
حضرت آدم تا این دم انبیا و رسل که مبعوث شده اند همه صادق است که او بوده اند تا عادت
و استمرا این ثابت شود و این امر اول سلسله و اول نزاع است علاوه بر این بر گاه چیزی از
افعال قبیح و قبیح نبوده باشد پس از کجا که او تعالی عادت خود را بر همه نیزند و برخلاف آن
از زمان دیگر عمل نمی فرماید و اما اوله حمیه و اله بر عدل او پس بسیار است از آن جمله است اینکه در آن
متقدمه آمده که او تعالی قائم است بقسط و قسط یعنی عدل است از آن جمله است اینکه او تعالی
خود را بصفت حکمت ستوده و فعل الحکیم لا یخلو عن حکم پس قبیح و عیب است از و صواب و بی عیب است
و از آن جمله است اینکه حق تعالی قرآن مجید فرماید **لله یسجدون** یا **الاحسان**
ایستای ذی القربی و یتیمی و یتیمی و المنکر و البغی و یظلمکم لعلکم ترفون
پس چگونه تواند بود که مردم را بعد از انصاف فرماید و از فحشا و منکرات نهی کند و خود و جلا
عدل و در عمل فرماید و منکرات را عمل آرد و حال آنکه این امر بغایت قبیح است چه خود را
انا امری الناس بالبر و التمسوا انفسکم یا حکم فرماید که **سیدم و مرا بر این که خود را با**
فراموش کنید یا می تواند شد که مردم را بر این معنی نرشد فرماید نه به صدق سخن مسلم
بوده باشد تعالی را در سخن ننگ عنوانید و از آن جمله است که فرموده است **ثم ان الله کلّم**
بظلامه العینین خود را عدل ظلم است چه عدل وضع نمی کنند نه وضع می کنند آن ظلم
و وضع می است در غیر موضع آن پس چرا که خداوند با ما در هر چه ما در خود بود و در هر چه
و از آن جمله است آنچه در کتاب حمید و غیر آن در فضیلت ما در حق علیه و تعالی است که اصل
و حمید عدل است و بیان عمل فرموده ما **العدل** یا **لا تلتفت الی ما**
لا یمک علیک در او عیب آرد و جایزه و است عدل است و عدل قائم با کس

بالقسط لاجرا فی حکمه ولا حیف لهما انیکه حق تعالی بندگان را بر افعال که مجال است و
 باختیار اینها نیست تکلیف نیز فرماید پس ظاهراًست که تکلیف بمجال قبیح است پس نظر بحدیث است
 است که تکلیف نماند بر بندگان از آن جهت که از حیث قدرت شان بیرون شد قال الله تعالی لا
 یكلف الله نفساً الا وسعها و اشاعره تجویز میکنند که حق تعالی تکلیف مجال بندگان حج و نماز
 پس بگوید یک یا زمین گیر باشد که با آسمان پرواز نماید و در دو جهت متقابل مثل مشرق و مغرب
 در یک وقت برو و در دو کار از زنده کند و آفتاب بر زمین بیاید و تکلیف کند بانیکه آب دریا را
 بیک جرمه بنوشد و در سر سوزن گوه قاف اداخل کند و سر گاه این امور را واقع سازد آنها را
 بغدای کمال گرفتار سازد و بطلان این امر ظاهراًست **فصل سوم** بدانکه تکلیف او تعالی بندگان را
 با موافقت اختیار و افعال اختیار می بامرونی مستحسن است لان فی تعریفنا للثواب تحذیراً من العقاب
 و تقریباً الی رضی ب الارباب تهذیباً للآداب بل تحصیلاً للمعارف الا یاتیه تکمیل للعقائد
 البریانیة الی لا یرخص الحکمة فی اجمل مثلها و الغفول عن حجها فوجب التکلیف و قبح ترک من الحکیم العظیم
 و نفع آن مانند وجود او تعالی نیست زیرا که او غنی بالذات است بلکه او تعالی نفع بندگان را در آن
 منظور میدارد حضرت صادق علیه السلام از ابی طالب مرین خود را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 روایت نموده که آنحضرت فرمود آنچه حاصلش اینست که جناب زارتینا الی مجال تفضل و حسنا
 و رحمت های بی پایان سرگاه فراتسین بر بندگان و حسب کرد و اندیشین نبود این کلان حکمت
 آنکه خود محتاج بعبادت اینها بوده بلکه مصلحت و حکمت درین تکلیف است که جمیع طیب
 در نظر مسکنان ممتاز گردد و آرایش و باطن حال شان بظهور آید و تساقی نمایند بسوی رحمت
 پروردگار خود و باین سبب درجات آنها در بهشت متفاضل گردد و انتهی مخلص المراد آیه و تم
 از جمله آنچه دلالت بر حسن تکلیف دارد و محتوی است بشرطی از مصالح آن کلام حضرت امیر

صحت

علیه السلام است در وقتی بآن حضرت خبر رسید که قومی از اصحاب آنحضرت در حدالت حق تعالی بوجه
خوض نمایانید پس مالابی منبر بر آمد و حمد و ثنا الهی بجا آورد و فرمود آنچه حاصل مضمون آن است
که سرگناه حق تعالی خلأ نون را از کتم عدم مبضئه جو و آورد شیت الهی تعالی گرفت آن که بندگان اوصفا
آداب ربیعه و اخلاقیه باشند پس علم ازلی داشت که این امر تمام نمیشود و تا نکاتیکه نشناختند
آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد و این تعریف ظهور نیکو گفت با انجام نرسید
مگر با مروهی و انیمه مفید و مؤثر نیکو دید که بعد و وعید و آن نمی باشد مگر به رغبت ترسیدند
و جناب الامرحوم اعلی السد و جبهه میفرماید سرگناه در ماست و واضح کردید که افعال حق تعالی تمامها
حسن است و صواب و گاه بد که آنها مصالح و غایات صحیح داشته باشند پس ما را انظر باین معلوم ^{عقلی}
کردید که تکالیف الهی حسن است برای آن غایتی است ما او عای این نمی کنیم که فاصول غایات
الهی دریافت می توانیم نمود چنانکه در عیون و عقل بسنا و بیکه در اینجا مذکور است سطوح است
که فضل بر شادان گفته که اگر کسی بگوید یا بنیکه آیا جائز است که نیکو بنویسد و در تکلیف ^{الذاتی}
که در آن غایتی و عقلی نباشد جواب غایم داد که جائز است زیرا که مضر و نفع است که حکیم است
نایست و چنانکه پس اگر کسی بگوید که هر تکلیف نمود حق تعالی یعنی خود گرفته خواهد شد غایات
بر آن مرتب است پس اگر کسی بگوید که ما را خبر باینکه از تکلیفین طلوع غایات موجود بود و وقت
یازد و جواب خواهد گفت که نه بل آن وجود و فواید فایده پس اگر کسی بگوید که ما را از آن ^{صل}
است یا نیز جواب خواهد گفت که بعضی را می شناسیم و بعضی را نمی شناسیم و بعضی را ^{عقلی}
در مقام تکلیف خدمت کافی است اما سرگناه بعضی از می شناسیم آن را هم درک میشود پس انظار
آن بعضی را درش می آید پس مگر چون انسان درنی باطن است یعنی وقشیش خود و محتاج است
بطف اعدان و انصار از بنی نوع خود چه معلوم است با ضرورت که یک نفر از انسان ^{عقلی}

نمیاید که هم از غایت و هم در و هم طعن و هم طبع و هم تعبیر کمان و هم نسج لباس و هم خیاطت و هم نکت
 و هم معلوم است که اجتماع و معاملات فیما بینهم اگر مانعی نباشد مفیدی است الی التیاج ذی الفضا
 لهذا حکمت الهی مقتضی این کردید که بعثت رسول نماید تا او بوحی بانی مقشن قوامین شرحیه کرد
 و مکلفین انگذارد که در معاملات از آن بگذرند و بیان فرماید که تجار و زراعت حالت
 عذاب تعزیرات دنیوی و اخروی خواهد کرد و دید و شک نیست که در اینصورت این تعیین و
 غالباً مانع تطاول تعدی از یکدیگر خواهد کرد و درین لامحاله تکلیف حسن شده و ایضاً یکی از مسکن
 تکلیف آنست که چون انسان عارف حق سبحانه و تعالی و صفات تجوییه و سلویه او خواهد کرد و در الهیته
 و خلوات که در آن جاها غیر از عالم السروات تحقیقات کسی نطلع احوال او نیست وقت ساریگان قاصح
 امور مراقب بجا حتماً خواهد بود و این بسا اوقات او را از ان امور یا شایسته باز خواهد داشت
 پس تکلیف عباد حسن باشد و نیز فرموده است که فخر الدین از می گفته که حق تعالی تکلیف ایمان نمود
 بکسی که میدانت که او ایمان نخواهد آورد و این تکلیف است بحالایطاق پس قبیح باشد و اگر مسلم
 ندانیم که علم الهی بعد ایمان موجب استحاله آن نمیشود باز تکلیف خالی از قیاحت نیست بیان آن
 انیکه عقلاً قبیح میدان فعل را که کسی را بی غرضی از او واقع سازد و با وجود انیکه فاعل عالم باشد بانیکه
 غرض من این فعل مترتب نخواهد شد بلکه مقدمه عکس آن خواهد بود پس بدستیکه هر که جمع کند میان
 عبودیت الهی خود و بگوید که غرض من آنست که بسبب اجتماع اینها شوی شمان بجزکت آید و باز خود را
 از فعل شایع باز دارن و بسبب این امتناع از قبیح استحقاق و تعظیم شوند و با وجود انکه علم الهی
 دسته باشد که آنها افعال مرغواهند کرد بلکه مرتکب تا او خوش خواهند کرد دیدگیت که همه
 عقلاً این مستبح خواهند دانست آن مرده دست بانیکه علم موجب حسن و قبیح تکلیف میشود
 و تکلیف سرگامه مشتمل است بر مصالح چه که از آنجا حفظ نظام است امر نضوب و سلبه و در سبب

ابدی برای کسانی که امتثال او نمایند و این مقصود نشود مگر بخلق عام پس مجربه اشکاف را با وجود عقل
 و پیش برده و دانسته و خیب احسان که تعریفش ثابت شد دست و بر او نهاده خود را به چشم اندازند
 چگونه حسن تکلیف بعبقیر تبدیل کرد اما جواب از تمثیل با جمیع عبید و اما در تکلیف و دلیل تکلیف
 ساخت پس آنست که قیاس آنرا غلط کرده زیرا که قیاس از جود عبیده میان هر دو صورت تحقق
 و موجود است اما اولاً این است که در صورت تمثیل فائده اجتماع را منحصر نموده در اتناع و تعظیم
 و جناب حق تعالی که ذکر و انانیت را افریده انحصار آن در آنچه مذکور شد ممنوع چه می تواند که کم
 از جمله غایات خلق اظهار کمال قدرت و کمال صفت بود و چه با و از آنجا است که او را عالم صغیر
 دانسته اند و هم اظهار فضیلت او باشد بر ملائکه مقربین چه نفوس مقدسه چون با وجود قوا و اشیاء
 خود را اناکل حرام و لباس حرام و وطنی حرام و غیره تصرفات نامشروع و عبادت او هستند جای
 است که حق تعالی بهمین بندگان مباحات نماید بر ملائکه مقربین و ظاهر سازد نکته که متضمن آن قول
 حق تعالی است انی اعلم ما لا تعلمون و هم می توانند شد که مقصود متع عباد باشد بهمتها نیکه اگر
 در یلدا و شود و اشجار اقلام احصائی آن نتوان نمود و بخواند ایضا فرض این نموده تا آنها
 مرتکب خوش شوند و حال بندگان چند چنین است چه کافران و انبیاء و صلحا و مومنین از آن کتاب قبایح
 منزله می باشند و اگر از بعضی قبایح سر نیز افعال حرام صادر شود و تدارک آن توبه هم که حسن
 نیامایند و هم قاروق نیستند که در صورت اجتماع عبید و اما در سبیل بر ادفع شهوات معین نمود
 بخلاف جناب حق سبحانه و تعالی که چون ذکر و انانیت با خلق و سبیل از وجه طلال که آن
 از حلاله باشد بر اشیاء دفع شهوات مقصود است و هم جمع نمودن عبید و اما در حجره واحد بدون
 غایتی و مقصود حق غیر از تهر شهوات و اشتداد آن بحسب عجزات کمال که است دارد
 و خلق ذکر و انانیت بر روی زمین زیرا که قیاس بر قیاس کنائی متعین است بقوارق

از امام اشاعره مستبعد باشد تیشلی که مطابق واقع می آید پس یک یک گوشه های این در و بیرون غفلت
از گوشه های این در پس میگویم که پادشاهی است حکیم و او را بعد کانستند و بعضی از اطراف دانکنند
که قابلیت این در از آنکه اگر پادشاه آنها را از خصوص خود و طایفه و حکیمین نماید یا آنچه کل نفوس می باشد
از اعمق ادوات حق و اخلاق حمیده و اعمال پسندیده انزال او امر و نواهی او چنان نمایند که جای
این باشد که بقره سلطان فخرشوند و از المهای کار خانات او گردند و بشاگردگی کمالان صورت
و معنوی که ایشان را حاصل شد همه خورد و نیز یک دو و نیز یک معرفت حاصل شود پس
ترتیب پادشاه و همه از کمالات غیرت یافته و که یکی از سرآر آنها بنیض صحبت شامی خلا میان می بود
را حاصل کرده و همه در خانه پادشاه صنوف نعم و اطعمه از طلا و نقره و مساکر طبعه بسیار
مترکمه و آنها را جاریه و اسب فاخره و غیر ذلک مهیا و آماده باشد که پادشاه از آن عجب
بالذات باشد و غیر از غلامان قدردان آن نعمای غیرت یافته و حکمت و صنعتها که آن پادشاه
بید قدرت خود در آن بود و عیت نهاده هیچ کس نباشد و قابل تنم آن غیر از آنها کسی
نباشد لکن بعضی از آن نعمتها که چند آن وقع قدرت مند شده باشد تغم بان موقوف بکسب
کمال نباشد و نه بر امثال و بعضی از آن با بندگان استحقاق و نوبت تحمل مساق و اقبال
او امر و نواهی پادشاه افاق مستمع شدن نظر حکیم و در مصلحت از جمله متنعات و بعضی
دیگر میان آنها باشد که قابلیت بعضی از این نعمتها که نعمت و غیره است و بعضی از این نعمتها
خارجیه دنیوی که در حضور پادشاه آماده باشند لکن سبب رانندگی آنها وجود نبی و اعلام است
از نعمتهای ابدیه دیده و دست کشیده با وجود نهی سلطان مجوز و سمیات با ورت نمایند
و بسبب شامت اعمال خود و صنوف ضررهای سمیه مبتلا و گرفتار شوند و پادشاه بعلم ذراتی که از
از حقیقت تامل بال کار اطلاع داشته باشد و هم و را علم این حاصل شده که اگر همین صنف اول

علامان در حضور خود طلبید چنانست که نصف تانی با وجود عدم ظهور تصور ایشان پادشاه
 بحقیق ظلم نسبت به بندگم بسیاری از وجود استحقاق که توقیف باشد بصورت اجتماع اخبار
 و اثر برای نصف اول عاجل نشود این معنی موجب حیرت آنها گردید و از عمر تقصیر ایام بدین جهت
 آن نعمت های بنویس که شکر و طریقت استحقاق بسیار حکم عدل داشته باشد پس در این صورت حاصل نمایند
 آیا این بهتر است که پاس طلبان نصف تانی نموده با وجود قابلیت عدم سبق تقصیر انبیا و اوصیا
 و دیگر مقربان حضرت خود را محروم دارد و همه محاسن آن مذکور شده ترک نماید و یا اینکه با آنچه
 حضرت اثنی عشری از ایشان نموده بر اعانت شان همه محاسن منظور داشته باشد و تکلیف نماید
 که اجمل از لی سیدانند که بسبب قصور خود کفایت همه احسانهای مراباد داده خود را داخل بار
 خوانند که دو وجه حسن تکلیف بلکه لزوم آن از روی عقل و نقل بسیار است که جناب الهی
 مرحوم اعلی اسد در جنبه در صورتی به بسط تمام با دفع شبهات نوحه بسیار از ابو جبرین بیان فرمود
 من شمار فلیجمع الیه آنچه ذکر آن در این مقام مهم است چند چیزی است بیان آن در نتیجه بحث است
 بحث اول در تحقیق افعال اختیار بندگان در همین است سنده جبر و اختیار پس بدانکه بنام جبر
 حق الهی بندگان در اکثری از افعال خود که بخواهند از آنها تکالیف الهیه شرعیه تم تعلق بگیرد
 و محارمانه بقدرت ذاتیه مستقله بیک جهت قدریکه حق تعالی از لطف خود با آنها کرم است
 فرموده و اعضا و جوارح و آلات و قوی ایشان عطا نموده که سلب قدرت و اختیار
 بر حق توانائی نمیدانند و اگر بر ایمان کفر ایشان را با کراهت میباید است ملاحظه نمودند
 لکن حق سبحانه و تعالی اخبار از ما پیشین بندگان بفرید لطف و رحمت و حکمت و مصلحت ایشان را
 در افعال شان قدرت اختیار بخشیده و بحسب آن تکلیف کرد و آنچه او بوقوف و تسدید استخفاف
 را نماید میفرماید و ازین جا است که سیکونید یا ک تعبیل و یا الیک تعین و غیر امید

بخش اول
 در تحقیق سنده
 جبر و اختیار

اینها اجانت بقای وجود و طاقت می باشند و گمانی که بر کفر و عصیت نظر دارد از بندگی
 توفیق نماید خود محروم میدارد و نه اینکه آنها را اللیاف با بندگی و کفر و عصیان مجبور نماید
 و اشاعره که سینه این بان منحصراً این استند و اینکه فاعل همه افعال بندکان است
 و بندکان مطلقاً در آن اختیاری نیستند بلکه خداست که بخواهد ایشان را مجبور کند و در آن
 فعلها مجبوراً بنیاده عبد الغریز و دلهوی میگوید عقیده جسمی هر چه از بنده یا از حیوانات است مساوی
 میشود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و عصیت چنانچه پیش از این گفتیم و ایضا او سبب بنده
 است و این است که در عمل و کسب است بر زمین عمل و کسب و ما جز می آیند زمین است
 مذکور است این کلام مورد ملاحظه است در فقهی قدرت مجبور بودن بندکان بر
 عمل و کسب بندکان است و او را آن محصل ندارد و کلام است بیان معنی آن مضمناً
 جمعی از آنها اینقدر گفته اند که بنده قدرتی غیر موثر دارد و یا اراده از بندکان سبب آن مقارن
 فعل از بنده بظهور میرسد اما آن قدرت اراده مطلقاً داخل در وجود فعل ندارد بلکه حق تعالی
 خود مقارن آن حسب جهت بنده سرکاری که یک باشد یا بد مثل شر و معاصی یا تحقیق
 تصدیق بکلف خود واقع میسازد و بعضی از این بندکان محل طاعت و معصیت از جانب
 خدا میباشند کسب نامیده اند که این نظر من کلام بن و بهان الناصب و محصل کلام قاضی
 محبت بهاری در مسلم و این مقام است که نزد جمیع المبتدیان که اسباب جبریه و فاعل اصلاً قدرتی
 در بنده نیست بلکه آدمی مثل حاد است و آن بیغسله محصل است از اهل حق و بیان و اشاعره و
 باشند از برای بندکان قدرتی است فعل کن و اشاعره معنی کسب بر کفر و وجود
 موهوم در بنده در وقت فعل بنده است بلکه بنده ادا عملی در فعل او به باشد گفته اند که همین
 در جواب تکلیف کافی است قال الحق انه کفو لجزی حق است که این قول نیز هم را میبخشد

قال ما الله يريد ظلمنا للعباد وقال ما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
 وقال لا تزدوا زكوة وذنبا اخرى علامه خلیه در كشف الحق میفرماید که کدام ظلمی بالاتر است
 ظلم خواهد بود که خداوند عالم در بنده خود معصیتی را خلق کند و ما را بر آن معصیت معاصت
 سازد و بگذرد و ما را سزاوار نکند بعد از آن در امتداد ما که چه بسیار است که شدی یا در آن
 پیدا کند و باز بر درازی قامت او را که قمار عذاب نماید و مانند آن را استیلاآت آید و است
 عاقل مصنف که نسبت کند پروردگار خود را با این امور قبیح حال آنکه اگر یکی از خود ما چنین
 چیزی را نسبت دهیم مثل آنکه بگویند که تو ظلام خود را مجوس میازسی و بازا و را خدا
 میکنی که چرا پی کار نیرود و سر این را ضعیف بچنین امری نخواهد شد پس چگونه روایت
 که نجاشی خود چنین بستی هند آنچه بر خود نپسندی بدیگران پسند جناب الامام علیه
 الرحمه از صدوق را نقل فرموده که او در توحید با شما دو خود از سید عبدالمعظم شریف
 از امام علی نقی علیه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود از حضرت علی بن موسی الرضا علیه
 السلام روایت کرده که روزی ابو حنیفه از حضرت جناب صاوق علیه السلام مروی است در
 آشنای او بشرف ملازمت جناب موسی بن جعفر علیه السلام فائز گردید پس عرض نمود که یا ای
 من المعصیه و در روایت احتجاج طبرسی که او روایت کرده که ابو حنیفه داخل مدینه شد و عبد
 بن سلم با او بو پس گفت ای ابو حنیفه بدستی که درین شهر جعفر بن محمد از علمای آل محمد
 السلام شریف میدارد پس مرا بر در خدمت و تا استفادۀ علمیه حضرت را در این
 سرو کس و ملت سری آنحضرت رسیدند و میزدند که جمعی از شیعیان در مطهر بر روی زمین
 یا امیدوار طلب آنجناب میباشند از خرج غلام حدث که ناگهان یک نوجوانی را بد
 پس مردم را بپسندید و بر ما رسید پس ابو حنیفه تلفت شد با بن سلم و گفت این است

این سلم گفت که این حضرت موسی فرزند از جنده حضرت است قال الله لا جهنه بین
 یله و شیعه یعنی ابوخیفه از راه چینی سفانت گفت که قسم بخدا که پیش روی شیعیان او را
 نترم میازم این سلم گفت که من بعد از خروج کت یعنی خاکت این شهر که بنویسی که چنین
 باز ابوخیفه اصرار کرد و گفت والله لا فعلند و عاصی عظیمی نمود بعد آن با حضرت گفت
 شد و از راه استخفاف رسیدند جلوه شد پس گفت یا غلام این یقع الغریب جتنه
 فی بلدتکم یعنی گامی نمد و تازه وارد و حاجت خود را در شهر شما در جواب فرمود بی تو
 خلف الجدار و یوقی عین الجار و نشطو الانهار و مستقط الثمار و لا یستقبل
 القبله و لا یستد بها فحینئذ یضع حیث شاء یعنی مخفی نشود پس بویار و می رسد
 از چشمهای نظار و کنارهای انهار و جانی فدان میوهها از اشجار و اجناب میکند از استقبال
 و از استدبار پس بعد رعایت این شروط مختار است هر گاه جواب شافی آن شنید بر عزم خود
 بمسئله دقیق کرده گفت یا غلام من المعصیه یعنی ای پر معصیت از کیت است حضرت
 در جوابش فرمود که از سه حال بیرون نیست یا اینکه معصیت از جانب خداست بنده در آن
 دخل نیست پس سزاوار نیست پروردگارا که اگر تمرد که عذابا بنده ایر فعلیکان فعل از بنده
 نشده باشد و یا اینکه شکر حق تعلق بنده مرد و صادر میشود پس باز سزاوار نیست شریک
 قویر انیکر ظلم نماید بنده را یا اینکه از بنده بانفاد و صادر میشود و همچنین است پس اگر
 حق تعالی خواهد که بنده را بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
 در روایت احتجاج است فاصابت با حیفه سکنه کانهما القم فوه الحجر قال
 ابن مسلم فقلت الماقل لك لا تقرضك ولا بد الوصل یعنی ابوخیفه را در اوقات
 سکوتی در گرفت گویا سنگی در دستش انداخته شد سبحان الله از جوابی است که

انوار اهدیت علیهم السلام مثل طبل ساکت و عاجز شود کمال بی خردی است که مومن منظره امام
 زادگان سر داشته باشد و حرف لاف و کراف زبان آر و لا جرم در ملا عام رسوا شد و این
 باو گفت که من کفسته بودم که در پی اولاد رسول شو که لیاقت مقابله ایشان ندارد سوم آنکه
 تعالی در مواضع بسیار مدح و ستایش مقربان در گاه احدیت کرده است بر طاعت و فرمان
 و دست مردودان گاه عزت نموده است بکفر و عصیت و اگر اینها فاعل افعال خود نباشند
 مدح و ذم ایشان بی موقع خواهد بود و چهارم آنکه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید و قُلْ
 مَن رَزَقْنَا فَمِنْ شَاءِ فليؤمِرْ مَن رَزَقْنَا فليؤمِرْ مَن رَزَقْنَا فليؤمِرْ مَن رَزَقْنَا فليؤمِرْ مَن رَزَقْنَا
 اخاطب بهم سرادقها یعنی کجای محمد صلی الله علیه و آله و سلم که حق از جانب پروردگار شهادت
 پس مر که خواهد ایمان بیاورد و مر که خواهد کافر شود بدستیکه یا مهیا و آماده کرده ایم برای کار
 آتشی را که فرا گرفته است بانها سر پردهای آن و قال اعلموا ما شئتم الله بما تعملون
 بصیرت یعنی کنید آنچه میخواهید بدستیکه خدا بخواهد تا آنچه میکنید بنا است هیچ چیز او پنهان
 نیست و قال نذیر اللبث لمن شاء منكم ان يتقدم او يتأخر یعنی هر کس که خواهد
 ترسانده است بنی آدم را که خواهد از شما پیشی گرفتن بر او خیر و طاعت و یا باز ایستادن از اثر
 و عصیت یعنی ترسانده است جمیع مکلفان را که عیان حق یا نهی و سر در دست ایشان نهاده اند
 اگر میخواهند تقدم می نمایند بر طاعات و بر خیرات سبقت میگیرند و اگر نمی خواهند پس
 و مرکب معاصی شوند و قال فمن شاء اتخذنا له سبيلا الى غير ذلك من الايات
 و این آیات بصراحت دلالت دارد که بنده گان در اعمال خود اختیار دارند و هر چه میکنند
 و ابراه و اختیار خود میکنند چنانچه آیاتی است که مشهور است و سر زشت کفار است و آنکه آنها را
 رایان و اضطراری بسوی کفر نیست مثل قوله تعالى ما منع الناس ان يؤمنوا

و در گاه احدیت
 و در چهارم آنکه
 استلال بخار
 بدون نیت در
 اعمال خود زیادت
 عیب

و در گاه احدیت
 و در چهارم آنکه
 استلال بخار
 بدون نیت در
 اعمال خود زیادت
 عیب

یعنی چیزی مانع شد مردم را از نیکه ایمان بیاورند و قوله فیما لهم عذر التذکره مع ضیق
 یعنی پس چاست آنها را که از تذکره روگردانند و قوله لولا ان الحق بالباطل یعنی
 بشتبه بسیار بد حق با باطل و قوله لولا ان تصدون عن سبیل الله یعنی چرا باز میدارید مردم
 را از راه خدا و قوله تعالی و ما منعك ان تسجد لیا خلقک بیدک یعنی که آدم چیزی
 کرد ترا ای ابلیس از نیکه سجده کنی برای خدایکه با تویم از ابرو دوست خود و این آیات ضریح
 است دشواری اختیار بندگان و بطلان مذنب اشاعره سنیان زیرا که اگر مذنب اشاعره صحیح باشد
 بندگان این صورت میتوانند گفت که تو خود ما را از ایمان منع میکنی و کفر را در دل ما خلق
 مینمائی و باز بعمل خود با عتاب سزایش مینمائی و همچنین شیطانرا می رسد که بگوید تو خود مرا از
 آدم منع فرمودی باز مرا هلاکت میکنی و بر ترک سجده مرا مغذب مینمائی تا رخ مقاصد
 در جواب میگوید که مراد است که چون بحسب ظاهر مانعی نیست شما چرا چنین چنین میکنید و یا نمیکنید
 این جوابی است عجیب که محصلی ندارد و چنانچه طاسری باشد یا خفی بردانای آشکار و نهان پوشیده
 نیست خصوصاً سرگاه فعل خود او باشد پس کجاست ظهور و خفا را در ان مقام چه بد است الهی
 و ایراد خدا برین تقدیر بر بندگان وارد نمیشود و اگر حجت خدا را بحسب ظاهر حال درست
 و در باطن نادرست بماندند پس پیش خود نهاد بود و الزام چگونه بر حق خواهد شد و قول حق و صدق
 او تعالی و لله الحجة الباقية چگونه صادق خواهد شد پس آیات اعتراف کفار
 و عصات است باینکه کفر و معاصی از ایشان صادر شده و کواشی خدا تعالی بان کتوله تعالی
 ما سئلکم فی سقر قالوا لولا انکم من المصلین و لولا انکم لظمتم المسکین
 یعنی چه چیز آورد شمارا در دوزخ کوبید نبودیم از نماز گذارید ما را و نبودیم که طعام و میوه بکینا
 و قوله کلما القى فیها نوح ساقطیم خرنش انما یاتکون فیها و لولا انکم لظمتم المسکین
 و قوله کلما القى فیها نوح ساقطیم خرنش انما یاتکون فیها و لولا انکم لظمتم المسکین

از ایشان جان در دوزخ بود
 است باینکه کفر و معاصی
 اعتراف کفار و عصات
 از ایشان

قد جاء فانذير فكلنا ما نزل الله من شيء الا نغني به مرتبه افكند
 شود در بنم فوجي ز كافران سوزايشان كجا سببان و نزع كه آيانا و شمارا رساننده
 كو ندر آرمي چنين كه آمد با هم كنده پس كند كه دم كفتيم اورا كه نرساده است چنانچه جزير و قولعا
 وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و كذراءنا فاصلونا السبيل ربنا انقم
 ضعفين من العذاب القهم لعنا كجيرا يعني كافران ايند گفت اي پرورد
 ما بدستيك ما فرمان برديم مترنج و بزرگان و در پس كه كه روزگار اي پروردگار يا بد ايشان بود
 از عذاب لعن كن ايشان را لعن كن و ني بزرگ معظم آياتيك دلالت ميكند بر اينكه شيطان مترف
 خواهد بود كه او كفار را اضلال نمود و جناب ربي هم بان شهادت ميدهد مثل قوله تعالى
 وقال الشيطان لما قضي الامر ان الله وعدكم وعد الحق ووعدتكم
 فاخلفتكم ما كان لي عليكم من سلطان الا ان دعوتكم فاستجبوا
 لي فلا تكلموا مني ولو موافقكم يعني پر شيطان آن هنگام كه كه اراده سوره
 بدستيك خدا و عدو او شمارا و عدو هست من عدو او هم شمارا پس خلف كردم و عدو شمارا و نمودم
 بشما سچ غلبه كر انكه خواندم شمارا پس فعل كه ديده دعوت مرا پس ملامت كنيد مرا ملكه ملامت كنيد نفسبا
 حور را و قولعا ان الذين يذنبوا على اديبارهم من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان
 يضلهم و اقبل لهم نبي مرسله كساينكه كه نيز از حق بخواد انكه و نشند بر شي ان اهر شيطان
 در نظر ايشان نيست و افعال بجز ايشان را و در ساختن اهل و اعدا و ايشان را بر قواست مشهوره
 واحد در ماضي معروف كه ضمير اهل راجع بسوي شيطان شد و اما بنا بر قواست غير مشهور بصيغه احد
 متكلمه مضارع از باب افعال كه مائل آن خدا باشد پس معني آن چنين است كه من مهلت داده ام
 ايشان را همچنانكه بديري كه صيغه ماضي مجهول است بخدا نكره در تراتي آمده است خدا اهل نسوي خدا

و بنفتم در بيان آياتيك
 ميكنيد در تكميل
 خواهد بود كه او كفار را اضلال
 نمود جناب بار خدایم بان
 ميده

بتوان کرد و اندک علم سخن فتنه و در حقیقت می کنند چون تعالی را و شیطان را منوره بسیارند
 و نصرش او می کنند باینکه بحسب حقیقت سخن تعالی اضلال نموده کافر او بسجانه که میگوید
 سؤال هم محض کتب دروغ است شیطان هیچ تقصیر نکرده و ازین قبل آیات بسیار دلالت
 مطلوبت از دست هم آیتانی است که مثل است اسناد فعل نسبت ایجاد و مراد آن
 مذکور است مثل قوله فعل فویل لکن یکنون الکتاب باید هم الای یعنی وای سجال
 کسانی که می بیند کتاب استهای در طرف خود و بعد از این می بیند این از جانب است
 و قوله تعالی ذلک بان الله لم یکن مغیر العهه انعمها علی قوم حتی یغیر و اما بان
 یعنی از هر کس خدا کفار است که خدا نیست تغییر نموده یعنی انعام کرده است از هر کس
 تا آنکه تغییر پسند آن قوم انجام که در نفسهای ایشان است قوله تعالی کل امری انا کسبته
 یعنی هر مردی آنچه کرده در روز است قوله اللیوم بحسب کل نفسی و کسبته یعنی در آن روز
 جزا داده میشود و هر کس با آنچه کرده است چه کسب یعنی ایجاد است نه یعنی شرح اشاعره که درین است
 در باره زندان او بحسب شعری اجال هر چند فضیلتی است دست بازده اند حاصل برای آن
 و از هر کس بد اگر جنات المدا جاعلی اند در جهت در صدورم تغییر نماید که او بحسب شعری سبقت
 عقل بخرد و خطو بعضی جهات بنی که در جهت طرف یکی از اهل کمال که افضل آنهاست
 رسول نیز ذوی الجلال اند جل آن جهات نماید قابل شده با آنکه خالق جمیع افعال عباد و صفا
 است چون بتغییر بعضی اهل هدایت یا از خود تفرد در میان افعال اختیاری اضطرار
 در یافتن با اصلاح قوال فایند خود کسب اختراع نموده بی آنکه خود معنی آن نموده باشد
 از افاق قرار داد و مردمان خود را و تحقیق آن تا قیامت بگردان ساخت پس بعضی
 ازینها مثل صاحبی قیف گفته اند که البته تفرد میان افعال است از این اضطرار یعنی با علم

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

و فاروق کسب با مسموم کو معنی و حقیقت آنرا نمیدانیم سبحان الله اینچه تقلید است که شرح شیخ
ایشان ابو الحسن گفته باشد که معنی آنرا نفهمند از دعای آن میکنند که ابو الحسن اشعری و هم
معنی آنرا نفهمیده باشد استهی این کلمه که صاحب اقف گفته در احکام تعبد نسبت به شارع
است که ما اگر چه بیکه حکمت آن مطلع نیستیم لکن بمفاد فعل الحکیم لا ینجو عن حکم سروری مصلحتی در آن
خواهد بود و آنیکه کسی که خطا بر آنها روست سرگناه کلمه بزبان آنرا نکرده محصلی ندرشته باشد
و عقل و نقل آن مساعدت نکند کردن با تقیاد و دول با عتقاد آن و در هندی چرا در باره روان
نمیکویند که سبب شیخین هم محاربه است و مصلحت نیست که عقل ما با آن نمیرسد پس چگونه بدون
کتابیان کرده اند در چنین مواضع انتقاد و سزاوار است انقیاد و خائب الذل علامه مرحوم
ظاهر الا که اشعری میگفت که ما به التفرقة میان سرود و یک خرطوم است آنرا میگویند که علی بن
سبب لکن با معنی خرطوم می فهمیم کاش اشعری از اول امر میگفت که تفرقه با بالشر و است
و اما ما به التفرقة را نمیدانیم ظاهر چون اعتراف اکثرشان خود می پذیرفت لهذا با تجراح
این لفظ مهمل کار خود ساحت و بعضی مثل شارح موافق علامه قوشچی ازاده تعیین میزدش
نموده گفته اند که مراد از کسب مجرم و مقاربت است که میان مرت غیر مؤثره و فعل واقع شود
که خالق سرود و حدیث در صورت همان اشهر کاسه است چه سرگناه قدرت هم مخلوق خدا
باشد و هم فعل و اول در ثانی اضلا مؤثر نباشد پس همان جبر است همان اضطرار که از این فرار
میکروند و اینجا است که مولوی کمال الدین جنفی در عروه الوثقی گفته که نسبت ظلم لطف خدا
بر اشاعره لازم می آید زیرا که اینها قائل اند بقدرت همه حال و لذلك قیل انها کفوا بحجوه بعضی
از چشمان شرح موقفتند گفته اند که قول ابو الحسن اشعری منقطع است مانند قول کسی که بگوید
که احبب ما من غیره و لکن این می شود و اعمی با صبره و او را ولیکن نمی بیند و محمد الدین سار

چون امام سنیان است در بیان معنی کسب از همه مومنین باید هر وقت بکار برده پس گفته که نفس
فعل از جناب باری تعالی صادر میشود و صفت فعل از بنده مثل نماز و قتل سرد و از قسم حرکت است
لکن هر دو با هم امتیاز دارند در آنکه احدی مطاعت است و دیگری عصیت پس اصل حرکت از
حق تعالی است خصوصیت وصف از بنده نقل عنه شارح المقاصد جناب الدماجد علیه الرحمه
فرموده که امام سنیان اینقدر نفهمید که این تمام تکلفات اشاعره و ارتکاب تحکلات خود
مگر برای آنکه تعدد خالق لازم نیاید و چونکه در این صورت بنا بر گفته او خلق و وصف از بنده پس
اینهمه سعی امام او اعنی ابو الحسن اشعری نامشکوره و لا حاصل گشت بعد آن بوجه عدیده احتمالات
کلام او را مندرج ساخته و بعضی میل طبع اکسب تفسیر نموده اند و آن اگر از خدا است در حق
مؤمن نخواهد بود و اگر از خود عبد است نسبت خلق غیر خدا لازم خواهد آمد و فضل بن برهان
ناصبی اصنفها فی علاج شجر و سر کردانی سلاف خود را در این خصوص معین مخط بعمل آورده
که چون قدرت اختیار بنده را مستعلا بجا فعل کرده اگر چه اثر آن سبب قهر قدرت اراده
العیبه ظهور نکرده لکن سبب این استعدا و تعلقی خاص مایه قدرت بنده و فعل بهم سیده پس
همین تعلق سببی است بسبب و شیخ و چون بنده محل فعل گردید پس مناسط ثواب و عقاب محبت
است چنانکه سبب آنکه محل سبب است واقع شده در آن سبب و همچنین سبب محلی که عصیت
از طرف خالق تعالی واقع میشود و ببال آن در جهنم میوزد و چنانکه نمیتوان گفت که سبب کینه
میوزد و نمیتوان گفت که حق تعالی چیز اگر کفر او را و کافر خلق فرموده و سبب آن اورا بدان
در جهنم سوزاننده خود استعداد و قوت می بخشد و خود آثار از اطراف میفرماید انتمی محصل
باجمله کلام است در تیهام نهایت اضطراب اردو ویر کسب از بنده سبب فهم خود معنی است
بدون آنکه حجتی و برائی بران قائم سلسله در چه بنابرش کندست بنیان ساختار این نوع جهی

و نور از کجا آبی بر روی کار نمی آید و مخلص از عمارت حاصل نشود و جناب الدراج علیه السلام
 در صورتی که در جواب کلام فضل بن وزه بان وجه متعدده ذکر فرموده اند از آن جمله آن
 آنچه محصل آن نیست که طرد کردن این فضل اصفهان بگوید که تعذیب بان نظر بجز و محلیت
 مستحسن است و قیاس میکند بر همه که بسبب طریقت میسوزد و میگوید که کسی از سید بگوید
 که چرا این همه را میسوزد پس از خدا چگونه استبغاد می نمایند که کافر را چرا میسوزاند قیاس
 کردن تعذیب حیوانات که ذوات حس و ادراک اند بر همه که چاره ای نیست قیاسی است که
 که بنا بر قیاس از اوست از ان عار دارد چه جای انسان لکن حق نیست که چون انسان بدلیس
 و بی دین اشعار خود سازد و بر ابشر شیطان فائق تر میشود و بدین شیطان فکیر لائق و خجسته
 رکالت این تعجب است پر واضح است خفیه را در او را مخلوق بنده قرار داده از جبر تقصی
 بسته اند و قول الهیست که خلق چیزی از غیر خدا نمی تواند شد بر طاق نیسان که در شبهه اند اگر
 بنده خالق اراده می تواند شد چه عجب آرد که خالق فعل مثل حرکت هم بوده باشد تا از
 خلق فعل سبحی خالق عالم که مستلزم جبر و ظلم است محفوظ ماند و انی اللهم ذلک بر کاه
 را دوستی پس بدانکه با وصف این آیات کثیره آنچه الهیست را دلوعی باعث بر الزام
 و شناسایی جبر و تجویز انواع ظلم و عدوان اصناف قبائح و شتمان نسبت بملک یا ان
 بر دو نوع است یکی از قبیل شبهات و مغالطات است که اگر تمام شود بسبب قدرت و اختیار
 حضرت قادر علی الاطلاق مسدود گردد مثل آنکه میگویند که اگر بنده فاعل مختار باشد برای
 اختیار فعل با ترک مرجحی در کار خواهد بود و واقع ساختن مرجح با وجود راجح محال است
 پس باید که در فعل خود چه بوشاید و مثل آنکه میگویند که حق تعالی حال بندگانه را قبل از وقوع میداند
 و البته مطلع است که آنفلان کس فلان وقت فعل نیک یا بد صا و خواهد شد پس خلاف آن

محال خواهد بود و الا جهل او تعالی لازم آید و این سر و تفریر یعنی در افعال جاری جاری نیست
 چرا قدرت اختیار خدا را نفی میکنند و هب الحمار لیتفید لنفسه ثم نافع مال اذنان حیوان
 که قدرت اختیار ندهد بلکه قادر علی الاطلاق باو گریست فرموده بسلب کنند نوبت با نبی آید
 که قدرت خدا را نیز نفی نمایند و شوخش و کبر و طواسر بعضی از آیات روایات تشابه است که
 در فهم معنی مراد آن اشتباه کرده اند بلکه بسبب بیخ قلبی نایب کار خود را بر معنی فاسد و نایل
 کاسه نهاده مصداق آیه وافی به هدیه فاما الذین فی قلوبهم رزق قد یفتنون ما انشا
 منه ایتغاء الفتنه و ابتغاء تاویل شده اند از آن جمله است قول او تعالی فیض
 الله من یشاء و کدی من یشاء چه از ظاهر الفاظ آن چنین فهمیده اند که خداوند عالم
 سرگرمی خواهد گمراه میکند و سرگرمی خواهد هدایت میکند شاره او این بکنه حقیقت آن بر سریده
 گمان کرده اند که خداوند عالم بدی ضلالت کفر و ایمان العیاد باسد خود در راهی بندگان
 پیدا میکند و بر زبانهایشان کلمات انگار و محمود و ایمان تصدیق جاری میفرماید بعد آنها را
 مغذیب مشاب میسازد و ذکرکم وظنکم الذی ظنکم کفر بکم اگر ذکرکم و ما اصبحتم
 من الخاسرین سبحان السجداوند چهارچه قدر بدگمانها و از بدگمانها انواع ظلم را ورزیده
 تعالی بدین معنی که خداوند کبر و جواب استبدلال شان باینه مذکوره بچندین جهت اول آنکه
 اگر معنی منعمون ایشان صحیح باشد ندگان کفر و ایمان مجبور خواهند بود پس منت کفار که در
 آیات بسیار وارد است مثل قوله تعالی اولئک الذین اشکروا الصلاکة بالله
 فما ریحت تجارتهم و ما کانوا محتکین و قوله تعالی قبطم من الذین
 هادوا و احرمنا علیهم و همچنین بدین مومنین کفوله اولئک هم المفلحون و عقاب
 کفار و منافقان و ثواب منان و تقیان ساعی خواهد داشت و هم اندکین تمذیر ظلم صریح

صريح لازم نمی آید که خود کفر را در کفر پیدا کند و باز آنهارا کفر است منبر سوزاند چگونه چنین ظلم را روا
 باشد حال آنکه خود میفرماید **إِنَّ اللَّهَ كَيْسٌ ظَلَامٌ لِلْعَبِيدِ** پس کس میگوید که در کفر و کفر
 ظلم لازم نیاید که عقرب آرزو و الصبح میبازم سوم آنکه حق تعالی در قرآن مجید نسبت اضلال
 دیگران فرموده چنانکه در سوره یس نسبت بشیطان آورده فرمود **وَلَقَدْ أَضَلْنَا مِنْكُمْ جِبِلًّا**
كَثِيرًا أَلَا يَرَى كَيْفَ فَرَعُوا أَصْفًا و در جای دیگر نسبت بسایه می کرده
فَرَمَوْا وَأَضَلُّوا النَّاسَ و در جای دیگر کفار نسبت بسایه می کرده فرمود **وَضَلُّوا**
ضَلَالًا بَعِيدًا پس نسبت اضلال سوخی و غیر خدا سر و بر سبیل حقیقت نمیتواند شد و چون
 خداوند عالم و مخلوقات سر و در فاعل اضلال با حقیقت قرار دهند و آن با اتفاق باطل است
 قبح ابرضار و امیدار و مسلمان مخلوقات فاعل حقیقی نمیدانند پس احتمال باجماع مرکب باطل شد
 پس محال کجا حقیقت خود وجود و جایی که محال پس لازم است نسبت اضلال سوخی است و معال برین
 حقیقت نسبت دیگران سبیل باز بر او بر عکس باشد چاره آنکه معانی هدایت و اضلال متعدد است
 و برای هر معنی تمامی مناسب است بهر جا معنی او را وقتی که بعضی از آن نسبت بخدا تعالی است
 بعضی نسبت بخداوند او را بلکه نسبت آن شیاطین و مغویان و دیگر نسبت است پس حقیقت
 که معنی شیاطینی را سبب نسبت کنند و شیطان را از آن برمی آید لکن چون که عقل فرست
 شنیده اند و نمیکویند هیچ امری از امور دنیوی عقل تا و ضللتوان این چنین نسبتی از شیطان
 دور باشد بد آنکه یکی از معانی ضلال و هدایت از راه برون و بر راه او را نسبت محول تا
 طبری گفته فیضل الله من یشاء عن طریق الجنة اذا كان في المستحقين
 للعقاب یردک من یشاء الی طریق الجنة فی الآخرة و در ذیل قول او
 تعالی فیضل به کثیرا و ینهد کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین

فرموده گاه است که اضلال یعنی ابله‌گی عذاب می آید و منتهی قوله تعالی بل ان الله محرم من
ضلالکم یستعبر و قوله والذین قتلوا فی سبیل اللّٰهِ فکلّوا من ثمره انما اهلکم اسی
ان یصلنّ لکم بهدیم ویصلکم بالهم بعد از آن فرموده پس بنا بر این معنی آید چنان خواهد بود
که خداوند عالم اضلال میکند بقرآن یا مثلی که در قرآن آورده بسیاری مردم را بسبب کفر
شان یا بسبب راه ثواب بطریق حثت آنها را می دود بسیاری از مردم ابراهیم است
می آید بسبب ایمان آنرا که موسی و جباری گفته است که دلالت میکند بر انیمتغی قول او تعالی ^{فصل}
به الا الفیاضین زیرا که فاسق استقام که نوعی از اضلال است از فعل خدا نخواهد بود و الاصل
لازم اینو چه سر ضلالی بمفاد این آیه نمی باشد مگر برای فاسقان پس پیش از آن فاسقی دیگر می باشد
والا لازم آید که خدا غیر فاسق اضلال نموده باشد و آن منافی حضرت بلکه فعل سببه
فعل خدا خواهد بود پس اضلالی که بران مرتب فرموده نخواهد بود مگر عذاب اضلال از راه
بدوزخ و از آنجمله است شدت امتحان و آزمائش هر چه گاه آزمائش سخت باشد پایداری ثبات اکثر
مردم می لغز و چنانکه در زمان حضرت موسی در وصایت هارون با فتنه کو ساله سامری هزاران
از امت موسی مرتد شدند و در عهد کرمت مهد حضرت رسالت نیا در وصی ساختن حضرت
شاه و لایب با فتنه کو ساله و سامری این است جمعی غفیر از ضعیف و کبیر الامم عصمه لیس از اطاعت
خدا و رسول خدا سرنگ کرده از دین حق گریختند و در این خصوص حضرت با تعالی فرموده
اَلْحَسْبُ لَنَا مَنْ اَنْ يُّزَكَّوْا اَنْ يَقُوْا اَمَّا وَهُمْ لَا یَفْتَنُوْنَ پس در این
و آزمائش سخت پایداری هر بخت از بیخاغت بغزش در آمد قال مولانا الطبری المخته ادا شدت
فصل عند هاسیت اضلالا و اذ ایهبت فاستدی عندها سمیت بهایه پس آنچه در قرآن مجید فرموده
یُضِلُّ نَهًا کَثِیْرًا و یَهْدِیْ نَهًا کَثِیْرًا بر تقدیریکه حکایت قول کفار باشد کما هو الظاهر

اشکالی ندارد و بر فرض که حکایت نباشد مراد از آن مسیبت که سگاه قرآن مجید را نازل فرمود و مثل حق در میان
 اینها میان موعود و کفار است و آنچه از آنکار کردند پس چون که مقدار آن همچنان کفر از آنست که در حدیث آمده است
 راست است که بسبب نزول قرآن فرشتند یعنی با کفار آن مومنان تصدیق نمودند و تصدیق آنکه اول آن
 پس قرآن آیه است از آنچه اضافه است با دنیای مابست و امی باشد فصیح ان قال الضیل و غیره که کثیرا
 و از آنجمله است آنکه حق تعالی لطف در اینند و میگردانند و نسبت به آنکه صلاح اینها و در آن با تعجب
 با بیان میشود و اعراض و خذلان بعمل می آورند و نسبت به آنکه سبب غلبت است لیاقت الطاف
 کبریا فی بندگی پس آنها را بسجالات و میگذارد و از الطاف که نسبت مومنان کجای می آرد آنها را با
 میدارد و سلب الطاف و مراحم خود میفرماید من و من ان یلغ بهم جدال الجار و الاضطرار پس
 مومنان تا بیدارند پس از کثرت ایمان و شوبات جنان فراموشند و کفار بسبب عدم منع
 قهری ملک ایمان بسور اختیار در کفر و حجو در کفر کرده دیده مستوجب عذاب نار میگردند و آنکه از بند
 عالم با آنکه فرموده است لا اکره فی الدین مومنین الا کراهه بر ایمان میفرماید یا کفار را مجبور
 کفر میسازد و ذلک ظن الذین کفروا پس انمعانی و مانند آن شایان خداوند عالمیان است و
 فعل سوبی فاعل موجب بیدار و است از جمله معانی اضلال تعلیظ و تلبیس و تمویه و تشکیک و اغوا
 بقیح است و آن شایان پروردگار عالمیان نیست بلکه حق نیست که شان شایطین جن و انس است
 و بر همین معنی محمول است ان اولعوا و اضلوا فرعون قومه و قوله و اضلهم الشیطان
 و قوله و لقد اضل منکم جمیلا کثیرا پس نسبت انچنین اضلال نسبت باز و متعال
 از نزد عاقل در شمنه مجال است نسبت این خصلت پس ندیده مگر از شان شیطان و تابعان
 او که باعث اغوای مخالفان کرده اند بطرفه است نسبت که این اضلال هم مستلزم اجبار است
 و از اینجا است که شیطان در آخرت خواهد گفت و لیس لکم سلطان و

الآن دعوتکم فاستجبتم فی فلا تلو موالا و لو موالا انفسکم موالا سنیان اضلال

اجباری که بعضی اونها هم نسبت میکنند این اضلال اضلال است یا هم بگوید چه بلکه چندین وجه
بالاتر خواهد بود **قال الله انی یوفی کون** بلکه برین تقدیر شیطان مجذوب و پروردگار مجروح خواهد بود
پس ما بیکر آقا منصف غشاه و تصبی چشم بر بسته نظر انصاف منصف مذنب ظاهر است

و محاسن قول شیخیدراجی بوالیسان اینست نبوت ملاحظه فرماید که آیا نسبت خلق کفر و نصیبت
و همناد زندقه و ضلال است یا بجهت و نکریم و بعد آن کان بدردن که حکیم علمیه باوصف آنکه خود

ترکب ضلال و اضلال معاصی و قبائح میشود بر خلاف واقع نسبت آن شیطان و بندگان
خود می نماید و آنها را کرده گناه بگذاریم و ناچشم ابد الذمیر مبتلا می رود چنانکه فرعونم فحاشین
است بجا است یا اعتقاد کردن باینکه حق تعالی که قادر علی الاطلاق و حکیم مطلق است بندگان

خود را اعضا و جوارح و قوه و قدرت و طاقت و اختیار بعضی افعالشان و عقل و فهم ایشان که است
فرموده و راه راست راه برابر ایشان واضح نموده و نصب سل و ایضاح و دلائل و بسبب حقیقت

امر بر ایشان واضح و عیان ساخته و محبت ابعثت ایشان بود که ساخته آنها را مکلف
با اختیار ایمان ترک کفر و عدوان مامور بسیار احکام شرع از او امر و نواهی کرده اند

فرموده است **و ما خلقت الجن و الاانس الا لیسجدوا لکم** و غرض نهایت و این
تکالیف امتحان از مایش خلق و تمیز نیک از بد و نظر سلیمان است تا بعد تکلیف تا که حدیث

بسبب اطاعت فرمان اجب الاذعان و مستحق جزای نیک یا بد او را بحسن اختیارش ثواب است
که دائم و ابدی است فائز و کثیر و اندوید و بر گرا از جاده مستقیمه اطاعت منحرف از طریق حق

متخلف نماید و اربشامت اعمال و حارمت خضال و در پایه عتاب آورده مورد غضب
سختاب نکال گرداند و بنفاد **من یعمل مثقال ذره خیرا یراه و من یعمل مثقال**

مَثَقَالَ كَثْرَةِ شَرِّهِمْ كَيْفَ دَاوُدَ عَدَلَ انصاف به بد و در و در دنیا چونکه از پیش را سطر
 وار و مگر ظلم و جور و کفر و ایمان نمی فرماید که در صورت کفر استخوان از دنیا
 بذر میرود و آری کسب بعبیده هدایت و ضلالت از و چنانکه گذشته است ظهور میرسد و آنانکه
 صلاحیت و استعدادشان بسوی حق بیشتر است با لطف و توفیق است و غیب است و غیب
 مساعدت ایشان منفرماید و آنانکه خست طبیعت و سرسبز با آنها است از حق عبید می آید از
 راه خذلان سلب لطف و ماحم خود را از آنها منفرماید و در این احوال شان میگذارد و این
 جهت نسبت مجازی بعضی افعال مثل اضلال و هدایت یعنی الا ایصال بخود منفرماید و نسبت
 فعل با دانی ملاست و کلام عرب واقع است میگویند بنی الامیر المدینه تا آنکه شماران و کار
 که از ان بجای نماند و او اندن خود امیر و کس که از نادیده عاصی خود اگر چه برای مصلحتی
 بوده باشد اعراض کند مردم میگویند که فلانی او را بر این امور ناشایسته و او است حال
 آنکه غلام باختیار خود کرده است آنچه کرده است اینقدر مدخلت پروردگار عالم در افعال
 نبی آدم مانعی ندارد بلکه عین مصلحت و قرین حکمت است چه نماید تحقیق و تنبیه غافین بنابر فریاد
 تاکید و تبیین که باعث تحصیل مطلوب باشد و حاصل شدن او در باره اهل ایمان و معصیت
 مستحق و مجاب است و اغراض عین و سلب اعانت در باره رنجین در کفر و ضلالت از راه
 ناخوشی اجمال است در این غیر مستبعد قال الله عز وجل انما هم لکم لیبذوا
 انما و با این توفیق خذلان اختیار بندگان در کفر و ایمان اطاعت و عصیان سبب
 میشود و همین جهت خداوند عالم قدرت و طاقت بندگان عظم فرموده و اگر او قدرت
 نمی داد و یا احوال سلب آن میکرد و بندگانش را هیچ توانایی نمی بود و اگر با کراهت کفر و ایمان
 و امیدت غیب نمی توانستند کرد و کس که اصل می اند توفیقات اعانت میکند و کس که

کلا بقی لطف غایت نمیدانند خدا را و میکنند مومنین در سر حال امیدوارا عاقلانه و اوقات
 طاقت بندگی میکنند یا اوقات کسوتین و همواره اهل ایمان را سزاوارتر و حصول خذلان از
 شامت اعمال خود کف ترسان بوده میکنند اللهم لا یکن فی قلبی شیء من شیء من شیء من شیء
 و همین سزاوارتر از اجبر و لا تفویض بل مرین مرین و یونله ما روی عن ابن اخی سعید
 قال سأل رجل عن الرضا علیه التحية والثنا يكلف الله العباد ما لا يطيقون
 فقال هو عادل من ذلك قال لا تفقدون على الفصل كما يريدون قال نعم
 اعجز من ذلك یعنی سوال کرده مروی از حضرت امام رضا علیه التحية والثنا که آیا تکلیف منفرده
 خداست یا بندگاران یا آنچه طاقت آن ندارند و فرمود خدا عادل تر است از اینکه تکلیف فرماید بندگان
 خود را یا آنچه طاقت آن نداشته باشد سائل عرض کرد که آیا بندگان قدرت دارند بر کارها
 بهر نحو که خواسته باشد فرمود بندگان عاجزتر اند ازین و شما میدانید که آن اقوال حضرت امیر
 عرف ربی بفسخ الغرائب است که اومی کار را بخواهد باز خداوند عالم سببی می آید و کارها
 باز میماند و کاسی مانعی دیگر و میدهد باجمه قدرت بنده قدرت است تا قدرت الهی است
 که معارضی نداشته باشد بلکه آنچه بنده بران قدرت دارد قدرت او بران مشروط تباید
 الهی و رفع موانع است آنچه قدرت بران نیز دارد در حد آنچه او بصد و رآن از وقتی تواند
 و از اینهمه می شناسد که پروردگاری در توانا دارد و که قدرتش فوق قدرت است اگر در
 بنده و مقدر او حاصل شود بنده عاجز میشود و از تحصیل مراد خود و او از هیچ چیز عاجز نیست
 اخوند مجلسی علیه الرحمه در حقیقتین میفرماید بندگان در احادیث بسیار وارد شده است که چه
 است که ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و تفویض است که ایشان را بخود و اگر نشسته باشد
 که در میان دو امر و اگر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر کرده است و بنده بار او خود

گروه است اما سببش همه از خدمت مانند اعضا و جوارح و قوای بدنی و روحانی و اشیا
 آن که از جانب خداست امیرین نام برین همین است و حق است که عظمت حق تعالی در اعمال بند
 زیاده ازین است زیرا که بدات خاصه و توفیقات خدا برای کسیکه مستحق آنهاست زیاده
 و اعمال حسنه و خیر است و فعل طاعات و عدلان او و آله شریف او هر چه در هر گاه مستحق
 آن باشد وسیل است و فعل معاصی اما هیچکس بدی نمیرسد که سلب اختیار از او باشد و معصیت
 باشد و فعل با تیرک مانند آقایی که در غلام دگر شده باشد و هر یک که نوعی نام و سیاه
 اینکه هر دو بگویند که فردا بروید و رفتن از آنرا است این یک بخیر و عمر یک است که
 صد و نیا با و میدهم و سر یک که کند و تا زیاده با و نیز هم اگر همین گفتند و باب هر دو یکی
 و یکی همانند کرده است مستحق صد و نیا است آنکه در هر مستحق و تا زیاده است اگر
 غلام فرمان در دست زبات بیشتر کرده است او را با این حجت و شتم میدار و بعد از آنکه
 بهر دو آن تکلیف کرد و حجت تمام که او را زیاده با بطلب و لطیفه با او با نیا میگوید که
 آنچه از دست او بکنی شب از برای او طعامی فرستد و الطاف یاد نسبت این نیا میکند
 این غلام آن را میگوید و آن یک میکند اگر این بعد نیا بدید و او را زیاده نیا بگوید
 او را از دست نمیکند زیرا که این غلام در کردن محبوب شده و آن در مردان مرد و بانگ
 خود کرده اند و حجت آقا برود و غلام تمام است بقدر خلعت حق نگاهداری عبادت
 و اخبار معلوم میشود و به همین قدر اکتفا باید کرد و خوش بسیار درین مسئله نباید که در
 اشکال است و محل لغزش اقدام و نهی بسیار در اخبار از نظر درین مسئله است و شده است تمام
 شد کلام است نظام جناب علامه مجلسی رحمه الله علیه در بیانات توفیقات نیا
 بر مستحق آن اخصیت تقدیم طاعت و امتثال او را باقتان بهم رسانید و در آن

در علم قدیم و تعالی که نشسته در قبول آیات سبحانیه و توفیقات بانیه انهارا در باب امثال طلاعات
 از معانی نافع خواهد شد اما نسبت ممکن بلکه واقع چنانچه از احادیث کثیره و آیات بسیار معلوم و مفهومی
 میگردد و هرگاه بسبب مجرمی استحقاقی یکی را بر دیگری حکمت و رافرد او تعالی مقتضی ترحیم و عفو و
 و تقصد و عفو است لطف کرد و چه عجب و آنانکه سبب مقدم داشتن اعمال و تقصیر و طرد و ایجاد کردید
 اگر از این امتد تمام عدل و حکمت او تعالی سبب توفیقات شود چنانچه و آنچه صد در آن از جنات است
 متمنع است آنست که بدون مجرمی که بر وی یکی ترحیم یا با وجود سبب قدرت و اختیار او را در تکلیف
 امری نماید چه قبح از او تعالی با برانصد ، نیت از شد و انجمنی در اینجا مقتضی است نیز استدلال
 کرده اند اینست بر عقیده فاسده خود بقرین و تعاقب الله خالق کل شیء و قوال الله
 ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و امثال این آیات
 تشابه و بدون بلا در معارض آن این عقیده گردیده اند و جواب نیز استدلال این آیات
 بچند وجه متبادر است اول آنکه چرا جایز باشد که مراد از قیاسی اعم باشد از تنگ بود است
 باشد یا نباشد و دوم آنکه مخصوص شد بخلق جوهر و اجسام و اعراض و غیره از جمله
 افراد خلق خلق جوهر و اجسام است چه افعال که از قبیل حرکات و سکونات است جوهر و اجسام آن است
 نیست بلکه اگر موجود عینی گفته شود و ضعف افراد وجود خواهد بود فان الحركة کمال او الما بوجوب
 من جهة ما هو بالقوة و یکون با عدمی است لکن عدم حرکت که عامرین یا انکه که یا است حرکت است
 در نبودن آن موجود عینی همچنین آنچه تفرع بر حرکات است از اعراض که در وجود است نقل ندارد
 و لاطلاق غیر فی الی الضم و الکامل با آنکه بعضی گفته اند که خلق مخصوص است بخلق جوهر و آنچه است
 که بعضی عام گفته اند انفعال حیوان بن خلق و اگر او قاضی است عرف عام اثر عبادت و غیره و اول
 میکنند بخلق و غیره و است بنده را فاعل فعل سکون یا نه است آن اگر چه بعضی نام فعل خلق

خلق مراد بسم اند و از اینجا است که بنده را گناه است که خالق افعال هم بگویند موصوم آنکه تفسیر
 نیلیم آراوه مضمی عام نظر بقابل تعین از انوم جبر و ظلم که شان باهی از ان ارفع است تخصیص
 کریمه چه استبعاد دارد و چه عمومیت قرآن اکثر مخصوص است بل قبل از ما من عام الا و قد خصنا
 بر اینست هم تخصیص لانهم استخرجوا بعضی ازینها آراوه اخلق عبد صیدانند بعضی که استبعاد
 از قرآن هم نسبت خلق غیر خداست قفا و میشود قال استخرجوا جعل قیاده خالق غیر از صیغ
 که حکیمه الطیر چهارم آنکه می توان گفت آنجا که در بیان آیه اود اخلق خلق کونونی باشند
 چه اخلق تفسیری مراد باشد چه گاه که تفسیر را نیز تفسیر بسیار بداند و این است از تفسیر
 بعد از آن غلبه بر اینست افعال العباد مخلوقه لله خلق تقدر و اخلق کونونی
 والله خالق کراشی چه می آید مضمی ختم الله ان باشد حق تعالی چونکه از کفار اعراض
 و سبب اعراض او زیادتر از کفر و ایمانی بیان سوخ نموده که توقع ایمان از آنها بر طرف
 است پس به پیش تعبیر زبان بطبع و تم و کرده که مخرج بلفسرون من الخاضع العالمه هم
 آنکه تکلف به معنیات معتبر نیست که هر گاه معارضی در عقل و نقل بیشتر باشد و هر گاه با اول
 تصدیق با نفع آن ثابت شود و دیگر معنیات هم برخلاف آن شهادت دهند چنانکه در ظاهر بعضی
 آیتها که در هر ما دلالت بر برپا و اعتماد و توان نمودن از چنین است پس چه همیشه افعال
 دلیل بر الرحمن علی العرش مستوی و انما ان آیات یکتد و چنانچه سبب افات آن
 اود عقل و دیگر معنیات جمع تاویل آن بنمایند چرا این آیات نیز تاویل نکنند عقل
 به حکم بیان تمنا و قدرید که معانی این هر دو لفظ متعدد است و هر دو با هم معانی
 بسیار آراوه تا آنکه صد و بیست و شش معنی از بعضی از علم نفس که در آن مفسران و تفسیر
 علم است تا آنکه در قول است ختم و است اعلام فعل است اتمام زنده است تفسیر آیه



مرواحد شاهی از کتاب مجید آورده و با انهمه سبب غایب است در این معانی نیست
 از جمله بعضی انبیای اقتضای نموده اند و قضا و قدر در بعضی مترادف اند خواه بعضی
 باشد خواه جمع معانی و ظاهراست که معانی تقدیر نیز منحصرا در بعضی مذکور نیست لکن الظاهر آن
 التقدير عام بعضی التعمین ایضا و كذلك القضا و لتقتصر علی الاشیء من استعمل کما هیست که قضا
 معنی خلقی می باشد چنانکه تفسیر کرده اند قضا هن سبغ سموات کفایت کند و کما هیست
 می آید کانی قوله تعا و قوله و انک اکفیک و الا ایالات و کما هیست معنی علام و اخبار
 کقوله تعا و قضید کما هیست **سبغ السموات** و ظاهراست که قضا را که بر معنی علم
 اطلاق میکنند مراد از آن تعیین نمودن چیزی است در مرتبه تعقل که باید بر فلان نبط واقع شود
 چنانکه در افعال او تعالی است یا ممکن شناختن آنچه واقع شود و علم بخصوصیات آن کما
 فعل غیره و علم بتباید و بالطاف منع کردن او از ارباب بیایستند و منع از آن ماندن
 و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که اعمال بر سه گونه است فرائض و فضائل و
 معاصی لکن فرائض پس اقم بشو و بار الهی یعنی از حق برضای او و قضا او حکم او و
 از بعضی تعیین او و شیت او یعنی اراده او و علم او و اما فضائل پس ما بر او نیست یعنی حکم حق است
 و لکن بر وفق مرضی او است و بقضا و علم و شیت او است و در سبب اراده بیشتر نوشته شده که اراده
 او تعالی نسبت بقضا این مطالب است یا عدم منع از آن ماندن آن اما معاصی پس اصلا
 خدا نیست لکن بقضا و قدر الهی بشیت علم او است همه در حق علیه الرحمه میفرماید که مراد از او
 معاصی بقضای الهی است که مقرون بهی است زیرا که حکم او بر بندگانش و خصوص آن بنده
 از آن معاصی و این از بقدر الهی است که خدا می بدین و مقدار از آن است پس کلام را علی
 مقادیر بنده که در افعال او و علم او بر او است و علم با این با خصوصیات آنها علم با عبادت

واعادوا بسلب توفيقه وان شئ من ازمرا تدبيره ان لم يصح الصدوق محمد بن محمد ومحمد
انچه تفسيره تفصيل قصاصه بنی المکرمه ویت که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با شسته
که در وقتیکه سائل گفت فما اخطاه والقل الذي كرهه يا امير المؤمنين انما اخطت فرؤة
بالطاعة والنهي الشخصية والتكليف من فعل الحسنه وترك المعصية الملقوة
على القرية اليه والحذران من عصاه والوعده الوعيد والترغيب والترهيب
كل ذلك قضاء الله في افعالنا وقدرة الاله الماواه اغير ذلك فلا تظنه
فان الظن له محيطة للاعمال فقال لرجل فرجت مني امير المؤمنين فرج الله
عنك وطارت نيتك مراد ازين كلام علم ما بين يد اربع است اليه يرجع ما نقل عن الحكماء
وان نيتك قد مناعتها است از علم ما يعني ان يكون عليه الوجود حتى يكون على حسن
النظام وهو موسى عديم بالعبادة الازلية وقريب بهمين است اطلاق تقديره بعضي
که در حديثه ارادت التقدير واتم على القضاء بالامضاء وان اشاره
است بصدوق وخير كذا لانه قضا مشتمل بر جميع تفاصيل كونه وهو هو است وفارجه
انما تقديره وسطه است در میان قضا و امضا وتوجه مني كنهه انما القدر عبارة عما قضاه
الصدوق حكمه من الامور واز كلام صدوق است استند که قد علم است مبلغ ومقدار
وفير زمانا دي در قاموس كنهه القدر محرکه القضاء والحكم ودر بيان الشئ وقال في كتابه
التقدير تدبير الامر ومؤيد است انچه كليني در كافى از علي بن ابراهيم با شسته از حضرت امام
موسى كاظم عليه السلام آورده قلت ما معنى القدر قال تقدير الشئ من
طوره وعرضه قلت ما معنى قهبي قال اذا قضى امره فذلك الله
انچه در آن است که يا ذکر ال عرض سبيل تفصيل است فمضى قضاء در انجا بسندى صحيح است

و شرح مفید علیه الرحمه فرمودند است المراد بالقدیر سلب علی شیء بوقوعه علی ما یضیق فی قال السیوطی
 نور الهدی مرقد و اما القدر فیه جار معنی السبب الاخریه و ههنا معنی وضع الاشیاء فی مدها
 من غیر زیاده فیها و لانقصان كما قال وقد ذکرنا فیها ان القدر جار معنی السبب بقاؤه
 الاشیاء تفاصیلهما و اینجا لایحتمل که مرکب اطلاق قضایا بعلامه می نمایند مراد از آن
 اعلام باین درج تعیین و تعیین علمی است که یا آنچه در لوح محفوظ یا لوح محفوظ است بقلم تقدیر
 بر طبق علم علیم می شود و مرتبه ثانیه تقدیر است که متناهی است از مرتبه تقدیر علمی و آنچه با علم
 الهی بواسطه آن بر آنکه حقیقت تقدیر را میگوید و یا بنیاد او صیای علیهم السلام اعلام است
 مرتبه ثالثه تقدیر است پس آنچه از احادیث لایحتمل شود که مرخصی بحسب قضاء و قدر واقع می
 مراد از آن همین است که مطابق علم یا اعلام الهی بر وفق تعیین تقدیر ربانی بوقوع می آید
 زیرا که تمام حوادث و کائنات حتی افعال عباد و مخلوق و ایجاد و تخریب و عالم پدید می آید پس آنچه
 میگویند که افعال عباد بقضا و قدر واقع میشود و اگر در شان نیست که خلق اینها را خداوند
 میسر و فساد آن از آنچه انقاد مسلم بر اختیار بیان کردیم واضح است اگر مراد از تقدیر بحسب
 علم تعیین علمی او تعالی واقع میشود پس صحیح است که درستی که هیچ چیز از او تعالی محصور نیست
 نیست و علم و احاطه کرده است بافعال او تعالی افعال غیر او پس هیچ فعلی از افعال او تعالی
 امری از امور او از او تعالی و علم او بر او نیست لکن آنچه میستازیم نیست اگر چه شانه انصاف
 بانچه از این امر مجرب و اجبار و سلب اختیار دارند و گفته اند که تقدیر تعالی عالم است بخلق و تقدیر
 با از آنچه گفته است آنچه آمده است همه بسیار قبل از وجود آن شناخته است و تقدیر
 تعالی محال است پس آنچه او میداند محال است که خلاف آن بوقوع آید و الا علم او مطابق
 واقع نباشد پس سلب خلاف آن نمی تواند کرد و الا علم الهی متقلب است پس سلب سلب

علم او که ششم است از طاعت بمعنی کبر و ایمان حال از بندگان واقع خواهد شد و خلاص
آن مجموع خواهد بود و مثلاً اگر خدا بیدار کند او جهل ایمان نخواهد آورد و محال است که ایمان بیاید
والاعمال و تقابل جهل متعاقب و در آنکه تحصیل و هو معنی البحر تعالی اسد عما یقول الظالمون علوا
کیست او شان مقام این است پس حاصل تعویل و تپسته و فخر الدین از می گفته است که اگر جمیع
فرایم سر برآید و بخوانند بود و بر اینکه حرئی در مخرج و جرح این دلیل بر زبان آرند که آنکه آنرا
نمایند مقال شام او و خصوص علم الهی که اعته او دار و باند خداوند عالم نمیداند شیا قبل
و وقوع آن انتهی حاصل کلامه مخفی نماید که این دلیل عین است و جواب آن عبارتند و حاصل واضح
چه علم الهی که مورد و ایجاب فعل و موجب اضطرار باشد لازم آید سلب اختیار او و عاقبتاً
چنانکه افعال بجز قبل وقوع آن میداند افعال خود را نیز با ترقی اولی می شناسد پس نگاه
داشت که زید را در فلان سیال پیدا چه اسم کرد و آیا می تواند که خلق او در آن نکند یا نهی تواند کرد
می تواند بر علم شما انقلاب علم او و جهل لازم آید و اگر نتواند جبر و اضطرار او تعالی لازم می آید
فاما موجودات هم موجودات سبحان الله در پرده نشأت اضطرار بندگان اضطرار بر پرده کا
عالیایان اجمعی خوانند که با ثبات رسانند تعالی اسد چه اگر علو کبریا که فخر الدین
زاری امام سنیان که ازین معارضه جواب بگوید فخر از می چه اگر سنیان تمام عالم جمع شوند
و در جواب این معارضه گویند خبر رجوع بچی که معتقد امامیه است که زری نخواهند داشت والله
بیت الحق بیکلمایه و لو که کلام الحق صی اما جواب از روی حل آنست که علم حکایت
و معلوم محلی غنی پس اگر چه علم مقدم باشد لکن در مرتبه حکایت است ازین راه علم را با مع معلوم
نه با کس پس آنچه واقع شدنی است خدا را بر او اندازد آنکه آنچه در علم او شده است واقع شدنی است
آنچه نیست که خدا را در این مقام است یعنی با بودن بعید کمالی مخفی علمی غنی سدی پس علم

که علم خدا مطابق واقع است و لکن علی بن ابی طالب با توراتی که در آن مذکور بود و قریب معلوم
بوده شد چنانچه با سیدان کرامت است حتی است آن اشکافه است که این کتب که در آن است
علم مطابق واقع است لکن در وقوع قیامت علم ما را چه بطلت بجهت سبب آن است و
نه از علم و التواروت العطل علی معطل است شخصی تا آنکه خداوند متعال بداند که من فلان کار را
با اختیار خود خواهم کرد یا فلان بند را با اختیار خود فلان طاعت یا فلان معصیت را بجا آورده
پس اگر علم خدا باعث احتضار باشد مخالفت علم او لازم می آید چرا و بدست است که این
که آن فعل با اختیار است و بدست است هر کار و اختیار است با صراط است و علم منقلب بجهت خواهد
پس لا محاله اختیار و علم با اختیار باید که مستمر باشد و هر چه مطلوب الراه فی الذین لا یجزم
فی حکم رب العالمین و لا حول الا قوه الله باسد و صدقه و لقد افصح مولانا امیر المومنین علیه الصلوٰه
عن کتاب حسن بن علی ماری فی الحدیث المشهوره من الخاضع و العارف قال الولد العارفی
مقامی عماد الاسلام و اله شارح الجدید للتجید و عبد الحمید بن ابی الحدید من العامه روا
من الخاضع الصدوق فی التوحید و غیره فی غیره تفاوت یسیر عن اصبع بن نباته لما
انقضت امیر المومنین علیه السلام من قعة صفین و ذکر القصة تمامها
و نحن نقصر علی الترجمة و آیت کرده است اصبع بن نباته از مولانا امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیه السلام که سرگاه آنحضرت از جنگ صفین مراجعت فرمود برخاست بسوی او و رو پیرنی پای
عرض کرد آیا بقضا و قدر الهی بسوی ما مرقعه بودیم یعنی نقش مجاهدان لشکر آن جناب بقضا
و قدر الهی ده یا نه پس آنحضرت فرمود و الذی فلق الحیة و برئ النسیمة قسم تجاری و
شکافه بنده را خاتم نبی ما قدم که بشتریم در جاسی تا از آن نشدیم و هیچ رو و خا
و بالانرفه ایچین بیدی اگر بقضا و قدر الهی از آن پیر مردی که در آن وقت است

در حکمت با عجز شد و از تنبیرت می آید بر این مردی اسپر فرموده ای مرد پیر بلکه عظیم
گردانیده است خداوند عالم مرد شجاع را درین راه رفتن در حالیکه شامتی متسید بسوی مقاتله با غیابان
برگشتن شما وقتیکه از انجام از جهت نموده آید و نبودید شاید هیچ حالی اگر آه کرده شده نه اضطرابی
برای شما بود و بسوی آن مرد عرض کرد چگونه چنین باشد و حال آنکه قضا و قدر را که شنید
بهر جا که خواست نمود و ای بر تو کمان کردی قضائی را که لازم نباشد و تقدیری را که محموم باشد اگر چنین
می بود برای تو ثواب عقاب افعال بدگان باطل آید و وعده ثواب و عهد عقاب امر و نهی هم
می خورد و برای کنه کاری از جانب خدا تعالی جایی نماند برای اطاعت و نیکو کننده محل محبت
نمی بود و نیکو کار را ولی ستایش از کنه کار نمی بود و نه کنه کار را ولی بندست از نیکو کار این چنین
اعتقاد و مقاله بر بنیستان و لشکر یا این شیطان است این معقول قول که او همان دعل و کور باطن
است که وجوه ثواب در نیافته اند و نیز با قدره این است و محوس این شریعت اندان اند
تخیر او نهی تحذیر او و کلف سیر بلکه بدست خدا ای عزوجل حکم کرده است بندگان خود را بطاعت
در حالیکه اختیار داده است اینها را و نهی سزایش فرموده است ایشان را از روی تحذیر
و تحویف از راه اگر آه و قمر و تکلیف نکرده است مگر تکلیف سیر که تحمل آن توانند شد
یعنی تکلیف طایق و غیر نموده است چنانکه این خلاف بخدای خود بدگمانی کرده اند ^{اصح}
الله مفلو با و لم یطع مکرها کسی تا فرامی از راه معارضه و علیه بر او نکرده و نه کسی اطاعت
او را بجز فرموده با آورده و نم پرسد الرسل عبثا و پیغمبر از عجزت نفرستاد و لم یخاق
الله السموت و الارض ما بینهما با اطلا و ذلک ظن الذین کفروا فویل
للذین کفروا من النار پس آن مرد پیر عرض کرد پس قضا و قدر گناید و در آن زمان
چه باشد فرمود که آن امر و حکم او تعالی است تلاوت فرمود قول خدای عزوجل را و قضائی

رَبِّكَ الْأَقْبَرُ وَالْأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَفَرُوا بِهَا
 الَّذِي نَزَّجُوا بِطَاعَتِهِ يَتَّقُونَ النَّفْسَ مِنَ الْجَحَنِّ كَمَا نَزَّجْتُمْ مِنْ دُونِهَا مَا كَانَتْ
 مَلْبَسًا لِجَزَائِكَ عَنَّا فِيهِ أَحْسَنًا فَلَيْسَ صِدْقًا فِي فِعْلٍ فَاحْتَسِبْ كَيْفَ
 رَأَيْتُمْ إِفْسَاقَ وَعَصِيَانًا لِلْأَوْلِيَاءِ فَاثْلَا نَاهِيَةً أَوْ قَهْرِيًّا مِمَّا عِبَدْتُمْ إِذَا
 يَأْتِيكُمْ شَيْطَانًا ثَوِيلاً أَجِبْهُ لَأَشَاءُ الضُّسُقَ وَلَا يَأْتِيكُمْ بِهِ قَلْبًا وَلَا تَلْمِزُوا
 أَنِي حِبٌّ قَدْ صَدَّقْتُمْ غُرْمِيَّةً ذُو الْعَرْشِ عَلَنَ ذَلِكَ عَلَانًا بِدَائِكُمْ قَوْلَ أَنْخَرْتُمْ
 تِلْكَ مَقَالَةَ عَبْدَةٍ الْأَوْثَانِ قَدْرِيَّةً هَذَا لَامَةٌ وَعَجُوسَهَا صَحِيحٌ دَرَانِيَّةً
 مراد از قدریه در خبر نبوی متفق علیه القدریه مجوس استی و خبر لعن الله القدریه علی لسان
 سبعین نبیاً و خبر مردی از حضرت صادق علیه السلام عن ابی ابراهیم علیه السلام صدقان من
 لانضیب لهما فی الاسلام الغلات و القدریه طائفه اشعریه اهلست اند و اینکه گفتند
 میگویند که مراد از قدریه معتزله اند که نفی میکنند بودن هر چیز از خیر و شر تقدیر الهی و میگویند
 بذلك لما قسم فی النفسی کلامی است ناموجه و معتزله در جواب آن گفته اند که مراد از قدریه اشاعره
 اند که میگویند که خیر و شر مثبت تقدیر الهی واقع میشود و نسبت قدرت بسوی کسیکه مافیها
 تقدیر و خیر و شر باشد خلاف ضابطه است بلکه نسبت قدرت بنسبتین قدر اولی است
 و شائع محاورات و نص خباب بن اریحی قولشان است پیش کلی نیست در اینکه مورد و حجت
 متفق علیه اشاعره اند و مشابیهت اینها به مجوس چندین منجذبات است از جمله است اینکه مجوس
 میگویند که خداستعالی چیزی را پدید می کند بعد آن از وزیر الهی میجوید و اشاعره میگویند که خدا خود
 را خلق میکند و الله از آن تبری مینماید و مجوس میگویند که نکاح خواهر و مادر بقضا الهی قدر و واقع
 میشود و مجوس نیز میگویند که نکاح مجوس خواهر از مادران را بقضا و قدر الهی واقع میشود

الى غير ذلك من الاقوال الخفيفة بولابا اجلا وبعين ارحمة الله عليه من غير ان يرد الهمزة
 كهروى خبرى بخانه زقت كيدك مراد بيا اذ با در شش ششمه شير كيد و حوت كه مرود ختر اهما
 پاره كند زنى و دست پيش و يد و شيراز و شش كوت و كفت شرم نه كلى و دين مذمت در كذا
 مذمت صاحب بن عماد را قضى اخوش كروه مرود مسلمان و خربى كناه را مير خجاني و خود را رنج
 مرود كفت محمد كه حق تعالى مرا چنين بسئله اذنى كه مرف فرموده زدوك و كه خون و بيگيا
 را بر كردن كيرم و با كروه رخصه شريك شوم پس اينها انچه شناع را از قضا و قدر الهى فهميد دل خست
 با بيگناه ايمم قائم اسداني يوفكون اما معتزله پس ايا كه از اينها بنده را بقدرت است تقله تخصيص
 و قائل اند با نيکه خدا اعمال را بعباد و تفويض نموده و در ان خل نميکند بلکه عفو او را در پس شل قول
 اجل است و اين تفويض غير تفويض سابق است اين هم مثل قول *يا اهل بيت از اين جهت معتزله آبرور*
 ذم فرور نيواند که وقال مولانا المجلسى تبضع لك ان كلامها ضال صادق فيما نزل الاضواء
 الحق خيرا و نيا اليه مو الامرين الامرين لكن جميع معتزله بچنين قدرت بنده قائل نيستند بلکه جمعي از آنها
 بر وفق معتقد اماميه قدرت بنده انچه متقل ميدانند و احاديث ثوره در باب استطاعت بنده مختلف است
 بعضى نافي استطاعت است بعضى بعد الاكثر اثبات آن مى نمايد و مراد از استطاعت منفية عين قدرت
 مستقله است و مقصود از استطاعت مثبتة قدرت غير متقله جلي از امام جعفر صادق
 عليه السلام روايت کرده که آنحضرت در تفسير قول تو كما وقد كانا يدعون اليك
 السجود وهم سائلون فرموده وهو مستطيعون يستطيعون الاخذ بما
 امروا به والتزك لما نهوا عنه وبذلك ابتلوا حاصل معني آنكه كرهت استطيعون
 بودند كافران كه دعوت کرده ميشدند بسوى سجود و حال نيکه سالم بودند و حاصل تفسير
 آنحضرت آنست كه تكليف بسجود بعلوق ما بنا ميگرفت در حال نيکه استطاعت قدرت

دستنیز بر اقبال فریاد او و ترک تناسلی او و حبیبیت میں قدرت و اختیار بندگان استیلائی
 و از پیش ایشان بجانب حضرت باری جل شانہ بوقوع آمده و محمد بن ابی عمیر و سبط بعض اصحاب
 از آن حضرت و این کرده که میفرمود که فاعل نمیشود بنده مگر در حال استطاعت و گاه است که
 مستطیع فاعل نمیشود و لکن فاعل استطاعت ضرورت عمل بر بوقوعین از حضرت امام
 موسی کاظم علیهم السلام روایت کرده که جناب ابی علیت سلام بر جماعتی از اهل کوفه گذشت و سلیک آنها در
 خصوص سئله قدر یا بعد بگر محاصره می نمودند پس بشکلم آنها فرمود بااستطیع ام مع عدم من دون
 اید نیست که بجز این حضرت بگوید پس آن حضرت فرمود که اگر کمان داری که تو با عانت خدا استطاعت
 و قدرت اری پس نیست باری تو قدرتی با استقلال بر هیچ چیز و اگر کمان داری که تو با خدا استطاعت
 داری پس کمان کرده که تو با او در ملک او شریک هستی و اگر کمان میکنی تو بدو خلق استطاعت هستی پس
 بدستیکه دعوائی بویست کرده پس عرض کرد که یا میر المؤمنین نخستین است بلکه میگویم با استطاعت
 یعنی قادرم بواسطه آنکه خدا را توانائی بخشیده بسبب اعطای اسباب و آلات پس آن حضرت فرمود
 که گاه باش اگر تو غیر از تکلام را میگفتی بر آینه گردنت را میزدیم و شیخ محمد بن یعقوب کلینی روایت
 کرده است که مروی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سوال کرد که آیا جبر کرده است خدا بر
 بندگان فرمود که نه گفت امر را بر ایشان گذشته است فرمود که نه گفت پس چرا کرده است فرمود
 که لطفی از پروردگار تو در میان هست آن خود مجلسی علیه السلام در رساله مفروضه فرموده که شیخ
 صدوق محمد بن بابویه در کتاب تحف و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام بسند صحیح روایت
 کرده از سلیمان جعفری از ابی الحسن رضا که مذکور شد نزد آن حضرت مذہب جبر و تفویض پس
 حضرت فرمود که آیا نخستین شما دین یا باصلی قاعده کلی که در آن باب اختلاف کنند و محاصره
 کنند شما احدی از مخالفان مگر آنکه او را در هم شکستید و حجت او را باطل کردید تا گفتیم اگر مصلحت

مصلحتی در آن شفقت فرماید و پس حضرت فرمودند بدینستیکه خدا می خواهد که هر چه از او
 بخواهد که خدا بجز اینها نیز بر طاعت و صحبت نکرده شده است بخلی تا اینها از او نصیب
 باز داشته و ایشان جداوند خود غالب باشند و مهمل نگرددند بلکه از او بیک خود
 اوست تا آنکه سرخیز که تملیک ایشان کرده است او را در بر آنچه ایشان از ابران قادر کرده
 است اگر فرمان پذیر شود بجزگان بطاعتی نیست خدا صرف کننده ازان و اگر اراده می کند
 پس اگر خواهد که حاصل شود میان ایشان میان آن معصیت میکند و اگر حاصل نشود و بینه بین
 ایشان ادران کار داخل نکرده است پس فرمود که ضبط کند حد و این کلام تحقیق که در صحیح
 و مباحثه بر مخالفان خود غالب میگردد و اگر اجلی در کتاب کثر الفوائد روایت کرده که
 حسن بصره رضیه بخدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه التحیه و الثنا نوشت که نزد ما اختلاف شده است
 در تقدیر اعمال و در استطاعت عباد حضرت نوشتند که آنچه من و پدرم بآن قائل هستیم
 که سر که ایمان ندارد و بقدر خدا در سرخیز و شرکاف است و سر که کنا باز از بخدمت هدفا بجهت پس
 مضمون حدیث گذشته را نوشته اند و در آخر آن یاد کرده اند که بلکه حجت در برابر ایشان تمام کرد
 که بایشان شناسانند آنچه از ایشان طلبید و ایشان را راه داد و بسوی کردن آنچه از ایشان
 طلبید و نکردن آنچه ایشان را ازان نمی کرد و خدا است حجت بالغه کامله بر خلق و اسلام بدانکه
 بعضی است تسک حسته اند در اثبات جبر بکرمه الله خالق کل شیء و بعضی روایت
 قشابه شیعه که بظاهرا دلالت بر جبر دارد و مثل ما رواه الکلبینی عن محمد بن مسلم
 عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فی بعض ما انزل الله تعالی فی کتبه ان
 انا لله لا اله الا انا خلقت الخیر و الشر فطوق لمن اجرت علی الخیر
 و وویل لمن اجرت علی الشر و مثل ما روی القمی عن ابی عبد الله قال

استدنی افعال بیان لایثار که احدی فعلیه و لا یستعین احدی فی اثار خلقه و یدانی افعالاً الخاصه
وان كان یغیره ایضا فعل باجاسته تعالی و اقداره ایاه کافی افعال الاختیاره للعباد ان
کلمه است که این بیان بنا بر مذاق کسانی است از علما که فرق نمیکند در میان این صفت
و افعال صادره با اختیار بندگان و افعال غیر اختیاریه مثل حرکت ترش و با هم و مانند آن
اختیار را در آن بدخلتی نیست اما بیان این توحید بنا بر مذاق علما که فرق نمیکند در خلق ذات
و صفات تصدیق کرده اند بقول حق تعالی قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ وَ قَوْلُهُ وَ مَا خَلَقَكُمْ
وَ لَا یَعْتَبُكُمْ اِلَّا کُنُفُوسٍ وَّ اِحْدَى وَّ اِدْرَافِی مَا اِذَا خَلَقُوا مِنَ الْاَرْضِ اِمْتِالِ اَرْضِ
کرده اند احوال امیه علیهم السلام را که هر چیزی مشیت و اراده و قضا و قدر الهی واقع میشود
در حدیث قدسی است انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر و طوبی لمن اخرجته علی
و خلقت الشر فویل لمن اجرته علی یدیه پس تفرقه نمیکند در میان ذات و صفات تمام
و شرائط بلکه میگویند که هر چه است بفعل خداوند عالم است که جاری میفرماید آنرا بعد از آنکه نظر
لازم نمی آید چه خداوند عالم جاری میکند عطا میفرماید بهر کسی آنچه طلب میکند خود او بزبان
استعداد خود این استعداد نیز بفيض الهی و بسید فالاشیاء علی حده الاطلاق است که کونت من
کن و اختیار آنها و قابلیات آنها انما ثبات عند فیکون فهدا سراسر الامر من الامر من بیان حقیقیه
پاره مسئله علی بکشف القناع عن وجه المرام ابی اثم الا کما نه لعدم محمد العقول و الا قال
امیر المومنین علیه السلام لما سئل عن ذلک بحج عمیق لا یجده و سئل
ثابته فقال طریق مظلم فلا تستلک انتی بلخصاً الحال نظیر انصاف ملاحظه بود که
که تقریراتی که آنرا از درجه فهم عوام بالاتر نوشته و تفرقه افعال اختیاریه و غیر اختیاریه در آن
تقریر از میان برداشته و تفرقه استعداد که کسب مشروع است یا غیره شرح فضل

بن فرهبان ناصبی است که فرار عن لزوم البحر آن متک می شود اضطراب عباد را رفع ساخته
 نزد حق است تفاوت دارد و گمان ندارم که کسی از مدعیان تشیع چنین کلمات نفی نماید و چنان
 است این عقیده با عقیده شیعیان پوشیده است باری بفرمایند که اگر مرادشان از خلق خیر و غیر خلق
 تقدیری بوده خلق کونی پس حیدر فعال چگونه متحقق خواهد شد بلکه این نوع حیدر تقدیر خواهد بود و بر این
 تقدیر قوله فالاشیاء علی وجه الاطلاق انما کونت من امره کن چه چه صفت خواهد داشت و طعن و اعتراض
 بر آنکه در میان فعل اختیاری و غیر اختیاری مثل سائر شیعیان فرق میکنند بعدم تصدیق
 بکریه الله خالق کل شیء و حدیث کل شیء بمشیئة الله و قضائه چگونه درست خواهد
 چه آنها که عموم تقدیری اشیاء کرده اند و تفرقه آنها در خلق کونی اگر زود فاضل رشتی مسلم
 پس طعن مشترک الورد خواهد بود و اگر مسلم نیست پس برین فتن طاعن از حریم تشیع لازم
 خواهد آمد پس کلمه باینکه کلمات فاضل رشتی برابر اظهار مزید فضل و معرفت اسرار نمودند و نمیدانند
 غیر از عقلی و ترقع بر حکمین با سید یا میل الی العتلا که آنها نیز بقضا بعضی حدیث قائل بقول
 اهل سنت اندامی دیگر بوده باشد و نهی آنحضرت از خویش درین سلسله برای همین است که مردم
 اقاویل باطله اهل جبر از جهت وقت تمام گرفتار نشوند پس فاضل مذکور را زعم اشتباه
 لازم بود نه آنکه در تقویت شبهات عامه کوشد و الا آن شرح فی جواب تبعا ج اهل سنت
 بتمام کلمات کانی بقول اهل سنت لال کبریة الله خالق کل شیء پس تم تفضیل گذشت باز بقدر امکان
 که ما تریدیم خفیه است قائل اند باینکه اراده مخلوق سبب کان است پس تخصیص آن و تشکیک غیر خلق را بیان
 لازم است با آنکه خداوند عالم خود میفرماید تبارک الله احسن الخالقین پس خود را بهترین خالقان
 گفته و این امر دلالت بر وجود خالق دیگر دارد پس جمیع این لایات دلالت میکند بر اینکه مراد از کریه الله
 خالق کل شیء آنکه خالق کل شیء من الجواهر و الاجسام البته غیر خداست خلق کبری و صغیر جواهر و اجسام

سازمان
 و سوا فاضل رشتی
 از تشیع برادر
 خواهد بود

و قد امرت قال الله عز وجل ان الذين تدعون من دون الله اجناساً و
 ذباباً و لو اجتمعوا له و ان يخالغ شد که آنچه اختصاص بخداوند عا و خلق جوار
 و اجسام است خلق حرکات و سکات و ما بينهما من الاعراض و جلوه چنین باشد و حاکم
 الله و مفرقاً فی شئ فخلق من و من شئ قلباً کافر و ایضا فرموده است و اخلقنا
 السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق و او است که کفر حق نیست پس مخلوق
 خدا نباشد و خود مایه یا آنها الذین امنوا و رکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربهم
 و طلب فعل از تکلف نامورد دلالت میکند بر قدرت او پس حکمیه یعنی قدرت از توان که در تشریح
 شد که از خالق مرسول او تعالی است خالق کلشی مقدر کلشی مراد باشد و اما جواب اخبار داله بر
 این نیز وجهت اول آنکه احادیث اله بر نفی جبر است ان معید است با و له عقلیه و آیات که
 قطعیه پس مخالفان با بطروح است الاحتمال الوضع چنانکه از چندین و آیات لاسخ میشود و صد
 در کتاب حمید و میمون اخبار الرضا علیه السلام بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که
 عرض کرد دم بجزرت آنحضرت که اسی فرزند رسول مردم نسبت میکنند با بیست علیه السلام
 تشبیه جبر را بجهت آنکه از ابای طاهرین آنحضرت و آیات داله بر آن را گشته آنحضرت فرمود
 که بگو ای پسر خالد که روایات تشبیه که از ابای من در تشبیه منقول شده بیشتر است یا اخباری
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در این خصوص مروی که دیده عرض کرد که آنچه از جناب رسالت
 درین باب مروی شده بیشتر است پس آنحضرت فرمود پس چه نسبت
 این قول پیغمبر خدا می کنند عرض کرد هم که گمان دارم که چنین روایات
 آنحضرت اقرا و بهمان است آنحضرت میگوید این کلمات ارشاد فرمود
 حضرت امام رضا علیه السلام فرمود پس همچنین ابای طاهرین

چنین کلمات افزوده اند و مردم را بخرات اقرار بجهت اند و جز این نیست که انرا بجهت
 تشبیهی که غالیان که عظمت الهی با کساختند پس هرگز که آنها را دوست دارند
 و بمن دشمنند و هرگز که آنها را دشمن دارند پس ما را دوست داشته است الی این قال یا ابن
 خالد هر گاه من شیبعتی از آن بچند مندم و لیا و لا نصیرا یا طروح است تمام
 التقیه لوانتها العابد روی بطریق هم عن ابن عباس عن النبی روی ابن ماجه
 ایضا من اهل السنه انه قال قال الله تعالی انا خلقت الخلق و خلقت
 الخیر و الشر فطوبی لمن ذللت علی بیده الخیر و ویل لمن قدر علی
 الشر و یا ما اول است بخلق تقدیری و یونیده ما فی اخر الروایة فطوبی لمن قدر علی
 بیده الخیر احدث و نمینو فی خلق کونی خیر و شر از بندگان نمی کند و فاطمیت افعال او از آنرا
 سلب نماید پس تفرقه میان افعال اختیار می بندگان میان امور اضطراریه در خلق کونی حتی
 خواهد بود و منافق تصدیق بعبوم آیت روایت که دال است بر تمول خلق تقدیری را بی نامه
 نیست فیض المومنون المصدقون تعجب است از فاضل شتی که این عموم را که تعلق بخلق
 تقدیری دارد منافق تفرقه موصوفه دانسته است با بقره را از مصدقین آیه و حدیث برو
 چشمه استان بذا شئی عجاب که یا احادیث و آیات تفرقه را که ارفع جز بند تصدیق کرده است
 بالمعنی لکن ان اهل الایمان القصور ارجا الی البیان فی قصه در بیان ایشان خواهد بود و هم در
 کنعان و اگر تصدیق می از مرتب بوده و خوض سبب است دیگر و یا بش از بیان واقعی لغزش دیگر
 و بعد الهادی الی سوار اسبیل فصل ششم در بیان آن که حق تعالی حکیم است کار با
 او منوط بکرم و مصلحت است و فعل عیب است بر فائده از او افعال و عیب و او را افعال عیب
 و حکمت با عیب عیب و عیب باشد کمن غیر ذل افعال الهی به بندگان بکیر و در غرض تقدیر است

نفسی از برای خود نوشتند و بقول از با جمایات و ضروریات بنیت بخت و قدر از ایشان
سم با ایشان موافقت کرده اند و اشاعره بتبعیت حکما میگویند که افعال اسمی با معانی آنها
اگر چه معترف اند با اینکه فعلی از افعال اولی است مگر در این با انواع حکم و ثمرات می باشد لکن همان مگر

که حق تعالی در مقصود از این افعال این ثمرات نبوده است اگر چه بران مرتب نشود بلکه محال است که
فعل او خالی از این ثمرات باشد و هیچکس از اهل علم بحسب ظاهر انکار اشتغال افعال اولی
بر مصالح و حکم ندارد و اگر چه اشاعره فی المعنی منکر غایات از جناب المرحوم اصلی اسد در

در صوارم میفرماید که بعضی از اشاعره چون سخافت این قول را مشاهده نمودند برای حفظ ناموس
امام خود گفتند که ابو الحسن اشعری افعال حق تعالی را که معلل بضرر نماید اما مشتمل بر افعال

او را بر حکم و مصالح انکار نمی کند و این در نوع محض است چنانکه توضیح این معنی در کتاب علی و السلام
کرده ایم و کیف لایکون کذلک حال آنکه یکی از جمله اولاد او و تابعش مثل قحطان و شاری و قحط
و شاری مقاصد نیست که اتمام غایت و مصلحت است در مثل تکلیف کفار و تخلیه آنها و زاری با خود

آنکه او تعالی میداند که چون آنها را تکلیف خواهیم نمود ایمان نخواهند آورد و حال آنکه این بعضی از افعال
اسد تعالی غیر معلل با غایه اصلا مثل تخلیه کفار النار و الا نفع فیها لاحد و عبد العزیز و طوی و کوی

که پیدا کردن شیطان و امثال قدرت تجشیدن او را بر اعوای نبی آدم و تصرف او را
بدل هر یک از ایشان با و ه اصلح اقلع میکند انتی بقطره و مانند این از کلمات غیره آنها دلالت
می کند بر آنکه دعوی اشتغال بر فعلی از افعال الهی بر حکمت و مصلحت است از ایشان صواب و میشود

لسان است و در باطن شکر حکم و مصالح بر بانیستند و نسبت عیب و قبیح الیهی از تعالی روا
میدانند و حال آنکه حق تعالی میفرماید لِحَسْبِکُمْ اَمَّا خَلْقْنَا و عِبَادَتِکُمْ اَلَمْ یَسْئَلِکُمْ
از افعال او تعالی خالی از حکمت و عاری از مصلحت نیست اگر چه لازم نیست که عقول ناقصه بکنند

حکمت حکیم را بفعل الله تدبیر میدکن آنرا که بر عقول نحیفه خود نمیکرد و اندر او با هم یکی که خود
 ندانکار غایب و مصالح و تدبیر مدبر صلح بر جمعا الغیب می نمایند در توحید مفضل از حضرت
 یاد و علیه سلام مرویست ان الشکاک جهل و الاسباب المعانی فی الخلقه
 وقصرت افهامهم عن تأمل التصویب و الحکمة فیما ذل الباری جل قدسه
 و بر ائمن صنوف خلقه فی الذر و البحر و السهل و الوعر فخر جوا بقصر عقولهم
 الی الحجور و تضعف بصائرهم الی التکذیب العنوی حتی انکر و اخلق الاشیاء
 و ادعوا ان کونها بالاهمانه صنعة فیها ولا تقدیر و لاحکمة من من
 و اصانع تعالی الله عما یصفون و قائلهم الله انی یوفی کون فهم و ضلکا
 و عماهم و تحیرهم بمنزلة عیسان و خلوا دارا قد نبیت اتقر بنیاء و احسنه
 الی اخر التمثیل من کلامه الشریف خلاصه اش که بعضی از محدثین که اخبار معانی بد
 حکیم ندانید و میگردید که آنچه واقع شده است از روی صفت و حکمت تدبیریت و اشیا
 بعضی از غوامض بسبب نقصان عقول خود چون با درک صلاح و حکم عالیه شیانیست و
 رسیدن عم میکنند که این امور عالی از حکمت و مصلحت است پس حق تعالی بلند تر است از آنچه
 بینا و وصف میکنند پس انبیا و ضلالت مثل کوری چندند که داخل شوند در سرای که در میان
 نیکویی و آشکار باشد و قاضی ترین فرستاده در آن کسره باشند و آنچه در کار باشد از راه
 با کول مشروب پوشیدنی و سایر چیزها که آدمی آن محتاج است در آن مهیا کرده باشند
 و هر چیزی را در جای خود و محل مناسب او قرار داده باشند باز از نیکو و تدبیر و مصلحت پس
 آن کوران در آن سرای فیح البنیان بجانب است چیست؟ و کنند و داخل بوی آن
 شوند با دیدن بوی آن که در بنام حرار اشیا پاره نماند و نه آنچه انجا برای ایشان مهیا کرده

باید دانست که کورانها باید نهند بر طرفی یا چپری که در موضع و موقع خود گذشتند و در آنجا
تعمیر و ترمیم بکنند و بدانند که بجهت درین موضع که نشسته اند و برای چه چیز است
و باین سبب بخشم آیند و غضبناک شوند و ندمت کنند و بنا کنند بر اربعه همین است
حال این کرده در آنجا آنچه منکر آن اند از حسن تقصیر و معوج و کمال تدبیر عالم وجود زیرا که چون
آنها در این دنیا یافته است سیاب و علل و فوائد بسیار است که درین عالم اسکان
نماند و حیران نمی فهمند آنچه درین سرکار رفیع از اتقان خلقت و حسن صنعت و درستی نظام و چون
یکی از ایشان مطلع گردد بر چیزی که سبب آنرا نداند عقول و حکمت آن سبب قدرت می آید
آن وصف میکند آنرا بجزا و قلت تدبیر و اشاعه که تبعیت فلاسفه و امثال آنها اعتقاد
و آرزوی باینکه افعال خباب باری تعالی معلل باغراض و غایات نباشد می نمایند که اگر افعال
حق تعالی باینکه برای غرضی غایتی بوده باشد لازم آید که او تعالی در ذات خود ناقص بوده باشد
و مستحکم بخر خود باشد چه این غرض و غایت بقدر حق فاعل اصلاح و اولی خواهد بود و همین
معنی کمال نمی فهمند که چون ذات مقدس و کامل من جمیع جهات است مقتضای کمال است
که ایصال نفع بغيرش نماید و صورت تحقق شرایط و ارتفاع موانع خود را از ایصال
منافع باز ندارد پس ساینده نفع با وجود قدرت و ارتفاع موانع نقص است
اگر حق تعالی چیزی را بدون غرضی غایتی واقع سازد و در افعال خود لایعرب و عاقل خواهد بود
و صد و عبت از لوازم منفه و بی خردی است حق تعالی خود فرموده است ما خلقت
البحر و الارض الا ليعبدون و نیز فرموده است و ما خلقتنا السموات و الارض
و ما بینهما الا لعبین و ایصال نفع اگر نسبت ذات او تعالی از عدم او
باشد چه عیب چه نقصت چه این امور از قبیل صفات فعل است البته فعل او تعالی چیزی را

ذکر وقتی و شکل آن در وقتی و بکر اولی و ایلی می باشد و چون این امور اعتباریه و اضافیه اند
 در اینها لازم است با جمله آنچه بر ذات کلامه اش و انمی اند شد است که در صفا کماله ذات خود محتاج
 به دیگری باشد اما این امور اعتباریه و اسمای اضافیه که از جهت صدور و افعال بذات و اقتضا
 می باید پس در حقیقت حالی بودن از آنها در وقت غیر اصله عیب است نه نقص منزه تصافیان
 در وقت اصله بودن اشکال بلکه کمالیت که از ذات او صدور می یابد و اگر این اشکال
 خوانند فلا مشاسته فی الاصطلاح و لا حابنه قیه چه حکم کمال ذاتی بر کمال فعلی جاری نمی شود و
 از جمله آنچه بطلان این عقیده فاسده اینها را زیاده تر و ضوح و ظهور میدهد است که جمیع مسامح
 و وجه حکمت که در افعال او تعالی مجتمیع است لازم می آید که اصلا از ان افعال مقصودش نمود
 باشد مثل آنکه خلق چشمها و حیوانات بنا بر ابصار در رویت نبوده باشد و شفقت جلیده
 که بر ان مرتب شود و تعالی را باعث بر اعطای آن نگار دیده باشد و همچنین خلق آذان اسماع
 برای شنیدن کلام و دریافت مطالب آن و استماع آوازها بطیور و دوحوش و الحان طبع
 نبوده باشد و دندان برای خردیدن غذای سخت مخلوق نگار دیده باشد و خلقت دست برای
 غلبه نبوده باشد و پاهای برای راه رفتن مخلوق نشده باشد و همچنین سایر آنچه در آنهاست از
 اسامی و جوارح و نیز خلق حرارت در ناز برای سوزانیدن و تبر و دوت در آب برای سردی
 و نیز خلق شن و قمر و نجوم برای روشنی معرفت حساب شب و روز و سال و ماه و ذره و نا
 امراض بنا بر تحصیل غرضی و اوستی چه شناخت است که صدور افعال عظیمه مشتمل بر بیاض و
 را از حکیم علیم بدون قصد فوائد و انتفاعات آن جائز دارند و تحلیل افعال او که خوش
 فرموده است باطل انگارند و بنا و بیل دور از کار شست شوند و اگر تمام لوازم این قول سخف
 اینها مبین و کلام بطول می انجامد و درین مختصر گفتار برین قدر اولی است و اکثر آیت

بیانات قرآنی و احادیث نبوی علیه السلام مملو و مشحون است از تشبیهات و تشکلات
 و خایات آن واقع میشود **فصل منقسم** در بیان معانی لطف و توفیق و خذلان و ابتلا و محض
 و محض استدرج بدانکه اکثر تشکلیین امامیه معتقدند که لطف بحسب عقل بر او بعد از واجب است
 اما عدله او لکن اولاد فرین لکن بشر انطیاتی الیه الاشارة و لطف است که مکلف را بر یک
 گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت باقی اختیار مانند فرستادن پیغمبران و
 کردن امامان و وعد ثواب و وعید عقاب و دیگر انطاف بنحوه از قسمش باشد و خواهد از قبل
 الم خواه عدمی باشد و خواهد وجودی پس اگر محصل واجب بلکه طاق فعل حسن را بحد توفیق است
 و اگر محصل ترک معصیت باشد عصمت و الا مقرب بعضی مقرب بالمعنی الا هم تقسیم کرده اند بنا بر
 و غیر ناخ و گفته اند که لطف با حق آنچه انانی که واقع شود نزد آن است که لطف است
 توفیق لکن لطف کنانی که در وقت آن قبح مرتفع شود و لولاه لم یرفع نامیده میشود بصفت
 و خذلان عبارتست از منع لطف بدانکه اگر چه کلام اکثری از علمای اعلام بمقام بیان
 لطف خالی از اجمال است اما آنچه محققین اعلام مثل علامه مجلسی در بحار و غیر آن و الد ماجد علام
 قدس اندر و اتحاد کتاب صوارم و عماد الاسلام درین مقام تحقیق و تفتیح فرموده اند محصل این
 است که اطلاق لطف در کلام علمای دین چند نحو آمده اول لطفه ممکن است که دخلت درین
 فعل مامور به داشته باشد و دوم لطفی است که از داخل در ممکن و اقدار نباشد بهمین نسبت بعضی
 معروضه است تشکلیین امامیه قائلو اللطف یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیه و لایکون لخطای
 التکلیف و لایبلغ خذالا لیا سوم معنی است که نزد و را شامل باشد یعنی آنکه قریب سازد از احاطه
 گرداند از معصیت اعلم ازیکه دخلت در ممکن و داشته باشد یا علامه مجلسی در شرح التمهین منفرماید که لطف
 است نسبت بحسب عقل و لطف امر است که مکلف را نزدیک گرداند بطاعت و دور گرداند از معصیت

فصل منقسم در بیان معانی
 لطف و توفیق و خذلان
 و ابتلا و محض
 و استدرج

فصل
 معنی خذلان

فصل
 تحقیق و تفتیح در بیان
 معانی لطف و توفیق و خذلان
 و ابتلا و محض

فرستادن غیر این و نصب کردن امامان و بعد ثواب و عید عقابیه امثال اینها و قائل شدن
 المقاصد اللطیف المقرب کالایزاق و الآجال و القوی و اکمال العقل و نصب الهادیه و ما اشبه
 ذلك کلام علامه در کتاب الفین صریحست در اینکه اعطای قوه عقلیه از جمله لطف است و کلام
 سید مرتضی ضعیف است معنی مصححست باینکه معرفت لطف عام است و اینهمه دلالت میکند بر
 عموم لطف پس لطفیکه مدخلت در ممکن و اقتدار بر طاعات و ترک سیئات در شده باشد
 یعنی اسباب الآتی که بندگاز را بزدون آن توانائی و اقتدار بر طاعات و ترک معاصی بهم
 نینمواند سید مثل خلق زبان و دیگر اعضا و جوارح برای شکر و دیگر طاعات و اکمال عقل
 و امثال آن و جمیع آنچه تکلیف و امتثال آن بران موقوف است البته اعطای آن بر او تعالی
 و جب است و الا تکلیف بیجا است تحقق شود و بعد شبهه بالوجوب المشروط فی جمله من المراد صیغ
 المواد و التجزیه من خص اللطف بغير الممكن نظر الی ان وجوب التکلیف فرع التمكن و التمكن ابتداء الفاضل
 ولكن اصول التکلیف اذ ثبت انه واجب التکلیف یا یوقوف به علیه الا لزم مناقضه العین
 و از اینجمله است فرستادن سفیران و ظاهر سایر منجزات بروست ایشان اقامت و لایزال
 عقائد حقه چه شکلی نیست در اینکه از جمله شرائط تکلیف علم سکف است یا ممکن او از علم چیزی بدان
 تکلیف کرده شده و قدرت او بران فعل و اینمضی در سمعیات بدون بعثت سفیران رسالت
 رسالت صورت نمی بندد پس وجوب آن ثابت باشد اگر چه بحسب اصطلاح خاص آنرا لطف نامند
 و اما اینکه جمیع آنچه قریب سازد و از طاعات و بعید سازد و از گناهان که خود خلعت در اعطای مگرد
 قدرت نداشته باشد و فعل طاعت و ترک آن بدون آنهم مقصور تواند شد پس وجوب آن
 بجمله ثابت است و خلقی معروف در میان مسکلمین امامیه در آن نیست اگر چه مولانا الجلیسی
 بحار در ثبوت آن از روی عقل استشکال فرموده و ملا طاهر نظامی را بجه انکار آن نهوده

بنوده لکن انکارشان بیست و دوازده اعتبار ساقط بماند جمله علی انکار الوجوب علی
الاطلاق است شکال خود مجلسی علیه الرحمه با عراف ثنائی وجوب حق البقین که تصنیف آن
متاخر است لایق اعتنا نخواهد بود و مع ان الاستشکال فی الوجوب مرجع به العقل لا یستدل
الاشکال فی اصل الوجوب لوجه السمع او الاجماع و دلیل مشهور بر وجوب انبساط کمال
خداوند عالم باوصف آنکه طاعت مطلوب است لطف مقرب بعمل نماید و مناقض غرض
خواهد بود و ملاطاف در جواب آن گفته لاسم که غرض او طاعت و ایصال ثواب باشد بلکه
او تعرض ثواب است بنا برین ترک لطف مناقض او نخواهد بود و جوایش نیست که مسخ
طاعت و ایصال ثواب غرض مقصود از تکلیف بوده باشد علی الاطلاق کجا پیش نبارد و چه
ثواب هم عایش ایصال ثواب است اگر فایده تکلیف بخداست و الله جانی تواند شد لا
تعالی پس عالم نخواهد بود مگر به بندگان آن فایده نیست که حصول ثواب از تقاضای مدارج تقرب
رب الارباب آری نسبت بکفار غرض از تکلیف محض تفریض است نه برای مومنین با اکثر شیخ
علیه الرحمه فرموده است که ایجاب لطف ازین راه است که منافعی عدل است بلکه ازین جهت
که منافعی کرم است پس انکار وجوب لطف مقرب مطلقا و لو بالنظر الی جمیل کرمه و حکمت
مساغی ندارد و مناظره مشام با عمرو بن عبیدیم مؤید است و سیاتی حکایتها لکن لازم نیست
او تعالی در هیچ جا ترک چنین امری نفرماید چه وجوب انجمن لطف من حیث الحکمة نسبت
بجمیع مکلفین نه ثبوت پیوسته و علمای شیعه بعدم عموم آن تصریح فرموده اند با جمله مختار
اما میه چنانکه وجوب لطف است بجمیع مختار ایشان است اسناد استدراج و ختم
و طبع و اضلال بسوی او تعالی لانا الطبری در ذیل قول حقتنا یضلل به کثیرا نیز میاید
که اضلال کاهی معنی تخلیه علی وجه العقوبه می آید یعنی او سبحانه تعالی الطائفه که مومنین جزا

علی ایمانهم سید اول سید ارو از کفار از ان منع می نماید انستی محصل کلامه و از اینجا معلوم شد که چنین لطف نسبت بعضی مکلفین واقع نمیشود و چگونه چنین باشد و حال آنکه کفار و فساق که اهل الطاف ربانیه ندارند بدل الطاف نسبت با آنها سزاوار نمی باشد و سرگناه لطف عام نباشد پس شرط

تجدید و اولیاء و منوط بر رفع موانع خواهد بود و اگر ادعا کلیه نسبت بمن اجتماع فیه الشرط نموده شود نخواهد بود و اولیاء مراد من اطلاق سرگناه این اداستی پس بدانکه از جمله شرایط و وجوب است علم باری تعالی با تکیه یککف عند حصول اللطف اقدام یککف خواهد نمود چه سرگناه بدانند که بدل لطف نسبت شخصی نفی حال او نخواهد بخشید فعل لطف لازم خواهد کرد دید کرد در جائیکه تمام حجت و قطع عذر بندهگان مانند آن از مصالح ملحوظ باشد و از آنجمله است بتقوی استحقاق و الا بیجای بلامرجح لازم آید قال الله السند المرئی رضی الله عنه لا شیهة فی ان نعم الله سبحانه و تعالی الخلق اجمعین غیر ان نوره ایضا ما یخص بها بعض العباد و اما الاستحقاق ^{بسیب تقصیر الاحصاء} آخر تقصیر

در مراتب آن تفاوت است پس درجات لطف هم متفاوت خواهد بود و چه الطافیکه نسبت با بنیاد و اوصیاء مرعی میباشد نسبت بیکران لزوم ندارد و از آنجمله است آنکه لطف مستحقین تکلیف نباشد و الامتبا قض غرض امتحان آزمایش خواهد بود و چه طاسر است که این جائزه و نیانها از باب امتحان است محل تمیز یکان از بندگان پس اگر خداوند عالم جمله آنچه را که طبیعت فاعل طاعت خواهان است میسر آورد و سرایه امتحان که مقصود اصل است از میان مرتفع کرد و در مطلوب است که اظهار مراتب قربان بارگاه احدیت و معلوم مکان رفعت شان ایشان است که با وجوده و این دار المحن انرشته هیات نفس مرغوبات طبیعت بسبی و ر بوده اند و در راه خدا اصناف مصیبت و رنجها را تحمل شده در هر حالت و صورت یاد خدا را از خاطر منحور نگردد اند و از هجوم بلاها و مصائب تنگ نشده و از فضل طاعات و اجتناب معاصی کاغذت

مورد زنده اند و مقصود حکمت بانی بر مقتضای طبیعت خود همیشه ترجیح و تفضیل داده اند چنانچه
 آنها مثل حال کسانی باشد که طاعتات نفس را بر طاعت خدا مقدم دارند و اگر موفق خوش
 نفسهای ایشان اسباب علایم بر همه ای طاعت خدا را با عرض آرزو و اگر بنا بر صلحی که خدا از ایشان عالم
 کرامت آن مطلوب و مرغوب ایشان بر وجه مقرر و وفق نمیدهد و طاعت او کسل و فقور را از راه و بلد
 و بر قضای الهی اضنی نشوند پس اگر بدون تکلیف و تیرستی از غیر مستحق و بدون بیجا و محالی برای
 سیرکی مقرر و متمنای او که عبادت ابدان متوسط سازد و بر او تعالی اجابت آن لازم آید چنانچه نیز
 میان نفوس قدسیه علیه نفوس خبیثه حاصل آید پس در حکمت و رافت او تعالی مستقر گردیده که
 در اعطای قدرت و ممکن بر تکلف سائر مکلفان از اشک سیه سازد تا احدی را جای خمی و محل کلام
 و عذری با نباشد و بر او استخوان آرزویش و تیرستی از غیر مستحق در نظر ممکنان ظهور خرف
 میان عالم مخالف محمل موشا و دشمنان و طبع ایشان فرماید تا اگر کسی از اینها متحمل
 این امور گردیده رضای الهی بر رضای نفس مقدم دارد و سر قدر که ریاده تر رنج و اطم در راه
 خدا برداشته ثواب جزای او عظیم تر فرماید و سر که رضای نفس شوم خود را بر رضای الهی
 مقدم داشت و قداوه اطاعت شیطان را در گردن انداخت چون او تعالی تکلیف امر
 ممکن کرده و از او صدود آن محال بخود حجت خود را تمام ساخته است او را کنجایش
 کلامی و معذرتی نمانده آری اگر لائق رحمت و رافت و تفقد و عنایت است اعانت
 او بتوجیه اسباب بطرف مطلوب خیر از روی استحقاق یا تفضلاً از او تعالی ظهور نماید
 و اگر لائق عنایت نیست بسبب شیعی نفس و بدی خویشش حکیم علم لطف و مهربانی
 خود را از او سلب نمیدر چنانچه مجملی از آن گذشت بر بنیضامین صدق آگین کلام است
 میمنت همت جناب امام المتقین امیر المؤمنین علیه الصلوٰة و السلام در خطب بیچ

و غیر آن و کلام علما می اعلام دلالت دارد که اگر اثر ابالاس پیچان در کلام نصیحت
 می انجامد لکن در حقیقتی از فقرات خطبه حضرت امیر المومنین علیه الصلوٰه و السلام که میسوم
 است بخطبه فاصعه نبار برتر که تا کید حجت بعنوانیکه جناب اخوند خنسی علیه الاحقر در عین الحیا
 کتبتند گویند و مذکور میسازیم تصرف سیر یاد که بعض عبارات از این خطبه مبارکه درین
 انحضرت میفرماید و استعیدنا بانالله من لواقه الکبر و لو رخص فيه لاحد لضعف
 فيه لحاصله انبیائه و لکنه سبحانه کراهه الیهم التکابری و ضعیف التواضع
 فالصقوا بالارض خلدوهم و عقروافی الذراب جاهدوهم و خفضوهم و اجابوا
 اجتهادهم و کانوا اقواما مستضا عین و قد اختبرهم الله بالمخصنه و ابتلاهم
 بالمجده و امتحنهم بالخار و محکم بالکاف و لا تقبدر و الرضا
 و السخط بالمال و الولد جملهم اقع الترتبه و لا اختبار فی وضع الغنی
 و الاقار فقد قال الله سبحانه ایحسبون انما نمد لهم به من عیان بینین
 نساخ لکم فی الحیوات بل لا یشرکون بدستیکه اگر خدا خست کبر از برای
 از خلقش میداد سرانیه از برای پییران و رسولانش خست میفرمود و لیکن حق سبحا و تعالی
 کبر را از برای ایشان پسندیده و تواضع و قروستی از برای ایشان پسندیده پس
 روحی در ابراز من میگذشتند و روحی در اثر خدا بر خاک می آیدند و بال محبت
 و سکنت برای منان یکسر نیندند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف شمرد
 و خدا ایشانرا متحن ساخته بود بکبر سکی و مبتلا کرده بود به شقها و محبت میداد
 ایشانرا بر سر هم از دشمنان در بوته مکر و هات ایشانرا مصفی و خالص مگردانید پس
 خود گشتند و بی غضبند از انزوم بر پیباری مال فرزندان میدانند زیرا که عنا و توکل می

فیه انی فقر و درویشی امتحان خدست فان الله سبحانه یخیر عباده المستکثرین
 فی انفسهم باویایه المستضعفین فی اعینهم ولقد دخل موسی بن عمران
 حواء واصلوات الله علیها علی فرعون وعلیهما مذبح الصوف
 یدعی العیسی فشرط الله ان اسلم بقاء مملکة وود وام عزة فقال لا
 من هذین شیطان ابقاء المملکة و وام الفروعها بما ترون
 واذل فحلا القی علیهما اساورقة من ذهب عظاما للذهب جبهه
 واختقار اللصوف ولبسه بدرستی که حق تعالی امتحان میفرماید بندها که تکبرش با برهان
 خود که در نظر ما ضعیف و خیر می نماید و تحقیق که موسی بن عمران علی نبی و آل علیه السلام و برادرش
 یار وین اخل شدند بر فرعون بر این کار شد بود و نزد عصاها در دست داشتند
 پس شرط کردند از بر او که در اسد آن شود و کاشک را با زرش می باشد فرعون گفت که
 تپش کنی ازین و مرده ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و تقایم ملک میکند
 با احتمال انداز فقر و ذلت چرا دست بخوبی طلا در دست ندارد این کلمه را ازین گفت طلا
 و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جارش هم پوشیدن آن در دیده اش خیر می نمود و لو ادا
 الله سبحانه با بنیاده حیث بعثهم ان یقتلهم کنفی الذهبان و معادن
 العقیان و معارس الجنان ان یحشر معهم طیر السماء و وحش الارضین
 لفضل لو فعل لسقط البلاء و بطل الخراء و الضحی الابناء و لما وجب للقبائلین
 ابعی المیتلین و لا استحق الموتی ثواب المحسنین و اگر حق تعالی میخواهد در شکایت
 به پیرانش را مبعوث میکرد امید که از برای ایشان پنجاه و معدنهای طلا بجاید و با نعمات و ثبات
 با ایشان عطا فرماید و مرغان آسمان و حشیان زمین را ایشان جمع آورده بر این میگردد لکن

۱۸۶
ابتداء و استخوان بر طرف میشود و استحقاق جزائی اند و آنها که قبول بر سرکهای ایشان
نمودند اجزای امتحان کرده شدند کار انجید شدند و مومنان استحقاق ثوابهای بزرگوار
پس بر سر بیانند و لا اوقات اسماء معانیها ترجمه این فقره و کلام احمد علی
آن نسبت که مومنین مخلص از متضخ تیرغنیات و اسم مومنین است
بما صرحت به بیان شد یعنی لازم نمی آید که اسم مومنین با اسمی باشد
و لکن الله سبحانه و تعالی قبل سوره اول قوه فی غنی هم و ضفقه فیما
الاعین من جلالهم مع تداعقلا القلوب العین و غنی و خصاصه تدا
الابصار و الا سماع اذی و لیکن تعالی پیغمبر از ابغزهای قومی و ستاد در
ایشان نوشت که بطاسر در نظر است و باقیها علی و با او و با او و با او
ایشان و با فکر که گوشها و پیران طریق و از چشمهای ایشان و با او و با او و با او
که در آن و غیره لا استنام و ملک عمیل نحو اعناق الرجال تشدالیست
الرجال کان ذلک هون علی الخلق فی الاعتبار و ابعدهم من الاستکبار
و لا منواعی هبة قاهره و رغبه ما ناله بهم و کانت الذنایب مشترکه
و الحسنات مقتمیه و اگر چه این جامع قی می و بندگی میچس قصد ضری ایشان
و با عزت و غلبه می و بندگی خود میچس می توانند و ملک پادشاهی میدهند که مردم
کردن با سوی آن در گذشت و طبع مان عزت از اطراف عالم بسوی آن پادشاه بار بندند
هر اینه الطاعت از ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکلیف کردن ایشان دور بود و سر این
یکان آرد و دنیا از ترس کجایشان از قهر می نمود و با از طبع و غنی که ایشان را مثل میگردانید
پس آنها را در حدیث انصوب میگرد و شایع میان صاخران و حوشهای نفس مشترک بود

می آید و بعضی از همین در ترجمه برود و قهوه اخیر چنین نوشته اند نهیهای مردم کجایان بودی
 و یکیها درست رویه بودم در شتی و لکن الله سبحانه و تعالی از آن بگذرد
 اما التوجه بکلیت و الخشوع لوجهه و الاستکانه لادبه و الاستسما
 رانه خاصه لاشیوهای من غیر هاشمیه و کلیها کانت لیسما
 عطره کانت لیسما و الخیراء لجزل و لکن من تعالی منجوت که متابعت پیغمبر است
 او و خشوع و زودات مقدس او و شکسته در اطاعت او و وفادار شدن
 چند باشد مخصوصه و خالصه برای او که تشابه دیگر با آنها نخواهد بود و سرچشمه
 و اختیار بیشتر است ثواب جز اعظیم است الا از آن الله سبحانه و تعالی اختیار
 الا ولین منزلان آدم علیه السلام الی الاخرین من هذا العالم با حجار
 لا تضر ولا تنفع و ههنا است
 قیامه ایامی میدکده حق سبحان یونانی این آیه است در او م تا خاتم اشکان کرده است
 چند که ضرر و نفع بطایفه می مانند نمی بیند و نمی شنوند و اینها بخواه محرم خود و وارثه
 مردم باقی قیام بطاعت ما سرج ایمی عبادت مقرر ساخته شود و وضعه با او عقاب کار
 حج او اقل بنایق الدنیامد او اضعیف بطول او و دیده قطره بدیجه جبال خستنه
 و در حال دشته و عیون و شله و فی منقطعه لایزکی بها خف لا حاف و لا
 و آن خانه را در سنگستان کنده شده از مریاتی من با سوار ترودا بلایت آن از برای پیش
 کرد و قیامه ای که باعث بر آمدن کلونها باشد از سائر زمینها گنبدت و زده بسیار تنگ
 بگذرد و ذوالقیلیل العنقوس میدان که هماغی شست یکهای نرم که عجب از سر و شکل است
 چشمها و پاهای کم است و این در زینت بگردان آدمی هیچ حیوانش و نایب است

فوامر بیتی و تعالی ادم و ولده ان یثقی عطا فھم نحوہ منھا و متا لیسع
 اسقاہم و غایۃ لیسعی حالہم تھو الیہ تھارک سادۃ من مفاوہ قفاز
 حقیقہ و ہاؤ کے فجاج عمیقہ و جزائر بحار منقطعہ حتی لیسعی ماہ اکہ خلا
 بہا لون للہ حولہ و یملون علی اقدامہم شعنا خبر اقد بید

ہم و شوقہا باعفاء الشوق محاسن خلقہم ابتداء عظیمہا و امتحان
 غنبار امینہ و تحیصا بلیغا جعلہ اللہ سببا لرحمۃ و صلۃ الی جنۃ

پس کہد حق تعالی ادم و ذریعہش را کہ متوجہ آن جایہ شوند بر جا کہ باشند طی کنند بایان شی خالی
 و در ہای عمیق را و بر پائی خود و ولیدہ مو و کر و آلودہ بر کرد و آنجا نہ بند و طواف کنند و حالتی
 جاہا ہی مباد خود را بنویسند بدرا اگر وین با خلقت خود را قیام کردہ باشند و این بتلای است
 عظم و امتحان بہت و شد کہ تثنیہ در سبب مست و سیدہ بنحو کہ در اول ان اللہ سبحانہ

و تعالی ان یضع بیتیہ الکریم و سیدہ ان اللہ سبحانہ و تعالی ان یضع بیتیہ الکریم و سیدہ ان اللہ سبحانہ
 دانی القمار صلیف بعدہ من اجل التکریر و سیدہ ان اللہ سبحانہ و تعالی ان یضع بیتیہ الکریم و سیدہ ان اللہ سبحانہ

و در مع نافرۃ و طرق عامرۃ لکان قد صغر قلب الجراء علی حسب ضعف البلاء
 و اگر بنویسند بیت المحرام و شاعر عظام را و میان با بغتہا و تہرا و زمینہای نرم و تہو

قرار دہد کہ شجارتش بسیار و میوہایش و یک بنا بایش متصل یکدیگر و کشتزار ہای
 آن با حاطہ کشندہ بان و زراعتہای و تارہ لہ ہایشین آبادان و سمو یا شد می دانست

کرد و لیکن چہن امتحان کتر خوب کتر می بود و لو کانت لاماس المحب علیہا
 و لا حجار المرفوع بہا بین زمرۃ خفا و زوقی تلذ حمن و نجا و ف یا و لیسع

فک مصارغۃ الشک فی الصاد و ملو صحت اھدۃ ابلا و من لیسع

القلوب ولنقوم من الریب من الناس واكر اساس خانه كعبه و شكها بنی این از مرد
سزا از انوار شمع ای نور و روشنی مضایع بود و مرا سیر راه شك ادا لها بسته میشد
طایف از دو لها بر می خاست و خنجران شك از خاطر با طرف میشد و لكن الله
جنانده و لعنان خیمت بر عباده با انواع الشدا تدا و تصبد هم بالحق

و یبتلیهم بضر و یلمکون اخیرا التکبر من قلوبهم و اسکان
نقصهم و لیجعل ذلك ابوابا فتحا الی فضلہ و اسبابا باذلالا لعفوة الیین و عفا
امتحان سفیر اید بندگانش با انواع شداد و از ایشان خنجر می طلبید با جوان مجاهده و

میسازد ایشانرا با اقسام مکاره برای آنکه یکدیگر را از دلهای ایشان بیرون کند و مثل
و انقیاد او را و نور انوار و این عبادت در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
فصلت در سببهای حیوان و کوشش در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش

است حاصل مقصود و با اعمالات لطیفه آن چون که دریم و با بیان ابتلا و
و محقق است این بین بن تفصیل است که در پیشوندی است که از آنجا نفس اعتبار و از
است قال الله و جعل سبیل الله ما فی صلاته و کفر من یبایر بید خدا آنچه که
در سینه می تمام است اعمال شایسته خدا و در سینه عظیم می شناسد حال خیر

کما قال و قد خلقنا الاناس لعلهم یحسبوا انهم یحسبوا و نحن اوفی
الیکه من سبیل اولی و کون هم سبیل و یحسبوا انهم یحسبوا و نحن اوفی
معاذ الله انهم یحسبوا انهم یحسبوا و نحن اوفی و نحن اوفی و نحن اوفی

و فی سببها و فی سببها و فی سببها و فی سببها و فی سببها و فی سببها
جای و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش

یعنی بیاید تا یک خدا تعالی نماند که ایمان آورد و انکار خالص کند **انما اراد ان یزکنا بان سببنا**
و هلاک کند کار از آنجا بان شان در وقت ابتلا تجزیه میان آنها و خوشتر است

ثم ان تدخلوا الجنة و كما یعلم الله الذین جاهدوا من بعد
همولانا الظلمی تفسیر قول تعالی **و كما یعلم الله الذین آمنوا** فرموده اینچه حال

درصورتی از اختیار ابتلا آنست که موئین یا تمیزین بالایمان مشاهده فرمایند **فما یستقیما**
می شناخت ایمان ایشان را قبل آنکه اظهار آن نمایند چنانکه می شناسد ایمان ایشان را بعد از اظهار

شان پس قبل اظهار میدنست که نزدیک است که امتیاز نمایند اینها با ایمان از دیگران پس وقتیکه
اظهار ایمان نمودند نیست که تمیز و امتیاز ایشان از قوه بقول آمد و این تمیز در دنیا

و معلوم است در دنیا اما در آخرت بیان تعلقات علم الهی غیر میشود **فما یستقیما**
گفته اند که فرموده آنست که تا بدانند درستان حج انهار اسمیر ایمان پس اظهار حال بدو دیگر

از ظاهر و غیر ظاهر که منجمله از اثبات شایسته در تعزیت مغذین بعد از نظر سکنان است
مشاهده عیان واضح و لایح کرده و بخود نسبت داده است که برای آنکه تفضیح حال انهار زیاد

مویدا کرده و کلامها صحیحان اما استدراج پس مرویت که کسی از حضرت صادق از
مضی استدراج سوال کرد پس آنحضرت فرمود که آن نسبت بنده است که ترک نماید

پس حضرت عالی او را مهلت میدهد و نعمت های خود را بر او فرماید پس زیاد و تر است تقاضا
غافل میشود و بهین منی از قرآن مجید اشاره فرموده است **قال و کما یبغض من کفرک علینا**

قلبه پس حضرت عالی او را استمهلاج کرده است بجهت و نفوس استمهلاجی از انبیا
بن السبط بنی است که حضرت صادق او را عطا فرمود و بدست خود خواند و در کتاب خود

می خواهد ببنده از بندگان خود لطفی و رحمتی او او کنایی میکند همان وقت او را اصلاح
میلی میکند که بزودی استخار بیاوردش می آید و در طلب آفرینش می شود و سرگناه بنده از او
خود نمناک می آید و او مرکب کنایی می شود و در استیلا بر نعمت او می آفرید که است
می رود و در منک می ماند در عصیت و موقوال است و در این فصل پنجم

فصل ششم در بیان اصلاح است موضوع این مسئله اعم است از موضوع لطفی لطف
اصلاح است هر اصلاح لطف نیست بجز از آن لایکون و دخل فی التقرب الی الطاعة و لا التباعد
المعصیه و انمضی در اصلاح محب دنیا و نفع است در اصلاح محب دین نیز بعد از مایل و نفع است مثل
شدت سکران موت یا آنکه تقرب الی الطائفیت که بجز از آن که در حقیقت است

کفاره کنایان او می باشد اصلاح بوده باشد و مثل توفیق عن چیزی که احتیاج برای او عمل آید
برای نیت اصلاح است اگر چه نیت بیت تقرب و تبعدی نیست و مثل آنکه در حال حیات بنده
خدا یحیی اسبابی بهم آرد که باعث مزید اجرو و تقرب او کرده و کاورونی احدی است فضل او است

احرزها یعنی هر عملی که در شوائب است ثوابش بیشتر است پس اجتماع سبب است باعث مزید
اجرا است است هر چند در صورت خفت بنده اقرسالی الطاعة باشد و نظاره که بیشتر نماز
الی این بنده است بعد است اللطف است و در گاه این استی پس در آنجا بابت دراجه

خلید الرحمن در جواب آنچه شایع است از زید بلوی در تحفه اشاعیریه گفته است پدید آوردن شیطان
باز القاصی در راه است در میان او و انسان با باقی در اشتغال او و اعمال که در او و در
بشری در راه است خواهی بینی او در تصرف دادن و باطل یکی از ایشان او و اصلاح را
فصلی که در کتاب است که در هر دو صورت است و در هر دو صورت است و در هر دو صورت است
در هر دو صورت است و در هر دو صورت است و در هر دو صورت است و در هر دو صورت است

فصل ششم در بیان اصلاح و موضوع

عبد الغنی بلوی

در هر دو صورت است

آرد و متقر از بصره قائل شده اند باینکه واجب است بر او آنچه اصلاح موجب دنیا باشد و مراد آنها
 از اصلاح نفع است مراد بغداد وین از اصلاح محبت و تدبیر است مامیکه حکم که فعلی از افعال
 که به سبب از تعالی مشتمل است بر کمال حکمت و مصالح اگر چه عقول بشری آنرا ندانند
 اینم و حکیم و معنی قادر بر جمیع ممکنات است هر که چنین باشد عیب و قبح از او صادر نشود
 اینم اگر از اصلاح همین است پس شکر نیست که امر چنین است و همچنین است حال
 اگر مراد آنها از اصلاح چیزی باشد که برای ندهد محبت بین او دنیا القع باشد و در آن شایسته
 بوجه من الوجوه نباشد و آن ندهد بحسب علم الهی از جمله عاصیان اشقیاء بسبب از آنجا خود
 اما سرگناه او چنین نباشد پس ممکن است در حق او خذلان استدر ارجح و احتمال آن زیاد است
 و آنچه گفته ام قواعد مدیه و ظواهر است از اخبار بران شهادت میسر و در این آیات احادیث
 زیاد و این است که بالاستیعاب بنمقام مذکور و مانند آنکه در کلیل از کتب معتبره مذکور شده
 پس بدانکه محمد بن یعقوب کلینی بسناد خود از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت
 آورده که حاصل آن آنست که صبر و رضا افضل طاعات خداست و خدا نموده است
 حق تعالی برای ندهد از آنچه او محبوبت یا مکر و مکرات آن خیر و بهتر است برای او و هر قدر
 کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود
 که جناب حق تعالی بفرماید که بعضی از بندگان همو من من خذوه است که امر وین با اصلاح
 نمی آید که نجا و وسعت و حجت وین پس غلط میگویم او نفا و وسعت و حجت وین آنکه امر
 دین او با اصلاح آید بعضی از بندگان من ندهد است که امر وین با اصلاح نمی آید که نجا
 و سکنت و یاری سپهر ایضا و میسکنت یاری عجز میسکنت که امر وین با اصلاح
 گوییم وین امر وین با اصلاح و سکنت یاری عجز میسکنت که امر وین با اصلاح

بندہ مستجد و جہد می نماید و عبادت من پس آخر شب پنجشنبه دو ترک نماید خواب شیرین
 و لذت فرش خواب و زیاد تعب می اندازد نفس خود را و عبادت من پس شب و شب
 خواب برپا و صبوری میبازم و این از غایت رحم من است بحال و پس آن بندہ خواب نماید
 و چون صبح میشود و غضبناک می باشد نفس خود و عتاب میکند از او اگر بر بکشد
 آن بندہ را تا در شب برنجوسته عبادت من قیام می نمود این معنی موجب محبت و محبت
 او میکرد و این سبب هلاکت او میشد چه او را کمان میشد که سر آمد عبادت و همان که زنده
 و سبب عبادت خود از حد قصور بیرون قدم ازین بگذرد و از من بعد بر میگردد و هو

یظن انه یتقر بالی فلا یتکل العاصمک علی اعمالهم التي یعملونها الثوابی
 و هم انما یخضرت منقول است که از جمله آنچه حق سبحانه و تعالی بخیرت موسی و حی نمود که موسی
 بن عمران بجایس از بنده موسی و خود دوست ترینان فرید بهم و تبلا نمیسازم او را مگر با آنچه
 آن بهتر است برای او و عافیت نمیدهم او را مگر اینکه آن بهتر است برای او من
 و اما ترم بآن چیزیکه با صلاح می آرد و آن بنده مرا پس باید که صبر کند بنده من بر بلائی من
 که ما با و از زانی فرمائیم شکر کند بر نعمت های من بقضای من رضی شد تا او را از جمله صدها
 بنویسم و آنحضرت فرمود که عجب دارم من از حال مسلم که سر چه در باب افوق تعالی فضا کند
 همان بهتر میباشد برای او اگر تعالی او را ریزه ریزه سازد همان بر او بهتر خواهد بود
 و اگر با و شاه مغرب مشرق شود همان بر او بهتر خواهد بود و این احادیث چنانچه
 دلالت میکند بر اینکه جناب حق سبحانه و تعالی اصح فی الحجة العلییة آرد لیکن عموم آن
 بجمع عباد و مکلفین نمیشد و این نسبت که عقل سلیم آن حکم میفرماید چه آنستحق منع
 اصح نمودن نسبت بغیر استحق اصح را مبذول است و این استحق بر دو قسم است یکی آنکه

آنچه باقیمانده وارومی شود و آنچه که صاحب موقوفه غیره ایراد نموده و لکن اصلاح برای کافیه که
 معذب باشد در دنیا و آخرت این بود که آنرا اصلاح پیدا میکرد پس چرا حق تعالی اصلاح را در باب او
 تشکیک نمود زیرا که دوستی که نزد ما تمییم اصلاح و حسب نیست علاوه اینکه میگویم که فعل حقیقتاً در باب
 گانه است که این اوست پیدا کرد و او فی نفسش اصلاح است بر او زیرا که حیات او خود کانی بر او
 او تصدقاتی حسب است برای تحصیل ثنوبات اخروی خصوصاً وقتیکه شرطاً آن همه موجود بود
 آن همه مشفق و بهایس هر گاه در انصورت کار و کسب سعادت بدیهه یا اختیار خود نمود در وقت
 مستی او که محض احسان و تفضل حق تعالی بوده چه زبان خواهد رسید و محل خود ثنوت پیوسته
 که علم قدیم در اشیا تاثیر ندارد و صاحب موقوفه گفته که اینجا حکایتی است شریف که قلع ما و
 قول با صلحیت میکند و آن اینست که ابو الحسن اشعری استاذ خود ابو علی الحجلی گفت که چه خبر
 در باب سه برادر که یکی از آنها زندگانی کرد در طاعت حق تعالی و دومی در معصیت حق سبحا
 و تعالی عمر خود را صرف نمود و برادر سوم در حالت صغر و ابو علی الحجلی گفت که برادر اول
 را داخل بهشت می نمایند و دومی را جهنم و سومی را نه ثواب میدهد و نه عقاب ابو الحسن
 اشعری گفت که پس اگر برادر کوچکی بگوید که ای پروردگار من اگر به من زندگانی می بخشیدی
 پس عبادت ترا میکردم و داخل بهشت میشدم چنانچه برادر سوم من داخل بهشت کرد
 جانی در جواب گفت که در صورتی که شیخانه و تعالی میتواند که بگوید که من بعلم ازلی میشدم
 که اگر من از زندگانی می بخشیدم فاسق میشدی و اگر خود را فاسد میکردی پس داخل جهنم
 میشدی ابو الحسن اشعری این جواب استاذ خود شنید گفت که پس درین هنگام برادر کا
 اگر بگوید که پس چرا در صغر من نیرانیدی تا ترا گناه نمی کردم و داخل جهنم میشدم چنان
 بهشت شد پس جواب حق تعالی است و اول ابو الحسن اشعری از آن روزند ب استاذ خود در آن

صاحب موقوفه

۱۴۵
شک نمود و بدین ترتیب که وید و این اول مخالفی بود که در میان او و معتزله واقع شد تا تمام
ترجمه کلام او میگویم که جایی امیر رسید که بگوید که حق سبحانه و تعالی میتواند که برادر کوچک بگوید
که اگر ترا منیر یا ختم حجت بشد زبرا که مصلحت در زندگانی تو چیزی نبود نه برای خودی و نه برای
غیر زیرا که میدانی که تو اختیار کفر خواهی کرد و از ذات تو بغیر هیچ فائده نخواهد رسید پس
درین هنگام برادر بزرگ که کافر مرد بگوید که مرا چنانچه در حالت صغر من نیرانیدی چنانچه
حق سبحانه و تعالی بقصم جواب میتواند داد که مراد از زندگانی تو مصلحتی بوده از مصالح و آن
اینکه در علم ازلی من گذرشته که از مصلحت تو صلیا و مومنین بهم نرساند رسید و یا تو نشناختی
انتظام بسیاری از امور خلاق خواهی کرد و دید ما صد و کفر از تو پس با اختیار تو شده بر لازم
نمی آید که در این مقام عدم بپرد و وجود نیاریم با وجود اینکه سپید کردن من از جمله احسان من
است بر تو و بر جمعی کثیر از اولاد تو که از اهل صلاح سدا خوانند بود و علاوه اینکه دوستی که
ندیدیم با نیست تعلیم صحیح اصحابت بجمع اشخاص پس اگر کسی بگوید که ما می بینیم بسیاری از کفار را
که بعد طول عمر بهمان کفر که بودند و ندیدیم مصلحت از آنها بطور ذمه پیوست پس چرا انیرانیدی
حق تعالی فرعون و هامان و زروشت و غیره را در حال طفولیت گویم که صنوف مصالح مخصوص
نیست و از دریافت نکردن ما مصلحت و ادراک عدم مصلحت بلزله لازم نمی آید ایامی
که بسیاری از جنسات و حیوانات که جناب حق سبحانه و تعالی آنرا بر روی زمین آفریده است
از مصالح نیست چنانچه حکما و غیرهم از محققین تصریح بان نموده اند با وجود اینکه عقل بشر
بکنه آن مصالح نمیرسد و چرا جائز نباشد اینکه مصلحت در بقای فرعون استدراج باشد
نسبت با وزیر که فرعون شامت کفر مستحق استدراج بوده و چرا مصلحت در بقای
فرعون امتحان ابتدا نسبت بدیکر اشخاص نباشد و چرا بقای او مصلحت عبرت چنانچه

کثیر از بنی آدم الی یوم القیامه بنام خداوند بزرگوار و حصول عقول با قصد باریک است
 حق سبحانه و تعالی در خلقت اشیا بود یعنی که شسته اند از موهون انیکه افعال حق سبحانه
 تمام عیب است و همه و خالی از نصالج ناشی از کمال بلاوت و حماقت است و شایع مقاصد
 و غیره کما که در آنکه دعا کردن ای حصول مطالب دفع مہارب بنا فایات بقول حضرت
 خدا در آنچه تا بر این انچه اصلح است واجب الصدور خواهد بود تغییر بعد از آن ممکن نیست و این
 باطل است فیه متواتر شد که نفس دعا غیر مصلحت باشد و قبل دعا مصلحت در ایقاع امر باشد
 و بعد دعا در ترک آن و همچنین او کما که اگر اصلح و جب باشد مجال تفصل نماید و جانا
 حق سبحانه و تعالی در انعام و انضال اختیار نماید و این باطل است نظر بقوله تعالی و ان
 یخلق ما یشاء و یختار و یخص من یشاء و یؤتی الحکمہ من یشاء و یشاء
 او نیز باطل است چه درستی اصلح لطف تفصل است و جب لهذا نسبت بعضی وین که بعضی
 و ایضا اگر کما که او صحیح باشد لازم می آید جعل حق تعالی و یا اضطرار و این با جماع اهل اسلام و نظر
 بآیات مسطوره باطل است بیان لازم آنیکه شک نیست که حق تعالی در ازل عالم است جمیع آنچه از
 صادر خواهد شد پس حال ازین نیست که الحال انچه علم او آن وجود ایا عدا تعلق گرفته خلاف
 آن متواند که دریا ز بر تقدیر اول جعل متعالی لازم می آید و بر تقدیر ثانی اضطرار و جوا
 بر سبیل حل نیست که سناط اضنیای بی بودن فعل صحت فعل و صحت ترک نسبت نسبت
 نقطه ایانی منبئی که بعد از داده جازمه فعل واجب میشود و این موجب توجیح اختیار نمیشد
 بل گویند آن چنانچه تصریح نموده اند بانیکه وجوب بالاختیار محقق اختیار است و همین است
 حال جوبی که سبب بی تعلق علم الهی آن میشود پس همچنین باید است حال جوبی
 نظر علم حکمت و استغناهی حق تعالی صورت تحقق و بی تردید و مستمسک بر آنچه گفته ایم

وجود خواص فعل اختیار سی است در سخن فیه پس در سببیکه در فعل سخن از حکیم صادر میشود
 بران مدح مینماید و اگر از قبیل احسان است شکر و ستایش او میکند ~~درین شرط~~ ~~تقریب علم الهی~~ و حکمت
 آن حکیم آن فعل و جب الصدور از شده باشد و هم چنین از پادشاه جوایز التماس اعطای
 عطایا می نماید که اگر نکند هم او بمقتضای خود عطا خواهد کرد و سرگاه اطراف جوانب مسئله
 اصلاح احاطه فرمودی پس کلام ناصبی بملک این کتاب و ده چنین شطار از برای پادشاه خد مفسد
 انگاشته از معرض اعتبار ساقط گردیده و وجود شیطان موجب مبداء انبیا و اوصیا و
 عباد الله مختلفین است و سبب مزید عذاب و نکال اعدای انبیا و اوصیا و اوست طیبین که هم
 سرور از برای ارواح مقدسه قرآن حضرت صمدیت است و هم مقتضای عدالت و نصفت
 با محملی که از علو احد عدل بهره و نصیبی دارد میداند که استدرج در محل استدرج و این
 اضلال و طبع و خم در محل آنها عین حکمت و صواب است چنانچه لطف اصلاح و ابد و توین در محل
 خود و دار دنیا که محل ابتلاء و آزمون است چنانچه لغت سل و نصب اوصیا را اقتضا میکند
 همچنین قوای شهوانی و وجود شیطان او حال این دار دنیا یعنی حال خانه و منزل است
 چنان چنانچه تقاضای این بکنید که مکانی در آن برکات است و جای ای طبع طعام مثلا با چنین
 تقاضای این بکنید که مکانی در آن کثیف و بنت ایجاب باشد لیکن چون مثل ناصبی اگر کسی در آن
 و طاهر داخل چنین خواهد شد سبب تصور خود مکانی غیر از بیت الخلاء محل استرح است نخواهد
 یافت بوی کونی بیفقی و تفیض صاحب خانه خواهد بردخت و نخواهد داشت که این سبب کوری
 اوست نه تصور صاحب خانه و کلام سبب نظام حضرت صادق علیه السلام در مقام ناصبی و اخذ
 من الیام و در پیتم مراد کباب سفینه است سول انام در مقام کافی و درانی است اینتی
 بخدیف بعضی الالفاظ و بعد ازین بعضی از فقرات حدیث مفضل را که گذشت نقل

شرح لایحی در کلمات اصحاب
 در کلمات اصحاب

فرموده اند و آنچه درین باب مذکور است فرموده پیر تحقیق سیده لکن کلام اعلام در مقام حاکم
از اجمال نسبت ~~شخصی~~ بجز سید فیضیه الاصلح قدس بحسب وجود الداعی و انتفاء الصارف
و آنچه مجلسی علیه الرحمه در حق الباقین میفرماید که اکثر امامیه را اعتقاد است که آنچه اصلح باشد
از برای خلق و نظام عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد است که
عیب آنکه فعلی که متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرورتی و فلسفه آن فکر و تمسید
نیست انتهی کلام پویشیده مانند که اصلح ترجیح دارد بر مرتبها و در ازان سرکاه ترجیح
احد المتساویین از حکیم مطلق روانی باشد اختیار مرجح بطریق اولی و آنچه باید بود پس
قول مشهور امامیه است لکن آنچه از مذنب اکثر نقل فرموده که از اجمالی نسبت ~~کلام~~
و محصل مرام در مقام است که اصلح نسبت به شخصی بطریق کلیه بر او تعالی ~~الاشرف~~
است که اصلح بر حسب نظام کلی محفوظ دارد و قال المتحقق طوسی شرح الاشارات الاصلح بالقیاس الی افضل
غیر الاصلح بالقیاس البعض الاول واجب و الثاني از اینجا لایح میشود که اصلح و احسنی نسبت الی
نظام الكل لازم است اگر چه نسبت شخصی خاص اصلح باشد بخلاف اصلح بنسبت الی البعض لکن تمام
اجمالی و در فعل اصلح نسبت آن شخص اگر در خیر امکان است و مانعی ندارد و چگونه حکیم علی الاطلاق
ایمال آن خواهد فرمود و اگر اختلاف نظام کلی و یا مانعی دیگر معارض باشد بر تفویض ~~شخصی~~
عدل آتی چگونه روا باشد و ظاهر امر آنست که بر حق تعالی اصلح من جمیع الوجوه نسبت ~~جد~~
و جبیت لکن اصلح فالاصح با رعایت شرائط استحقاق بر رفع موانع خارجی لازم می آید
و در صورت فوت اصلح علی الاطلاق عند اختلاف الشرط متنوع نیست قاصد در ضابطه ~~بود~~
خواهد بود و لعله لذا قال فی التجرد و الاصلح قدس بحسب وجود الداعی و انتفاء الصارف ~~خبر~~
اصح قریبه اعلی نسبت بکس ما از جهت عدم استحقاق او خواهد بود و در آن مناسقات بعد از

بعدالت مذاود ویا بجهت ضرورت نظام جعلی و در صورت حد او در آنم مدارک افاضات نسبت
 در شایستگی بر تقدیر فرض استحقاق بعمل متوانند آورند و کما فی الآلات الفعلا صحیح و منافق
 و نیز عقیدت آن گفت که اصح نسبت بهر دو فرد جعل می آورد لیکن با رعایت تحقق شرایط استحقاق
 و رفع موانع و ضرورتیست که سرچ در نظر ظاهر اصح باشد مطابقت واقع باشد چه مراد از اصح اصح
 بحسب حکمت است اصح فی الظاهر و بسا است که در نظر ظاهر آتری محسن نماید و در باطن بیک
 مفاسد و موانع می باشد و بالعکس قال الله عز وجل عسی ان تکن هو اشیئا و هو خیر
 لکم و عسی ان یحبوا شیئا و هو شر لکم و لیکن حضرت باریعاً که دانا به مصالح و مفاسد
 امور است و متعلق و باریکیهای ظاهری و باطنی هر چیزی را می شناسد نسبت به هر کس آنچه او در
 اینست عمل می آید پس آنچه جناب الداجد علیه الرحمة خادیه فرموده که از خصوص عدم عموم
 اصح معلوم میشود که مراد از آن عدم عموم اصح ظاهر است یا منع عموم اصح به نسبت به
 کل شخص مشخص پس حق است و لیکن مراد اکثر علما اصح حقیقی است و هم چنین اصح الی
 الكل و با اینهمه مقید است با اجتماع شرایط و موانع و آنچه فخر الدین زرار گفته است
 ان الاصلح لیس لواجب ان یوجد و الاکان الناس کلهم محبوبین علی الخیر فان ذلک اصح کلامی
 است ظاهر می کند مالیت میکند بر عدم فهم مراد هم گفته گاه است مصالح با وجه تصدیق
 و اعمال خیر تبدیل میشود و قال الله عز وجل ادعونی استجب لکم یعنی دعا کنید مرا تا
 قبول کنم از برای شما فی الحدیث القدسی فاستسألوا کفکم و اهدکم سبیل الرشاد
 و در حدیث قدسی آمده که سوال کنید مرا تا کفایت همات شما بکنم و هدایت نمایم شمار ابراه
 نیکی شما قال امیرالمومنین علیه السلام الدعا ترسل المؤمن و قتی تکثر فرج
 الباب فیفتح لک یعنی دعا پسر مؤمن است از آفات و سرگناه بسیار میگوید درسی البتة

اصح با وجه
 و غیر نسبت به

سؤال اول
جواب
زول

میشود برای تمجید جناب الله با جوعوم علی آمد و رجب در مواعظ حسینه میفرماید پوشیده نماند
که در باب بیعت ائمه اطهار از او میشود اول اینکه ما میگویم که اکثری از مردمان از حق تعالی
چیز میسیند و حاجات آنها را نمی شود ببارین حق سبحانه و تعالی و فایده خود نموده
نموده باید منتظرین باید دانست که اسباب عدم اجابت دعا چند چیز میتواند شد یکی اخلال یکی است
دعا چنانچه منقول است که شخصی از جناب ائمه علیهم السلام عرض نمود که در آیه در قرآن است
که اگر آن من ظالمه مشوه حضرت فرمودند که کدام اند آنها عرض نمود که یکی از آنها قول حق
سبحانه و تعالی است ادعوا استجبوا که زیرا که من دعا میکنم و حق سبحانه و تعالی اجابت
آن نمیکند حضرت فرمود آیا تو تجویز این میکنی که حق سبحانه و تعالی خلف وعده کند گفت نه پس
امام علیه السلام فرمود که سرگناه چنین است پس موجب عدم اجابت چیست گفت نمیدانم
فرمود که من خبر میدهم ترا که سرگناه آدم اطاعت فرمان بردار حق سبحانه و تعالی در سجده
او تعالی آن امر فرموده و بعد از آن آنچه طریق دعاست آنرا معنی داشته دعایمانا یا اللیله
سبحانه و تعالی در دعای او استجاب میکرد و اند عرض نمود که طریق دعای چیست جناب معصوم
اول حمد کن خدا را و تسلیش او نما بعد آن بختی حق سبحانه و تعالی را یاد نما پس سکر حق
بکن بعد از آن درود بر محمد و آل او بفرست بعد از آن کنایان خود را یاد کن و طلب از فرشتگان
کن از حق تعالی اینست طریق دعا بعد از آن جناب معصوم علیه السلام فرمودند که ای
که امام است گفت قول حق تعالی است و ما انفقتموه من شیء فهو مختلفه بدرستی که
ما اتفاق میکنیم و عوض آنرا نمی ایچیم حضرت فرمودند که کان میکنی که حق تعالی خلف وعده
گفت نه پس حضرت فرمود که سرگناه احدی از شما مالی از او و جلال بهم رساند و آنرا در راه
خدا صرف نماید البته حق تعالی عوض آنرا با او میدهد و دوم از جناب عدم اجابت دعا

فصل پنجم
در توجیه جناب

فصل ششم
در اجابت دعا

انست که گاه است که انجاء رسول نیده و در علم تعالی موجب یا و علی نیده باشد و سرگاه بنده سبب
 عدم علم بحواقیق امور غیر از خوبی در آن نمی بینند آن را از حق سبحانه و تعالی استدعا می نماید و علم
 علی الاطلاق مقتضای علم و حکمت و رفعت است که مجال بنده دارد حاجت او را روا نمی کند حکما
 قوله تعالی وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ
 شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و حال بنده در این باب مثل حال ساری است
 که از عقل و علم بهره نداشتند باشد و او رجوع کند بحکمی که بسیار خادق و انا باشد و مجال آن
 بجا شغفت است باشد و آن بجا نظر خوبی فائده بعضی از اغذیه سبب جمل مضرت آن است دعا
 تجویز خود است خدا از آن حکیم نماید و آن حکیم چون علم مضرت آن دارد از آن جهت اجازت ندهد
 کمالی و اینها سبب تاخیر و عازل یا در صلاح و پرین کلام است یعنی هر گاه حق سبحانه و تعالی
 بنده خود را دست میدارد و گاه است که میخواهد او را مناجات او را می شنیده باشد چنانچه از آباء
 بن عبد الله انصاری مرویست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آنچه حاصل
 مضمون آن انست که گاه است که دوست خدا بر او چیزی سبحانه و تعالی دعا نماید و حق سبحانه و تعالی
 که حاجت او را روا کن لیکن در آن تاخیر نماید بدستیکه من دست میدارم که او از بنده خود را
 همیشه بشنوم و گاه است که دشمن خدا دعا میکند و حق تعالی مجربیل میگوید که حاجت او را روا
 کن که مکروه میدارم شنیدن او را و از این قبیل اسباب بگردد استیجاب آن طلب
 میخواهد و در بعضی از احادیث آمده شده که دعای کسی که استجاب نمیشود بلی آنکه حق سبحانه و تعالی
 او را روزی گریه کرده باشد و او را در غیر راه خدا صرف نموده بگوید اللهم انزل عیبی
 پس حقیقتا در جواب او گوید که ایام من حق نبوده ام دوام آنکه بر زن خود ظلم کند و دعای ساری
 بکنند پس صفا گوید چرا او را اطلاق نمیدهی سوّم آنکه در خانه خود نشیند و سعی بر این روزی نکند

سبب تاخیر استیجاب

و کما یذکره الله عزوجل فی بیان اقصای اسباب و میگوید که آیا من سبلی بر علی طلبت یعنی خواهی نمود
اما اشکال آنی است که هرگاه حق سبحانه و تعالی آنچه میکند بر وفق حکمت و مصلحت میکند و آنچه
انرا نباید میکند پس فائده و عاقله باشد چه اگر مطلوب داعی بر وفق حکمت است البته از حق سبحانه
صادر خواهد شد و اگر بخلاف آنست محال است که از صادر شود خواه در خاکند خواه
پس باید دانست که عیناً نشد که امری قبل از دعای داعی بخلاف مقتضای حکمت باشد و بعد
مقرون مصلحت نشود چه مصلحتهای حق تعالی با اعتبار تبدل اوقات و از زمان و تفاوت اشخاص
مشود و بر همین منبج است نسخ اودن بعضی آیات و بعضی از شرعیات بعضی از تمهیدات
گفت که دعا چون از جمله عبادات است انسان انرا بجا میبرد و در خدایه ضعیف است و در باب
انجاء جانی که در وقت اشکال سوم است که اکثر اوقات بعضی از لایق است یعنی
و نقشا و طمسها مشاهده می کنیم که در اثر آن در اعیان ما ثوره و شرع می کنیم و ازین جا است
اکثری از اینها بی روزگار و ستاناد عیال ثوره بر او است رجوع میکند بر تکی انجاء حاصل
که صاحب افسوسها و نقشا اند و مهارت در علم کسیر غیره دارند پس باید دانست که دنیا ناله است
است یعنی حق سبحانه و تعالی بقضای حکمت و مصلحت خود بعضی شایسته بعضی کرده اند یعنی
هرگاه سبب و وجه مخصوص متحقق و باید اثر آن از ان صادر شود خواه بر وجه شروع باشد و خواه
برخلاف آن مثلاً تقاربت مرد با باریان با اثر اولاد عدم مانع سبب از طفل گردانیده خواندن
مقاربت بر وجه شروع باشد خواه نباشد و همچنین بر وجه سبب از خدایان و شمشیر سبب
و جرح و غیره و لکن من الامور الکثیره و حق سبحانه و تعالی با امتحان و یک مصلحتاً که او میسر آید
بندگان خود را اندوده که بر وجه خاص این همان فاکتور نماید و از ان شرع تجاویز کنند
خواه در انصورت موافق متمسک الی ان منافع دنیوی منتفع شوند و خواه نشود و هرگاه این را

اشکال اول

اشکال دوم

اشکال سوم

اشکال چهارم

را دانشی پس باید داشت که بتواند شد که افسون حسب ال امری شود و شناخت زمان و سر و وقت
 بود طفل و حصول احوال لکن بر گناه برخلاف پنج شرحی است عاقل باید بر اینی گفت عاجل خسران
 ابدی عقاب سردی اختیار نماید و بر آبی توضیح این امر میگویم که دنیا را بنظر باغی قرار باید داد
 که بانواع فواکه و اشجار و اقسام گلها و از بهار معلوم باشد و آقای آن باغ بعلما آن خود گفته باشد
 که کما حق است بدین صوره و کل این باغ من عرض نماید که من اگر مصلحت خواهم داشت اینجا
 شما خواهم کرد و اگر در آن نموده خواهد بود بالفعل حاجت شمار و انخواهد شد لکن عوض آن
 انصاف آنچه شمار من خواهم آید انعام خواهم کرد و اگر بدون اجازت من این باغ
 شدید بالفعل چندت برابر است تمام حجت خود از شما درین باب اخذ نخواهم کرد و بعد از تقضا
 عدت معهود بانواع عقاب بد آلا با و معاقب اسم است پس ای مرتجع صلا میگردد حجت
 عدم انجالح حاجت از آقا عرض حجت نماید و با یکی از باغبانها سازش نموده میوه آن باغ
 را تصرف شود و عذاب نکال ابدی برای خود مهیا سازد و خوشبختی حال غلامیکه بر گناه
 شود پیش آقای کریم خود در قفسه عرض نماید و آقای او سر قدر که برای او مصلحت اندا بود و بدین
 غلام باین حجت محبوب آقا شود و آقا غصه بر او را از نعمتهای بدیه چنان مخلوط سازد
 چشم او روشن شود و شاد و خورم کرد و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و یرزق
فصل نهم در بیان سئله الام و اعراض است پوشیده نماند که این دار و دنیا از رنج
و غنا و محنت و بلا مشحون است زنده گانی این دار فانی بانواع الام و حوائج جسمانی
همیش مشوبت با کام و مشرف بانقطاع و انهدام و این رنج و الم درین نشأت بر آید
نیک بدستختی و غیر مستحی میاید و آماده است پس تو هم نشود که این امور زینانی عدل است
بیرا که بعض این الام که از طرف خداوند عالم نسبت بنی آدم واقع میشود و حقیقت

مثل عقاب ابدی توضیح

فصل نهم در بیان
 سئله الام و اعراض

فصل
تفصیل

عدل و حکمت و خدای تعالی فضل و رفعت او نبی باشد و بعضی آنرا که از مخلوقات بطور غیر سزاوار
حداست و نه خداوندی رضایت بلکه تدارک آن میفرماید و در دنیا با آخرت نوری ظلمی که با آن
منی نهد لا یجوزہ ظلم ظالم تفصیل این اجمال آنکه الم برود و نوع است حسن و صحیح و قبیح از جناب
او تعالی صادر نیست و بلکه چنین الم واقع نمیشود و مگر از بندگان عاصی پس کن الم که حسن باشد
صدور آن از تعالی عیبی ندارد بلکه مستحسن بلکه از بندگان نیز وقوع آن مستحسن نیز بود و
ما فرموده اند که جز این نیست که الم مستحسن میشود یکی از جهات ششگانه اول آنکه المی باشد
که نفع زائد بر آن ترتیب شود و الم دهنده عوض جزیل و نفع جمیل بر این قرار دهد چنانکه تمام
نظر بر نفع بر الم راضی باشد و این امر استعجالی می آید و چه بسا است که مردم توقع منافع
کثیره آلام بسیره را کوار می نمایند چنانکه اهل دنیا در طلب دنیاچه حمت با که برینند از دنیا طلبان
علم چه قدر تعب و مشقت که در تحصیل علم متحمل آن میشوند چونکه میدانند که ثمرات جلیله بر آن مترتب خواهد
انجام نرسد و راحت دستمه کوار می آید از درد و مملکت الم مشتمل باشد بر دفع ضرر زائد که اگر هیچ
اقدام راد حق مریضی مثلا اختیار نکنند بیم آن باشد که در رنجی سخت تماران متبل شود مثل
فصد که الم از ابلحا شدت و صعوبت جمع دیگر کوار می کنند یا دست کسی جرحی یا قرحی دارد که بجز
سراست آن بغیر قطع آنرا اختیار می نمایند سوم آنکه الم برود و فقط باشد یا عموماً کسی
قصدها نیست دارد و او را پس راه دفع او را می کشد پس از آنکه او اقامه کشتن نماید چهارم آنکه المی باشد
که بجز عیادت حاصل آید مثل آنکه مرگاه زنده در شش سفید پس محرق گردد و یا در دیا واقع شود
پس غرق شود چه انساب این الم بطرف خالق عالم با اعتبار خلق نار حرقه و بخار مفرقه قبیح نباشد
بیم آنکه المی باشد که جراحی عمل او باشد مثل آنکه خون ناحق کرده و او را بقصاص مقبول می کشند
ششم آنکه در تعب الم انداختن بجهت مزومی باشد که بوسی بدینند مثل اجرت و مزد بار برداران

این کار گذاران در هر چه جز این آلام است تحسین است آن را در هر چه است چون
 نماندی خوشنودی او باشد هر گاه این دوستی پس بکلام و ربکی از حضرت
 با ریضا نسبت بندگان ظهور میرسد لام الیکلی از وجود محمد در آن یافته میشوید لکن بعضی از وجود
 محسنه سابقه اختصاص بندگان در و مثل انکار بر وجه مدافعت باشد چنانچه تعالی از کسی خوف حضرت
 بخود نذار که مدافعتان فرماید و لکن نمیتواند شد که دفع ضرر دیگری خواسته باشد قال الله عز
 وجل فی قصه موسی و الخضر فحسینا ان یرفقهم ما طقیانا و کفر او کیفها کان کما
 موردالم استحق آن باشد جز از ایلام کل کلام است بدان که قهر و غنا و مرض و بلا و مصیبت مبتلی میشوند
 گاه است که ازین قبل می باشد یعنی نری عمل شان در پنهان میشود لکن گاه است که نری عمل
 اینها و عصبی طلا و بر این بود و باشد وقتی که گناه سخت تر باشد پس عذاب الیم که برای ایشان
 و مخالفان فاسقان همیاد آما ده شده از باب نری اعمال شان است تحسین او گاه است که گناه
 سیئات واقع میشود و از وزر و وبال اخروی سببان با میشود و گاه است که در حق او
 لطفی باشد مقرب بطاعت یعنی نری شود و او را بر توبه و انابت و آن با بیغفرت و خشیت او شود
 و گاه است که اجر و ثواب ای او علاوه باشد هر گاه الم از قدر است نری یابد و باشد حضرت امامین العظام
 علیه السلام در دعای صحیفه اشاره باین جود فرموده است قال اللهم لك الحمد على الاله
 التصرف فيه من سلامه بکنا و لك الحمد على ما حدثتني من جلة في جسد
 و این دعا طول دارد و حاصل مغفرت بعض فقراتش نیست که جدا و جدا و جدا و جدا و جدا و جدا
 بر آنچه پیشتره مرابان متذکر از سلامت بدنم و برای قوت حمد و ذکر بر مرضی که جاود
 فرموده در جسم من پس نری نامی برورد کار من که کدام یک این دو حال نیاید و تراقی
 شکر است آن وقت صحت که گوارا کردی در انحال ای من و ز پیمای پاکیزه خود را و

ترجمه دعای صحیفه
 الحمد لله رب العالمین
 سبحانک یا محمد و جبرئیل
 علیهما السلام در حالت بیماری
 پنجشنبه و حاصل است
 در آنجا

و خوشتر که برسد و حال بر ارضا جوی خود تو اناساستی با آن مراد از اناساستی
 که توفیق داده بود که این با وقت مرض و بیماری که نالکس و اندیدی مراد بر این است که اناسا
 و نعمت ای که اتفاف بودی برای من ای تخفیف یا کسانا ای که پشت خود ششم و پانزدهم
 من از جهت آن روز بر حاصی برای تبیه یا تقابلی آن مرض ای تمجید بر یاد و در شدن تو را
 بجهت دور ساختن کینه بشفقت تو هم هست جسم خود و درین ضمن بهم آمد برای من ناله
 ناقصای و حسنا که نوشته اند برای من کاتبان اعمال با آنکه دل من در آن فکر کرده زبان
 بگویند یا نشده اعضای من آن جنات شقت کشیده از حضرت صادق علیه السلام
 که تریک شیب کفاره کسان گذشته و آینه دست در چند حدیث مقبر از حضرت سول الله صلی
 علیه و آله منقول است که تصغالی میفرماید که هر که شب بیماری کشد و با حدی از عیال بکشد
 شکایت کند بعل میکنم از برای او کوشی بهتر از کوشش او و خون او و پس اگر حیات
 و سلام دارا از کسانان باکی بکنم و اگر میرانم بسوی رحمت خود می برم یا معنی تو در تخفیف الی
 نقل به علی نهی در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که
 روزی سول خدا صلی الله علیه و آله سر جانب آسمان بلند کردند و بیم فرو و در حجاب از سبب
 و او که دند فرمود که تعجب کردم از او و ملک که بر زمین فرو آمدند و بنده و من صالحی
 در جانی بازش طلب که زنده اعمال روز شب او را بنویسند و او جان نمازش بافتند تا
 نهند و گفتند پروردگار را ندان بنده ترا در جانی ما شش طلب کردیم و زنده تو و در
 بیماریت تو تعالی فرمود که بنویسید بر این چه در آن مثل آنچه حال است از فعال چیزی در
 و در بر کرده است ما و ام که درین من است او را نمی بود و در تعالی تخفیفی در
 و احتمال دارد که از نفس بر خون هم باشد بجهت تو و در تعالی شکر است

سند
 جامع
 در
 کتب
 معتبره

این نظر لفظ مستعمل است لکن تعلیل قولی تخصیفاً اندک است
 است و مرین تقدیر مای بهما سببیه خواهد بود بلکه محض صلاهی الذم
 حدیث معتبر دیگر از حضرت مسالمت آب جعلی بعد طایفه است که چون
 پیری غالب شد حق تعالی امر فرماید که آنچه در جوانی وقت میکرد
 برای او بنویسند و چون پیری
 یکایم میکند که برای مومن بپایز نویسد آنچه در حالت
 صحت میکرد و است از کارهای خیر و از کار
 کافر بپایز نویسد آنچه در صحت از کارهای بد میکرد
 است شیخ محمد بن یعقوب کلینی با سواد خود از
 امام محمد باقر و صلوات الله علیه نقل کرده است که پیغمبری
 از پیغمبران نبی اسرائیل گذشت بر سرستی که
 بر بعضی بن او دیوار افتاده و بعضی از آن که بیرون
 زد و دیوار است بساع و خوش و مطبوع
 مجروح ساخته گوشت آنرا برده اند و بعد از آن گذشت
 بر سرستی که او را بر تخت خوابانیده اند
 و پارچه های حریر و دیبا پوشانیده اند و مجربا کرده
 او گذاشته اند چون پیغمبری اسرائیلی
 را شایده نمود گفت خداوند از او ای میدهم که تو احکامی
 ای امین عادل میکنی بنده اول کاتبی
 عبادت تو کسی اشکبک ساخته و ترا همیشه بوجد
 پیشکش نموده با وجود این او را بنیاد
 مذلت مرگ رسیده و این بنده دومی کاتبی ایمان
 بویا آورده و بعد از جسد پدرش
 باین مرتبه نیت فرزند ساخته اند حق سبحانه و تعالی
 در جواب فرمود که ای بنده من بچشم
 که تو گفتی غیر از عدالت و حکمت سبب برای من
 دخل ندارد و لیکن بنده اول مرا که دیدی یک کاتب
 اند و صادر شده بود اند اما این قسم خوار
 میزایدیم تا کفار آنگاه اشور و این بنده دومی را
 که شایده نمودی در تمام عمر یک حسنه از تو
 عمل آید و لهذا در این حالت میرانیدم تا خوش
 حسنه او شود و دیگر که پیش من حسنه نباشد
 و اما اللهم ابتدای بدو من سبب استحقاق
 بدو قسمی و آید مثل عدالت اول است و طهارت
 و اطفال غیر خلفین و مجانبین
 در این بنده

در بیان
 حکایات
 دوم
 است

ذکر الامم
 است

و خدا را از بندگی و غیر این اصول عرضی است که زائد باشد برالم بدینجا که اگر کسی بخواهد
ایکه الم موصوفه برسد و عرض کند ای این تشریح شود و در میان آنکه از اینها بیجا

موضوع است و مستحب باشد مرا نیز الم با عرض اختیار نماید و بگوید که دران الم عرضی در حق متعالی با غیر
متخصصی در واجب است لازم نیاید مثل مرض طفل صغیر که باعث بزرگاری بود و تنبیه شان بود و امانت

کرد و وجبات الدعا ج علیه الرحمه درین شرط تا بل فرموده بغتت آنکه می تواند بود که عرضی از الم
معرض امتحان باشد و نیز مطیع از خاص می گوید با عرض آنجانب تکلیفی است که مشتمل بر المام باشد

مثل تکلیف حضرت باری تعالی بر ابراهیم خلیل را اینج فرزندش اسمعیل که مشتمل بر المام است و عرض
مقصود از آن آتشین امتحان بود تقریب بطاعت آخر و در نظر قاصرین تکلیف هم

از لطف نیست و لکن اصل تکلیف بطاعت آخر نیاید که افاده فرموده لازم نیست آری
می توان گفت که تکلیف هر چند شتم است از کلف و کلفت شفت را سبب گویند

و شفت الم فی الجمله لازم است و عرض از تکلیف امتحان است و لازم ندارد و تقریب بطاعت
آخر

لکن عرض این الم است که مشتمل بر تعظیم می باشد و در الم سجود عنده عن حق مجرد عن التعظیم کا
است پس این قسم الم تکلیفی نخواهد بود و درین الم لطیف شرط است و الم تکلیفی متعالی خواهد

نماند که الم که از طرف خداوند عالم بدون سبب جرم و تصور است بندگان بجز و میرسد
جزایه و حسنات جلیله بران تشریح میشود و اگر بندگان بر تقاضای شکر از ان گناه شوند البت

برنا بعضای الهی می رسند و تفسیر امام از حضرت سالت زبانه صلی الله علیه و آله است
که عواره مومن خانیغ ترسان می باشد از سوء خاقد و یقین کل برضائند سی تضرع بار خیا

برای او و نیز به تا وقت اعتقاره حضور ملک الموت و سببش است که ملک الموت وارد شود
بر او و حالیکه در حقش با یاری و شدت نمی بیند تنبیه سبب آنچه از احوال اعمال

و عیال خود بیکدار و امور خود را منصرف بیاورد و معارف آنگاه آنها را در پیشگاه آنحضرت
 بیاورد که باقی مانده است رسول او حضرت را از طرف آنها در معرفت اهل معرفت
 از آورد و اگر این امر در پیشگاه او از ادنیافته پس ملک الموت بگوید که چه سبب است
 در جات غم و خسته خوری در جواب بگوید سبب آنند که امور خود را حال شدن در میان
 آنرا پس ملک الموت بگوید که آیا عکسین شود عاقل بشکند در هم زبونی که کند و خوش آن
 نزار از ضعف نیار بیاورد در جواب بگوید نه پس ملک الموت بگوید بین بسو بالا پس می شنید
 در جات بهشت قصه را که از خاطرش سبب دیدن آن آرزوهای دنیا محوی شود پس بگوید
 ملک الموت است نترسای تو و نعمتهای تو و اهل و عیال تو و سر کسی از اهل معرفت تو در دنیا
 و بگو کار مستند آنها تا در آخر آمد بود در اینجا پس آید رضی استی با آنها در عرض چیزهای که
 در دنیا و بهشتی در جواب بگوید بی قسم خدا با من بگوید ملک الموت بین پس نظر میکند و می شنید
 خواب سالت آید حضرت امیرالمؤمنین و یکرازه بصورت علیهم السلام را در اهل علیین پس بگوید
 ابامی هنی بن زبکاز آنها آقایان تو و این تو بهشتین باعث آنست و اینجا استند پس آید
 رضی نشوی با آنها در عرض چیزهای دنیا که از آن جدا میشوی پس در جواب بگوید بی قسم
 پروردگارت و بعد از آن حضرت فرمود است منی قول قول خدای عزوجل الذین قالوا امرنا
 بالله ثم استقموا ثم نزل علیهم ملائکة ان لا یخافوا ولا یتحزنوا و اوحی
 الهم فصرحوا فی قلبهم انهم قالوا ان الله عزوجل قد فرغ من عباده و قد فرغ من عباده
 که خواستند و پدر فرزند که گاه از پیش پروردگارت است از برای او و انفسا و فرزند که بعد
 بماند و همه جا کند در راه خدا و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین منقول است که
 داخل بهشت نمیشود کسی که او پیشش روی نیست پس شخصی گفت یا رسول الله چگونه فرزند

در بیان
 یافتن جنت
 و راهها که از آنجا
 و وصل شدن است
 بود این است

نه شکر شدی افزونش شد تشبه باشد حال او چه خواهد بود حضرت فرمود که برادرش
 اوست ایضا از حضرت مسافرم غیب فریج زن بود و نقول است فانی را
 القیم حتی بالسقط یظل یحفظنا علی باب الجنة فیقول الله عزوجل ادخل
 الجنة فیقول لا حتی یدخل ابوی فیقول الله تعالی ملک من الملائکه اتقنی
 یا بویه فیامر بهما الی الجنة فیقول هذا بفضل رحمتی لک یعنی آنحضرت فرمود که
 من ملمات میگویم کثرت است خود بسیار است تا بر ذریات حتی محل کس باشد پس که می آید بر
 در حالیکه آثار طلال بر روی او میوید باشد پس خداوند عالم میفرماید که در بهشت داخل شو
 میکند که تا سگامیکه پرو ما درین پیش ازین داخل بهشت نشود داخل نمیشوم پس حتی تعالی
 بلکه از طلال خود میفرماید که والدین او را بیار پس حکم میکند آنها را که داخل بهشت شوند پس
 خداوند عالم میفرماید که این گریه است از برای تو که بفضل رحمت خود عطا فرموده ام پس این
 روایات لایح شد که المی که باطفال ابون ایشان میرسد باعث ارتفاع روحشان و ابون ایشان
 و با نهد و حق ابون ایشان لطیف است مقرب الی الطاهر چه گاه است که این صیبت ای المصلی
 باعث تذکره و انقباه اولیای آنها و موجب به انابت الی الله میشود و ازین باب است مصاب
 و الام نبیایی که ام علیه السلام با عتبه بن ابی لهب و عتبه بن ابی لهب و عتبه بن ابی لهب
 است که نازیدن حضرت امام حسین علیه السلام در جبهات باعث درک مرتبه شفاعت ما
 است و غیر این از این عتبه که در راه امام علیه السلام نقول است که جبریل علیه السلام فرمود
 بی جلیل آمده عرض کرد که در شهادت او باره رسید علی باب السلام حکمی فرموده باید از عتبه
 آنحضرت بر سینه او کتبی است که در آن است که هر که در اسلام برسد ما او را فرستیم
 ما جبریل علیه السلام فرمود که در شهادت او باره رسید علی باب السلام حکمی فرموده باید از عتبه

در این حدیث
 حضرت امام علی علیه السلام

هست پس اگر خوابی آزاد و رفع مصیبت از عترت خود صرف نام و اگر خواست باشی مصیبت از
 دست خود بکنی تا برای عاصیان است خود بگو و آن پس آن حضرت فرمود من میخواهم که آنچه خدا
 من بخوابد و دعای در او خیره شفاعت بسیارم از برای عاصیان است خود و ...
 مقدسه حضرت صاحب العصر الزمان علیه السلام آورده و در دست المعوض من قبله ان اللان من نسل
 و شفاة فی تربته الشور معنی از تیره و الا و حیار من عمره بعد قائم و ضیقه یعنی حضرت امام حسین
 علیه السلام از شهادتش بحدی خیر عیوض کرده شد یکی آنکه امامت در نسل آنحضرت قرار گرفت و شفاة
 تربت مطهره او و درجات در رحمت با و عترت او بعد زمان غیبت قرار یافت هر گاه این دعا
 پس آنکه بعضی اهل خلاف بلکه بعضی قاصرین از اهل وفاق اشکال میکنند که خداوند عالم که حضرت
 ابراهیم علی نبیا و آله علیه السلام را مامور بدیج فرزند یکانش اسمعیل فرمود مخالف عدل او است
 زیرا که چگونه چنین سخن با حق نامور به تواند شد که یا این معنی را در راه با فهمی از روی نقص در جرات الهی
 محبت میکردند و این شبهه در حقیقت با خود است از کلام امیرین و ابان او در روایت از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هر گاه حضرت ابراهیم علیه السلام را حکم پروردگار جلیل حضرت اسمعیل را
 بر دیلو خوا یا نید بگردد ابار او ذبح بر جلیل او گذشت شیطان بصورت مرد پیری پیش آمد گفت
 ابراهیم چه میخواهی ازین فرزند خود حضرت ابراهیم فرمود می خواهم که او را ذبح نمایم شیطان گفت
 سبحان الله فرزند تو که یک چشم ندون مصیبت خدا کرده باشد او را ذبح میکنی آنحضرت فرمود
 آری بدستیکندای من مرا ذبح او مامور ساخت من میخواهم که فرزند خود را در راه خدا قربان
 کنم شیطان گفت بگو پروردگار تو از خون با حق منع میکند و بنزای نیست که در خواب شیطان
 چندین امر قبیح می کند و حضرت فرمود آری بر تو من کلام ندارد آئینده ام و همان کلام را
 بیان این مطلب و دانسته ام معنی هم چند آنرا با تو علامت میخواهم که و خود می آید تا بیان

کبر یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام و هرگاه حق سبحانه و تعالی صدق نبی قوت صبر حضرت ابراهیم
 باشد شاهد قنوت و غایت خم فداد او را بگوغندی چنانکه عادت است در ایامی نیکان
 که اجر و ثواب بی حساب اسی ایشان در مقابل امتحان قرار میدهد و ایام آن حضرت در آن
 و صاحب الم بران نظر مال آن شد رضا راضی چنانکه نسبت حضرت ابراهیم رضا علیه
 السلام روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت ابراهیم را مامور بکنش کرد و سفند عرض
 ذبح فرزند او ساخت بقول خود و ناکدیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا
 انا کذالك بحری المحسنین ان هذا لکلی لبلکاء المبین وقدیناه
 بذبح عظیم پس ابراهیم آرزو کرد که کاش مامور می شدم بکنش که سفند و فرزند خود را بذبح
 خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دل من بکنش عزیزترین فرزندان من بدر می آمد و حق
 میشد بسبب آن رفیع درجات اهل مصائب پس حق تعالی بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم کینست
 محبوب من خلق بسوی تو ابراهیم گفت خداوند اخلق را نیا فریده که محبوبت باشد بسوی من از
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم حقیقا با و وحی کرد که آیا او محبوبت است بسوی تو یا نفس تو ابراهیم گفت
 بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم و فرزندان او را از فرزندان خود پس صلح او حی کرد و
 که آبا گشته شدن فرزندان او بر دست دشمنان او دل ترا بیشتر بدر می آرد یا گشتن فرزندان
 خود را بدست خود در طاعت من ابراهیم گفت بلکه گشته شدن فرزندان او بر دست دشمنان
 بیشتر دل مرا بدر می آرد پس حق تعالی فرمود که ای ابراهیم کینست که دعوی خواست که کرد
 از دست محمد اند حسین فرزندان او را نواست گشت بظلم و عدوان بیجا آنچه که سفند را می کشند
 بسبب این آنها مستوجب غضب من خواهند شد پس ابراهیم بچرخ آمد و دلش بدر کرد
 و گریان شد پس حق تعالی ندا کرد که خدا کردم چرخ ترا بر فرزندان خودت سمعی که او را فرستد

۲۱۷
سر میکردی بر جزعی که بر فرزند پیغمبر آخر الزمان حسین بگشته شدن او کردی و با من سبب است
که در ایندم برای تو رفیع ترین درجات اهل مصائب است معنی قول حق تعالی و قد کفیناه
بذبح عذابه بگره گاه این دوستی پس با آنکه بندگان اگشتن بعد که بدون جهت استحقاق
قبیح است ^{چون} با آنکه باعث ضایع او باشد قدرت از بندش ایام شان ایام ^{کافران}
که غیر اضرار مقول ^و کلام و سر و نا فرمانی خدایم چیزیان مترتب نمیشود و خلاف آنکه ^{کافران}
ثواب روز حساب که بیک نظر محبت او دنیا و مافیها مقابل نمیشود اندک پس سر کوه کافت و شقیقت
که بندگان بر ای برایش استحقاق ^و داند نرا و است کوشین و اودن مجاهدان سرور
شان در راه خداست حسن و بجا و سردار و سرور شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام و یاران
جان نثاران آنحضرت چه قدر در راه خدا و سعادت مندی و عزو انکی داده و در وقت انما
کشاده پیشانی ثبات قدم و زریده جانبار نمی نمودند فی الجبر المروی عن ابن الحسین علیهما
السلام کان الحسین و بعض من معه من خصائصه تشرقوا الوانهم و تعهد
جواحه و لتکن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظر و الا بیالی بالموت یعنی حضرت
امام زین العابدین علیه السلام فرمود که امام حسین علیه السلام و بعض مخصوصان آنحضرت در سر
که بلا در هنگام حرب و خازنهای شان و شن و اعضای شان ساکن و دلهای شان مطمئن بود پس با هم
میگفتند که ببینید آنحضرت که پروائی از مرگ ندارد و سر یک از اصحاب آنحضرت بیک یک گفت
می نمودند و مدارج علیه در نظر داشتند فقد وی عنه علیه السلام قال کنت مع ابی
فوليلة التي قتل فی صیحتها فقال لاصحابه هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوا حجة
فان القوم انما یریدوننی و لو قتلونی لم یلتفتوا الیکم و انتم فی حل و سقه فقالوا
والله لا یكون هذا فقال انکم تقتلون غدا کلکم و لا یفلت منکم رجل قالوا الحمد

که مثل فرج حیوانات بر این خردن گوشت آن با وجوب است مثل بی در منی در سناک حج یا
 موگده است مثل قربانی در سائر بلاد پس در همه این صورتها عوض و ذممت پروردگار عالم
 و آنچه بر این ایجاب میکند که حیوانات بی گناه را کشتن قبیح است کلامی است که فیض صاحب
 که عوض آنست که عظمی این آثار ساخته باشد و سرگاه فیاض مطلق از خزائن رحمت خود
 عوض آن با لم رسیده برسانند بر طرف شود و در بعضی آیات آمده که ذبائح حیوانات مرکبات
 اهل بیت خواهند بود و مگر آنکه بلا لایحان بلکه ناهمی واقع میشود و هیچ است عوض آن ذبائح
 تقدیر ظلم و انصاف مظلوم از ظلم بر خداوند عالم لازم است و اندیوم القیامه یفضل منهم
 فایه الحکم العدل الذی لا یجور و لا یجوزه ظلم ظالم در هیچ البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 منقول است الا وان انظلم ثلثة فظلم لا یغفر و ظلم لا ینزل و ظلم مغفول الحدیث
 یعنی گاه پیشد که ظلم بر سه قسم است اول آنکه لایق بخشش نیست و مگر آنکه حسابش از بازخواست
 و گذشت نمیشود سوم ظلمی است که امید بخشش دارد اما اول پس شرک است قال الله سبحانه
 ان الله لا یغفر ان یشترک به الا ذومین ظلم عبادا در ستم بعضی شان بعضی تا وقتیکه
 راضی نشود و ظالم از بازخواست آن بترک نمیشود و قصاص آن خرق سخت است ان خدا لا یغفر
 لاشد و البقی اما سومین ظلم آنست بر نفس خود و بر نفسی که معصیت خداوند عالم از راه تفضل
 آرامی تواند بخشید و در بعضی آیات آمده که ذنب مغفول نیست که حسابش از خفقا در
 بنواخذة قبل ساخته باشد پس حقیقالا کریم تر است از انکه بازرگرا و را اجذاب گرفتار سازد
 تدبیر بر آنکه گناه بر در هم نشود تا یحیی الناس بر آنکه تعلق بخداوند عالم دارد و اگر شرک
 است و آنچه در حکم است از انکه نبوت امامت و سائر صفات و آیات و این ذبائح پس اگر سب

ما ان ظلم
 و سائر

عظیم

تجرب و رجوع الی الایمان چنانکه آن بخند و قسم اول ظلم داخل است که ایات بخشش نثار و وصفا
از خلدین نثار خواهد بود که ایخفف عنهم العذاب و اگر غیرت مثل سایر خاص
پس صاحب بصیرت که ایمانش صحیح است و توبه کرده البته گناهایش بخشیده خواهد شد لکن چنانکه
است در اینکه قبول توبه بر او نیکو واجب است از روی استحقاق و از راه عدل که صفت باخود
القرام فرموده است از راه تفضل و رافت اکثر احادیث و بعضی بقول ثانی ولالت دارد
حضرت امام زین العابدین علیه السلام ~~و علیه کامله زود~~ شکر میفرماید که هیچ کس حدان
تعفر له باستحقاقه و لآن ترضی عنه باستیجاب به فمن غفرت له فبطولك
و من رضیت عنه ففضلك لکن میتوان شد که مراد از عدم استیجاب آن باشد که نظر
بقصور و تقصیر بطاعت و عدم ایان بدارج علیه توبه و انابت میکند استحقاق مغفرت
ندارد چنانکه در صدر و عا فرموده است اللهم ان احدک یبلغ من شکرک غایتک الا
حصل علیه من احسانک ما یلزمه شکر او لا یبلغ مبلغا من طاعتک
وان اجتهد الا کان مقصدا و ن استحقاقک بفضلك فاشکر عبادک
عاجز عن شکرک و اعبد هم مقصر عن طاعتک لا یحجب حدان تعفر له
باستحقاقه و معلوم است که هیچ کس مرتبه طاعت لائقه فعت شان پروردگار خود نمیتواند
رسید رسید کوشش ببار کند از می بسبب وسع و طاقت هر چه از عبادت و انابت بعمل
می آرد اگر چه لائق خدا نباشد لکن لائق خود عبادت کننده میتواند بود و میفاد یا من
یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر خداوند عالم آنرا بپذیرد رافت می پذیرد و پس اگر
معنی استحقاق آن باشد که حسب لیاقت شان رفیع پروردگار عالم جل شان و عظم سلطنت
خضوع و خشوع و اطاعت و انقیاد بعمل آرد و نفسی آن از نامه بندگان برتر و اقدس است و این

و این

که بسیار و اوصیای همواره زبان باعتراف اقرار تقصیر و طاعت برت قدر کشوده اند که
 مراد استحقاق آن باشد که بنده کسان حسب امکان بر نفس عجز نقصان طاعتی و انانی بعمل آورند
 و بهر چه عده الهی مقبول درگاه کبر مائی شود پس نفی آن نمیتوان کرد و الا تکلیف کار کرد
 و مقام آن که پیش باقی نماند و قول الهیست صادق آید که خداستعالی اگر خوبست باشد مطیعاً
 در جنم و عاصیان را در بختی از اخل سازد و چه طبعان هرگاه متصرف شدند در محل مواخذه ^{مستحق}
 و عاصیان محل بخشش متواضع ^{مستحق} استحقاق معنی اول استلام نفی استحقاق
 ثانی نیست تا الهیست او فقیرترند و جا و مانند آن حتی بوده باشد با آنکه صد و در ترجیح مرجوح
 و تفضیل مفضول از حکیم علی الاطلاق است و کینما کان حق تعالی در قرآن مجید استوب
 و وعده عفو فرموده است لقوله توبوا الی الله توبه نصوحاً عسی ان یکفر
 بعبادتکم و عسی ان یکفر و از آیه است علیهم سلام ما تورات که عسی کلام رباً موجب است نفی
 بر وجهی اجابت دارد و اوست فاکنده بود عسی خود و سرگناه این است عسی سبب آنکه توبه
 عبارت است از اینکه انسان بمعصیت و عصیان ادم و شیطان گردیده بدگرگاه از
 سنان رجوع نماید و غم صلوات و عهد و اقی با خدا می خورد نماید که باز بر ایمن معصیت
 نیکد و دوازده اجابت و فرائض غفلت می در زد و سرچهره از معاصی حاکم تلافی دارد اگر
 آن بعمل می آرد پس اگر گناه اقبیل مناسبتی الیه باشد و حق بنده کسان در آن شریک نباشد مثل شرب
 خمر و زنا زنی که شوهر داشته باشد ترک آن از روی مدعت و پشیمانی مغرم جزیم بر عدم فعل
 آن در زمان آئیده کافی خواهد بود همچنین اگر گناه اقسیم ترک و اجتناب شد مثل نماز عید که قضا
 ندارد و مدعت و پشیمانی تنها در آن کافی است و لکن همه افراد واجب چنین نیست بلکه گاه
 که محتاج تلافی می باشد و آن بر سه نوع است اول آنکه قبضاسی تنها تلافی آن میشود مثل نمازهای

تقصیر معنی

نذای می خیمیه و کوفه دوم با قضا کفار و کفار می باشد چون تک صیام ماه رمضان
 بلا عذر شرعی سوم آنکه در ارتکابش منحصراً کفار باشد چون جنت قسم مخالفت عهد شرعی توهم
 که با غرم کفار به فعل نامشروع شروع میشود و نه آنکه با مره باعث سقوط کراهت بیکر و بلکه
 بطور جریان است یکسایه است از راههای مواخذه ربانی درین جهان قیام و امر اخروی
 بدست اوست اگر گناه حق آدمی باشد این بدست آنها در آن کافیهست جز با بلکه با توبه و است
 می باید که حق ایضا جشس با نداء عوضش یا عقار از آن نماید و حکایت آنرا از و بخواهد پس
 حق مالی باشد که مال کسی اعصب شده باشد یا حق از حقوق او را چیس کرده و صاحب معلوم
 و موجود و قدرش شخص باشد با و برساند و اگر مرده باشد بورشته او یا از آنها پیر خواهد
 و اگر صاحب مال ایشانند و قدر آنرا ندانند با او مصالحه کند و او را راضی سازد و اگر
 قدر آنرا بداند و صاحب مال نشناسد تا در آن در لقطه بعد تعریف و شناساندن
 در مجامع و مشاهد و بر ابواب مساجد تا یکسال و در غیر لقطه بدون انتظار است که آنرا
 طرف او تصدق کند اگر راضی شد بنها و الا عوضش با و از تر و خود بدید و اگر مال حرام با
 مخلوط شده و صاحب آن قدر آن سرد و زانی شناسد خمس آنرا بسادات میرساند و اگر
 مال لا وارث باشد بضرع امام علیه السلام یا نائب امام علیه السلام برساند و اگر حق
 آدمی از قبیل حیایت بنفس یا جرحت بر بدن باشد پس اگر خون ناحق کرده است بموا
 سه کس با و تعلق دارد و مواخذه ربانی از جهت که او قاتل مومن حرام ساخته نمید
 بران فرموده است **لَقَوْلِهِمْ قَتَلُوا مُؤْمِنًا مِّنْهُمْ فَجَزَاءُ جَنَّتُمْ خَالِدًا فِيهَا**
 پس هر کسکه جبارت بران کند عاصی فرمان او خواهد بود و مواخذه ورشته که دل ایشانرا
 بدر آورده و مواخذه خود مقول که او را از جان گشته و او بجهت آن متعاقبند

مخبر و کم شسته اما اول پس ملا آن بدون کفاره یا توبه و انابت و تضرع و زاری ببدگانه
حضرت باری میخواند شد و انانی پس سبیل آن عفو و رحمت یا تمکین شان از سبب
قصاص و همچنین در جراحات نسبت بخرج پس باید که خود را در پیش صاحب حق حاضر سازد
تا اگر خوسته باشد قصاص بگیرد و اگر خوسته باشد خون بپاودیت و اگر خواهد عفو کند
ثالث پس گزیری ندارد بجز اینکه همیشه در آخرت از او گذرد چه رجوع این امر بسوی او
و حالش معلوم نیست قسم پذیرد که بجزیل نماند محضه باشد یا مال کسی اعصب کرده و
دارد دنیا تلاقی آن بعمل نیاورد و اگر بدون عفو صاحب حق نمائی او از مواخذه نمی تواند شد
پس در چنین صورتها خداوند عالم از جهت بازخواست مظلوم از ظالم فرمود تعذیب میسکند
یا از جنات ظالم جنات مظلوم می فراید تا او راضی شود و گاه است که سرگناه تو در آن
بنیت صادق بعمل آید و بفعل طاعات خدا خود را راضی فرخ شود سازد و او تعالی
فضل و در افت خود صاحب حق از طرف خود بر عفو راضی میفرماید در بعضی آیات بطور آیه
که حق تعالی درجات عالی بهشت که برای عفو کنندگان مهیا و آماده فرموده در نظر صاحب
جلوه گرمیازد و میفرماید که اگر از ظلم بنده مومن در میگذری این درجات بر او خواهد بود
پس او بکمال رضامندی از تسخیرش در میگذرد و اگر تعصبت از قبیل اضلال و کراهت کرد
مردم باشد آنها را پدایت نماید و از راه صلوات بطریق شد و هدایت بر گرداند
حسب و در این توبه او مقبول نیست و الله اعلم بالصواب و جعل الخیر مشواه در مواضع حسنیه
فرموده که در بعضی احادیث آورده آنچه حاصل مضمون آن است که شخصی تا مدت
مدید سعی برای تحصیل دنیا از وجه حلال نمود چون او را میسر نشد تا یک مدت دیگر از وجه
بطل چه و جهد خود در تحصیل آن نمود چون باین تقریب هم مبراد خود در رسید شیطان مجسم

شده پیش او آمد و گفت که تو ما این ت از مطلق حرام طلب دنیا گردی ترا و ساءه نیت حال
 اگر کفبه من عمل نما البته مراد دل خود نشود و آری سید و کام جازا بشهد مقصود شیرین ^{بیشتر}
 چون آن شخص از آن امر عتسار نمود شیطان در جواب گفت که بدعتی در دین احدی است
 و برخلاف طریقه پیغمبر و شیوع انور مردمان را دعوت باید فرمود آن مرد و فرقیه دنیا طبق
 آن عمل نمود و جمعی کثیر از مردمان از بضلالت انداخته روزی چند برین گذشت که دنیا
 بوی بر جمع نمود و از امثال اسباب نیرنگی نیازه از این نمانی او بود پیش خود آماده
 یافت بعدت مید چون از خواب غفلت بیدار شد مانع و فکری کرد که و اسفاه چه کار
 کردم که دینم خوراند دنیا فرو ختم و خود را مستحق عذاب ابدی ساختم منی در ایشان بر گرفته
 و ختمی خور و کوفته خود را این است اظهار توبه و استغفار بزرگراه حق سبحانه و تعالی
 جناب حق سبحانه و تعالی به پیغمبری از پیغمبران ختم و وحی نمود که بر پیش این بده من و بگو که
 خود را اینقدر بسینه نگاه داری که گوشت و پوست و استخوان از سم جدا شود تا که آنها را که در
 ضلالت انداخته هدایت نمائی توبه تو سر که قبول نیست غایب و ایا اولی الابصار تمامه همه اکثر
 اوقات تو هم میشود که چون از نگر می آید اجلاء اکلهم لا یستأخرون ساعة و لا
 یستقلون تعیین وقت اجل مفهوم میشود پس اگر موت مقتول در وقت قتل قاتل مقدر بود
 او را می گشت با نیک گشت زندگانی و منقطع میشد پس اخذ قاتل از چراه و اگر موت او مقدر
 نبوده پس مقدم موت او از اجل موعود و منافات بر بوزه خواهد بود و جو این است که از
 اکثر احادیث اید معصومین علیه السلام و اقوال علمای دین لایح میشود که اجل بر دو قسم است
 آنکه تاخیر و تقدیم در آن جایز نیست و دیگر آنکه تقدیم و تاخیر در آن مقصود است و تفسیر عیاشی از
 مصدق بن صدوق روایت کرده که او گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر قول

و
 مشهده قصه در تحقیق حال
 سده آجال

ایوب علیاً ثم قضی اجلاً و اجل مسمی عندک فرمود که اجل غیر مسمی موقوف و معلق است که
 تقدیر آن تا آخر در آن می تواند شد و اجل مسمی است که در شب قریح تعلیل خبر می دهد و حکم میکند آن
 که درین شب یا شب قدر آید چه کسان خواهند مرد و در روایت جمران است که همین اجل مراد
 در قول و تعالی اذ اجاء اجلهم الایه و از بعضی آیات مستفاد میشود که اجل اول در کربیه
 ثم قضی اجلا و اجل مسمی است که ملائکه و انبیا را بران اطلاع حاصل میشود و اجل مسمی است
 که حق تعالی از خلق خود دستور گرفته و جنات را با اجل اول الله درجه در مواضع حسینه می فرماید که
 از بعضی احادیث مستفاد میشود که در اجل مسمی با واقع میشود و اجل محتموم و قضی است که قاضی
 می داند ارد و طاعت ازین احادیث چیزی است که علی بن ابی اسیم در تفسیر خود ذکر کرده که اجل مضمی
 اجل محتموم است که خدا تعالی از اجلم ختمی اجرا فرموده پس آن محل تغییر نخواهد بود و اجل مسمی است
 که بد آور آن واقع میشود پس تقدیم و تاخیر در آن می تواند شد و اجل محتموم چنین است که کیفان
 تعدد و اجل ازین آیات واضح گردید و اختلافی که در خصوص اجل مسمی واقع است که اجل محتموم
 که احتمال تقدیم و تاخیر ندارد همان اجل مسمی یا قسم آن پس بکلام و تفسیر بر می گردد
 و الامر فیها سهل پس محتموم خواهد مسمی مسمی باشد و خواه در مخرج یا تغییر نیست و تفصیل معنی بدان
 و مصالح آن در بحث توحید گذشت که حق تعالی از تبدیل و تغییر اسمی مثل تغییر اسمی خطا کاران
 است و افعال و اقوال و تقریرات و منبوط بحکمت با و مربوط بصلواتها می فرمواند است پس
 در حکم و تقدیر غیر ختمی و نظر تغییر مصالح می تواند شد چنانکه در نسخ اشکام شرعی است و همچنین
 ایجاد و اعدام و موت و حیات و حق تعالی بهتر میداند که چه قدر زندگانی برای فلان کس
 حذر آیه اصح است چه قدر سبب اعمال خیر از صدقات و صدایار حام باید که افزوده شود
 و چه قدر بسبب اعمال بد مثل قطع رحم و مانند آن کاشته شود و خداوند عالم را در لوح است

رحمت کی لوح محو و اثبات کرد در آن بحسب استحقاق و آن شرحی است که در این باب در کتب معتبره
می نویسد و لکن آن شرط است بشرط و پس اگر شرط و نقصان یافته شد آن بعد از آن شرط است
و عرش را کم میکند و اگر شرط و زیاده از و بظهور می رسد از آن محو فرموده زائد از می نویسد
يَحْكُمُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُؤْتِي مَنْ يَشَاءُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ وَ صِلَتْ دَرِينِ لَوْحِ اسْتِ تَضَرُّعًا
او تعالی در عالم و مداخلت اعمال خیر و اعمال بد و نفع و نقصان بد بجان برکنان از نماند
و بی نوع انسان ظاهر کرد پس باو جمیع آوردند و با اعمال خیر غیب از اعمال بد بر حسب
کردیده از راه اطاعت آقایی خود بیرون سوزنده آید و دیگر لوح محفوظ است که آنچه واقع
شدنی است در آن نوشته میشود و مختلف نمیکند پس اجل محتوم در طبق لوح محفوظ است که هرگز
تغییر و تبدل در آن بر نمی آید خواه سبب آن محض تقدیر ربانی باشد و خواه بدخالت انسان
در آن بوده باشد مثل آنکه یکی دیگری بخشد و اجل معین قطع نظر از سبب که در گواه است که
مصادفان باشد و گاه است که مراد از آن می باشد و بر تقدیر اخیر و تعلق مواخذة با او
واضح است زیرا که قائل در صورت مفوت حیات و مجمل موات او کرده و تجلیل از اجل سهمی
بمقتضی اجل محتوم نمیتواند شد نه از اجل غیر محتوم پس بسبب تقویت منافع مقبول البته قائل مواخذ
خواهد کرد و بر تقدیر او در وجه مواخذة میتواند گفت که اشتباه وقوع موت در وقت
بفعل الیه و بفعل قائل علی سبیل البدل ممکن بود و لکن الملی که ار خداوند عالم بطور رسد و
بر او تو است خزان وجود و قیمت او بی انتها و الملی که از بنده صادر شود و خوشتر از دنیا و سودها
عن الا و این ایامیکه از و بدون از آن شارع بوقوع آید البته جای مواخذة او بود که موت بند بفعل
کر دیده درین دو صورت اجل محتوم بعد از عبادت مساعدت تقدیر ربانی و آنچه از او بدتر از آن است
او از آن وقت مقدسی است و اجل محتوم او در میر لامحاله است و کارگزارشید با او در حرم کمال و حقیقت

۲۲۴
که در کتاب **التحذیر** از ابی خنانه است که در کتاب **ساجد** است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و جنگ **الحنین** حاضر بود و مرگت که روزی آنحضرت در آن جنگ پیش صف لشکر تاده
بود و مغویه ملعون پیش وی لشکر خود در برابر آنحضرت ایستاد بود و او گفتند میکروب بود
بر شایب **المسلین** سوار بود و حربه سوطه از او در دست داشت و در پیشواز او چالکیه و القمار
را حمل کرده بود پس شخصی از آنحضرت در توقفت گفت که ای امیر المؤمنین خبر دار باش که من میگویم
که این ملعون با تو مکر کند و پس از آن حضرت بر تاز آنحضرت فرمود آنیکه گفتی بجاست در این
بر دیانت و امانت و اعتماد نیست که کسی شقی ترین قاسطین و ملعون ترین خوارج است که بر امام
زمان خیره و چکر ده لکن اینعتید بدانکه اجل کعبان بر کس است یعنی تا وعده مرگ رسد آدم پاک
نمیشود و هیچ نفسی نیست مگر آنیکه بدانکه حفاظت او میکنند از نیکه و بچاه افتد یا دیوار بر او بنشیند
یا دیکری پدید آید و طغی شود و وقتیکه اجل او میرسد فرشتگان او را وامیکند از زمین خمین
اجل من خواهد رسید شقی ترین خوارج بر آنکس خواهد شد و از خون سرین ریش را اغضب
خواهد کرد و موعده معهود و وعده لا ینقض پس آنچه ابوی مرحوم علی السد و حبه فرموده اظهار
که هلاکت فی حیات که بسبب قتل و اشغال آن واقع میشود باید که از قبیل اجل غیر حتمی باشد
یا بمعنی که اگر قتل واقع نمیشود مقتول زنده مینماند و ازین جا است که قصاص بر قاتل واجب
محل نظر است چه استی که اجل محتمل اجل است که در لوح محفوظ نوشته شده و کمی و زیاد
در آن زمان را مزار و خواه حیات بحسب استحقاق آن شخص زیاده باشد و خواه نه پس هر که موتش
در علم الهی بسبب قتل و غیر آن از مور خارجی واقع شدنی است اگر مصادف وقت استحقاق
او باشد قصاصی مینماید از او و از راه ایلام غیر مستحق من العبد قیواند شد پس زنده ماندن
در صورت عدم وقوع قتل لازم نیست اگر استحقاق بیشتر از آن داشته پس لامحاله

لا مجال له و صورت عدم قتل زنده می ماند لکن چون تا وقت قبض در آن وقت مسبب است
 بوقوع آمده قائل از دو جهت مواخذ خواهد بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تعویب سناخ
 حیات در مطابق آنچه گفتیم در کلام متفقین مصرحت تحقیق طلوسی در تخریر میفرماید و المقتول
 فی الامران اولاه و فاضل احسانی ابن ابی جمهور در شرح او المسافرین میگوید و اختلاف
 المقتول لو لم یقتل علی کمال العیش قطعاً او میوت قطعاً او یحتمل الامرین الی آخر العبارة یعنی
 کرده اند و خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد در همین وقت میزدن یا زنده می بود قطعاً یا سزا
 امحتمل بود اول قول اشاعره است دوم قول معتزله و سوم قول جمعی از نصیرین و آن
 است منحو و جناب الدراج علی السد در حقه در عماد الاسلام فرموده و لو فرضنا محالاً عدم
 قتل عمر و ایاه جاز عند العقل ان یحیت فی ذلک الوقت بسبب اخرا و لا میوت و العلم بالنعین
 عند الله تعالی پس آنچه در مواضع فرموده متنبی است بر باد می نظر و آنچه در عماد آمده فرموده
 امر است که دقیق نظر حکم بآن میکنند نیمه در صورتی که حق تعالی صلیت بدانند و اگر کشته شدن
 باشد چه قصد آن دارد و اما اگر خداوند عالم حائل شود در میان اراده قائل و مراد او پس موت
 او بدون قتل واقع خواهد شد و همچنین سرگناه بدانند که موت محسوم فلان کس بدون قتل قائل واقع
 یا قائل اشخص خاص خواهد بود و غیر او پس سبب هیچ قائل یا نحو او چه نیست غیر قائل خاص
 با و نخواهد رسید چه موت مقدر او که یا حافظ حیات او خواهد بود و کما نطق القرآن الناطق
 و شهید المنجر الصادق از نیجا است که سرگناه فرعون شنید که در میان بنی اسرائیل شخصی خواهد رسید
 که ملک او بر دست اشخص زائل خواهد کرد و دید حکم داد اصحاب مخ در آنکه شکم با منی نان حامله می بر
 چاک کنند و اطفال ایشان را هلاک کنند تا آنکه زیاد از نیست بر اطفال آن ظالم نیاید و
 حضرت صادق کشته شدند و لکن بر حضرت موسی نازل آید شد بجهت آنکه حافظه حقیقی

حیات بود و بگذاوند عالم حضرت موسی ابدستان ظالم و در خانه آن دشمن برورش نمود
 و حجاج بن یوسف هر کما قتل مختار را خواست سرچشمی کرد و بقتل او قدرت نیافت کمانی بجای
 آن متصل با بجماله اگر خدا بخواهد زندگی و سلامت کسی از ضرر مختار ابد ممانک میشود میان صاحبان مقصود
 او پس محفوظ می ماند خائف از شر خوف و بر این تقدیر اگر چه چشمش اضم شد ضرر با او نمیتواند
 رسانید و اگر خدا بخواهد بظلمت بعضی جاهل ممانک نشود البته ضرر صاحب شر مظلوم میتواند رسانید اگر
 بگویند که خلاف عدل الهی است که دشمنان خود را بر دوستان خود مسلط سازد و خواهیم گفت که
 وارو نیامقام از پیش و استخوان یکایک از بدن جلوه گاه مدارج استحقاق عذاب و توب
 چادوان است پس اگر چه او در میان حال شان انکذار و چگونه مدارج صابرین مملکت و نصلا
 سرکار زمین بنگران لایح کرده بودیم الفصل والتذکره را در اولک لایحوزه ظلم ظالم
 ولایسته ان شد و ان بنقیم من الظالم المظلوم حتی یرضی و یعطیه من العوض استحقاق و اعلى
 و له فی ذلک آرب مصالح اخری فلاقبح بل اندی قدره بالنظر الی حکماة امری در احتجاج
 طبری از ابن بابویه قمی از محمد بن اسماعیل بن حجاج طالقانی روایت کرده که او گفت که
 بنحمت ابو القاسم حسین بن روح وکیل ناحیه مقدسیه حضرت صاحب الزمان علیه السلام
 حاضر بودم که مروی شجاعت سه الی که و که خبر دهه را از حال حسین فرزند علی ابن ابی طالب
 آیا دوست خدا بود یا نه فرمود البته دوست خدا بود گفت پس خبر دهه مرا که قاتل ملعون
 بود دشمن خدا بود یا نه گفت بلی عرض کرد آبار و است که خدا می آید دشمن خود را بر دست
 خود مسلط کند حسین بن روح گفت که خدا را کسی عیان نمی تواند دید و مشافهت
 کلام او را نمیدانند و نیز لکن خداوند عالم تغییر آن چه میسر آن بچشمش بر او داده تا از
 بیرونش مشاهده نموده و نیاید بر صورت بیرونش حیات با منی آنها وارد او مثل آنکه با منی کبی ا

و در آن وقت که در آنجا بود برای او کرمی در میان اشکاف و حصار اندر بر او افتاد و او را سخت در بر آورد
 بعضی که از این بیتی مرو کار از نزدکی بشید و این همه مقدر ساخت که کاسی غالب بشد و کاسی
 حتی بیدرک الناس قوما بین الرب المربوب فلو لم یبتلهم لم یبختهم
 لکنهم الهدهم من الله عزوجل و لولا ذلك لما عرف فضل صبرهم علی
 البلاد و الحسب الاختیار استحقاق کل کلام این چهار مرتبه است که هر گاه ندود مردود
 حضرت ابراهیم علی نبیا و آله علیه السلام را خویش کرد و در شکر ایتام تمام فرموده بود و عبید
 چه گشتی که مردم از دور از آن کریمان بودند و پند داشتند و از آن میگویند چون استندند
 از قرین بتش سبازند و منجستی گزشتند که پسیدان در تشهید ابراهیم حضرت جبرئیل بر کاس
 رب جلیل از غایت مسوری آنحضرت مضطرب است که در غیاب یک خلیل خلیل یوسف
 زمین بدار که ترا بیکان پرستی عبادت کند و دشمن او را بر او تسلط کرده حق تعالی فرموده است
 تو ازین آیه است که تو بنده عاجزی و لایحل الامتیان الفوت تدارکش بهر نحو که مصلحت
 بعمل می آید در آن وقت خاطر جبرئیل مطهر شد و نزد حضرت ابراهیم آمده عرض کرد که و یقینا او را
 از تحقیق مسومی هستن و بعد پراینده بودند که در جملات قابل اما الیه افاضه کرد و جاسا
 که ترا ازین جمله نجات دهد فرموده جبرئیل است که این سینه با من است به شمع بود سلام
 بر او کرد و بد که بر آن سینه از جبرئیل باطنیان سخن میگفت و از حال او شنید که شیخ تعالی مصلحت
 بنده کان خود بهتر میداند و محتاج عجلت نیست و تدارک سرخیزی روستا و دست روستا
 که میخواهد دفع ضرر از دوستان و می نماید و سر وقت که مصلحت میداند تدارک طلبم تا آن عمل
 می آید و صابران اضی بقضا و باع مرضی خدا میباشند لاجرم شیخیه و غیره فی قضیه
 سنگدل با کینه خالی عباد و رازق ایشان است چنانچه خود فرموده است و تا من کینه و کینه

کینه

اولی الله عزوجل و در ظاهر روزی در تمام حلال و حرام نسبت حرام بخداوند عظیم
 بنا بر بدست این تفسیر اندکند و اگر حرام را در روزی محسوب کنند پس لازم می آید که آنکه تمام حلال
 حرام را خورده اند آنها را رزق خدا نباشند و از نجاست که مشکلی در صورت عدل و صحت
 رزق میکنند پس تحقیق حال در خصوص لازم است بدانکه اشاعره یک سید که روزی خیر است
 که خورده میشود و راه پیدا به این نام نزد ایشان داخل روزی است این امر بنا
 مذنب است اشاعره در نسبت بر آنکه قبح اقیح میکنند پس بحق تعالی نسبت میکنند
 میخواهند و در این عدل روزی خیر است که صحیح است منقطع شدن از آن کسی مانع از آن
 نزد پس حرام در نزد ایشان روزی نیست متفق تمام تحقیق حرام است که بنا بر قول اول
 بمعنی رزق بالفعل است اما بطا کلام و از نجاست که گفته اند ما لم ینتفع ظمین برزق
 ولای اکل او و برزغ غیره پس وارد میشود در آنها قول او تعالی و فی السماء رزقکم و ما
 ینزلون و قول او تعالی و لو بسط الله الرزق لعباد لکن یغفون و الا برزق
 و لکن ینزل ینزل بفقدها ایشاء الله بعباد و خیر کصیر و اگر مراد از آن نجاست
 که اشاعره انسان خاص بآن واقع شده یا واقع شدن است بر خدایا بنور از قوه بفعل باید
 باشد صورتی دارد و اگر بسط رزق خاص است که اشاعره شخص خاص آن معقد شده و آن بنا
 بگوید و فی السماء رزقکم و لکن اطلاق رزق مخصوص آن است کما لم یقله تعالی
 و لو بسط الله الرزق و کیفها کان و رزی حرام در نزد ایشان در رزق محسوب است با آنکه
 اسناد حرام بسوی رزق نام قبح است بنا بر ثانی رزق بمعنی رزق بالقوه است
 یعنی ما رزق است این نیز به حرام داخل روزی نخواهد بود لکن بحسب الشریع و در
 میشود و آن اینکه تمندی بغیر خدا از رزق خدا نباشد پس گاه است که رزق تعمیم میکنند

۲۴۹

یکند مثال سواوسیه و خالی از بعد نیست و والد ماجد علیه الرحمه در عباد الله
 است که کلام طرفین در ایجاب خالی از غلط و ابهام نیست زیرا که رزق یعنی مرزوق حکمت است
 متصف نشود پس استدعای خالق رزق است و سبیل آن از حلال مقرر کرده و در کتب غیر
 سبیل بر وجه غیر مشروع و در آن روزی با برسد و منتفع بآن کرده و انجان آسانی
 سبک غیر سبیل و اوضح است که گفته شود که رزق ایجاب میکند بافتاب خلق هر رزق
 مطلقا مخلوق خداست خداست رزق یعنی خالق رزق است اصل خلق حسن است حق تعالی
 و رزق خلق از حلال مقرر و مستوم ساخته و مردم بر اختیار آنرا ترک کرده بسوی حرام
 میل میکنند نفس رزق صلاحیت آن ندارد که احرام صفات آن واقع شود و لکن آسان
 و تحصیل آن با بنحای مختلف ممکن است این آسان را فصل شده است پس تصدق و بخشش
 تواند شد زیرا که گاه است که بر وجه حلال تحصیل آن میکنند پس حسن یا تبدیل عدیبت
 در تجرد بفریاد و اسعی تحصیل قدحی یعنی کاسی سعی در تحصیل رزق واجب میشود و قبیح
 ضرورت خود و عیان است بآن فقره آن داعی باشد مثل فقره زن و مملوک و قدحی کاسی
 میباشد هر گاه عرض او به سعیر عیان خود باشد و قدحی و کاسی میباشد مثل آنکه تصور
 او از تحصیل سبیل از حلال باشد لکن بگردد حرام آنرا که نگردد و در صورتی که سبیل
 داخل کمروهاست باشد و گاه است که بر وجه غیر مشروع آنرا حاصل میکنند فیکون حراما و لا یعو
 الا به حراما و اینجاست که فرموده است و ما من حج أبیه فی کل من لا کف علی الله عز و جل
 تکلیفین کلان فاعذ من غیره من حج العبد و مؤمن است آنچه روایت کرده است آنرا
 شیخ محمد بن یعقوب کلینی از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول خدا
 صلی الله علیه و آله در حج الوداع فرمودند که آگاه باشید که حج الامین در اول من اینست که سی

تا آنکه تمام روزی خود را فریاد کنید و پس برین پندارید برای خدا و طلب نیاید
 پوشی کنید و داعی نشود شمارا در رسی از حلال یا بیکه سیادت کنید طلب آن از حرام است
 نیز او ندانند که او در میان بندگان خود از حلال قسمت کرده نه از حرام پس آنکه برین پندارید
 نباید حق تعالی بر او که او را از حلال سپراند و بیکه بگوید درسی می نماید و از غیر حلال بگوید
 حق تعالی از روزی حلال او میگذرد و در و کرمی سبب او را در می آرد و از حنفیان بن محمد مروی است
 که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم یک روز عمر بن قریه در آمد عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه و آله
 خدا تعالی برای او شکر است و صلوات بر او و آلائه و انوار او چون فی کفنی فاذن فی القضاء
 غیر فاخته حاصل معنی که روزی خود را منحصر در وقت نی می نهم پس اجازت ده مراد غنا
 غیر حرام حضرت فرمود که هرگز اجازت ده هم ترا ای شیخ القدر زقاک الله طیباً
 فاخته ایس هم الله علیه من زقاک مکان ما احل لك من حلاله اما انک
 لو قلت بعد هذا ضربتک ضریاً و جیباً و امنت این روایت را بعد از بیفتند
 ماول با ویلات گیکه میکنند و الحق تا سلف پس تحقیق را نمی توان گشته که روزی از حرام و او
 آری گاه است که مثل روایت بعضی توفیق و اضلال منی تخلیع بجای نسبت ایصال نسوی علی التلا
 بنده او در عالم میکنند و اما غایب نمیدانند با بجز در حق از صفات مخصوصه حضرت توست حق حلال
 و توظیف میکنند هر و امداران هم انحصار ذات با تعالی دارد و روایت که حضرت سیدنا
 با آن شوکت شان از تقذیر بعضی افراد و جوان عاجز اند و اما آنچه تا رخ تو خوبی اند که در
 حلال ساجدی بنده بشوند خود و هم ساندند و خدا تعالی را بسبب آن را تو میگویند و روایت
 که بغیر تمام بنده و بی گناهی نه و خدا میدهد و تعالی بسبب آن را تو میگویند پس
 او را هر گشتا که در پیشگاه با فانی بسبب او دارد و نیز که انعام تو و انعام بنده عمل

فعل خود نیست اینست به را چون از حق می بود و حال اگر اعتقاد شایع است که
 خاص فعل خود نیست کلام این بعضی مطابق واقع است لکن در نسبت کلام استنبی از ظاهر
 باشد نه بر حقیقت و در عرف عام نسبت فعل که سبب آن ظاهر باشد بقاشن آنکه ظاهر است
 بخداوند عالم میکنند که نه بمعزل عن الله و در عرف شرع خلال را بخداوند عالم نسبت میکنند
 نه حرام را اللهم الا بالمجاز یا بجله رزق یعنی اعطای رزق و اینها هم علی العموم بخداوند عالم
 منسوب میشوند لکن الباقی اعتبار التخیل و التمجید و التقدیر و التقهار و ما شامل آنست که توفیق و توفیق
 و علی مثل ذلک بعمل قول الله ان الله قد جعل ذلک لکم حلالا و حراما و قوله و الله یجعل
 مملکة من یشاء و اما سفر یعنی شرح پس عبارت است از مقرر یا مقرر و قیمت که آن
 میفرشند چیرا و اجاره است از اعتبار ساریت و مکان و آن استند است بسوی
 تعالی و گاه است که مستند بشود بسوی بندگان کما صرح المحقق است العجری بعضی در شرح این
 کلام گفته اند یعنی کسی نسبت او میشود این در زمانی و کرانی بخدا تعالی یا بطریق که کم شود
 متاع معین بسیار میشود پس و رغبت مردمان در آن متاع معین پس حاصل میشود کرانی بسیار
 میشود پس متاع معین کم میشود پس و رغبت مردمان آن متاع معین پس حاصل میشود و از آن
 و گاهی نسبت او میشود این کرانی به بیهگانینا که با دشمنی حکم میکند بحسب ظلم
 بنفرو حقن بشا قیمت کرانی ایگناه دارند مردمان متاع را که آزاد شرع احتکار کوین متاع
 حکم بر او بان احتکار اعمام یا کر است آن کرده است بمقادیرت الجالبه و توفیق و مختلک
 مملوک پس حاصل میشود کرانی و از آنکه مذکور شد و آنچه از راه دلیل عقلی گفته شد حادث
 بسیار بیگانه است از لالت و اخم و از طریق لالت و اخم و از طریق لالت و اخم و از طریق لالت و اخم
 است آنچه در بعضی موارد است آنکه و کل بالسر صدکافلن یعلمون فذاة

محبت الاسعار

تجلیات

و در حین نزول و آنه بدیده با مره محمول است بر اینکه اکثر حسابان این
 ندرت و منوره و قلت و کثرت نیست یا بر آنکه هر گاه با وصف حرص مردم بر اقتضای
 در سیر و سر از حد تنه ال و ما یقرب من بیرون نمیروند پس ابراهیم الهی را تعیین اسرار و
 نیست و باید علم با حقیقه فصل و هم در بیار طوطی مهمت بدانکه احادیث کثیره و ولایت میکند
 بر اینکه اختلاف طینت با شریعتی شکل میشود چنانکه در کافی آنحضرت امام زین العابدین
 علیه السلام منقول است آنحضرت فرمود که من تا که پیغمبر از ارض طینت علیین خلق کرده پس دلها
 و بدنهای ایشان از همان طینت است و بگوید که در دهامی سنین از همین طینت و بدنهای ایشان
 از طینت دیگر پدید آید و کافرا را از طینت سجده که در دلها و بدنهای ایشان از این طینت است پس
 ساختن سر طینت را پس از نجس است چون از کافر مومن پدید شود و آننجیاست که مومن
 گناه است که مرتب گناه میشود و کافرا گناه است که کار نیک میکند و دهامی مومنان غیرت میکند
 بسوی انجیری که مخلوق شده اند از آن و لهامی کافران بسوی انجیری خلق کرده اند از آن
 و کتاب علل الشرائع بسناد خود از ابی اسحاق ابراهیم اصفهانی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 حدیثی طولانی روایت کرده که مضمون آنست که ابو جعفر عرض کرد که ما یومئذ شیعیان بسیار
 را که خراب میخوردند و زما میکنند و متروک بسیار میزدند و بگویند است و چه سبب دارد فرمود که آنجا
 دیگر نیز این در دل تو هست گفت آری عظیم تر ازین و آن نیست که من ایام دشمنان امرو
 بطاعت و محبت از مناسبت الهی آنهمه از چه او است بیان فرمایم من نیمه مدال و برین
 بدستیکه فکر طبعی کشیده و بیداری شبها فیصد کم کرده پس آنحضرت تبسم شد و فرمود
 بیان شیعی را از ما بگوید و هم نفسی اگر از خزان علم الهی است از ما اخذ کن بگویند اعتقاد اهل حق
 و اهل باطل را چگونه می یا عرض کرد یا بن رسول آمد من ایام دشمنان شیعیان را

پان خانی در دوازده اسق و مجور کرده و در تمام آنچه در باطن مشرق مغرب است تمام
 در زیر برای آنکه از دست شاد است بردارند مرکز اجابت بخوانند که دو اگر بخوانند از
 ولایت و دوستی شما بسوی دوستی غیر شما بخوانند مرکز از محبت شمار و اگر در آن خواست
 اگر چه شیر بار و ما غماشان بنزد یا بکشند تنوار او می بیند که است با آن حال که اینها با
 عرض ما نیدم اگر چه با این مشرق مغرب نسیم در زبانها که مندیجیت آنکه از محبت جبار
 و ملو غیب دست کشیده بسو حضرت شایس کل کنند بخوانند که دو هزاره بر این حال
 اگر چه شیر بار بی پای شان بنزد یا آنکه که بنزد از طریق خود بر می گردند و اگر در
 آنها فضیلتی و منقبتی است بهت علیهم سلام گفته شود و چون برابر میشوند و آثار که است
 بشه شان جان نینود و چون که در سن بعضی از آن است بضران محبت شان دیگر
 در می یابد این حضرت تبسم شده و فرمود که از اینجا است که بلاکت افتاده اند اینها و در
 می نند در شمع زنده و آب او میشوند بیشتر گرم و من این کت قال الصد و جل
 و قد و نالی ما عا لویه و جمل جمانا هباء منثورا یعنی من نسیم بسوی شما
 انما اورد و بیامت از نیر و نسیم از این است که با آنکه آنحضرت فرمود می آید
 بسبب که حق تعالی در او نایب است و قدم بر روی او است خلق او به شهادت آنکه صدق
 چیزی و در این عالم خلافت است این من شوق مقدس صریح است که ان بیا و بعد
 حق که پیش از آن شوق ما نیدم که با این شوق بیاید از قوه بیست و یک است از قوه
 نایب است این در این شوق که با او بود و در این است آن باطن است
 چشم و با او است این که با او است با او است با او است با او است
 او در است که با او است با او است با او است با او است با او است

با طبعیت این کاه قبول که دان بران من جبار ساخت با طبعیت و با انکه بود
 بعد از این ساخت ان برادر روی من و خلاصه ان کل طبعیت من بود
 و شایکی می بود عرض که دم طبعیت را چه کرد فرمود که خبر به هم ترا و گفت که بعد از من تو که
 زین می که شوره را بود بود و طبعیت بود و بر او در ان آن شعری تلخ را و ولایت را بران
 که در پس قبول کرد بعد ان جاری ستان آب شور بران بن با طبعیت و تا بهر طبعیت
 و طبعیت در ان خلق کرد و ان کاها غیاب سرگشا را و اتمام ایشا را و طبعیت انرا
 طبعیت شما هر دو خست اگر می آید طبعیت ما را بشکل طبعیت ما را نیز که ان
 میدادند و نماز میکردند و نماز میکردند و نماز میکردند و نماز میکردند و نماز
 میدادند و نماز میکردند و نماز میکردند و نماز میکردند و نماز میکردند و نماز
 خود عرض کرد که با این سول الله صلی الله علیه و آله و سلم طبعیت ما
 مرد و باب اول دوم و بر هم زرد و با همه دلان هم بود که کشتن
 و فرمود که این بسوی حبت است و پروای ندارد و شفت که کشتن از هر کس
 بسوی شش است و مبالاتی ندارم بعد ان خط که در میان بود و پس از ان
 سخ نمودن بر اصل طبعیت کا و افتاد و کس از این نمی شنیدند و انرا
 و که نماز زوره و سائره واجبات فعل که از این انرا آب و کل حاجت
 نمودن و در ان زمانه خیرات از ان عمل نمودن و انرا کس از این
 و انرا کس از این انرا کس از این انرا کس از این انرا کس از این انرا کس از این

بالحساب بود و او از امام باقر علیه السلام نقل می کند که من تفرقا علیه السلام قرأ هذه
آیة معاذ الله ان نأخذ كل الايمان وجدنا متاعنا عندنا اننا اذا انظرنا
هذه الظاهر ما نفقه ونفهم في الله في الباطن هذا بعينه ان القرآن ظاهر
وباطننا ومحكمنا ومنتهاها وانما نحن في سبيلنا والحمد لله طويل ذكرنا شرطه من
قبل اختصار و سرگاه این اوستی پس بدانکه اینچنین اخبار هر چند موسوم خبر و اضطرار و از جمله
قرآنیات بود الا کما شبهات و محط انظار شیطان جبر و اقیان اختیار میباشد و اینجاست
که از خوض در مسئله اخبار نهی ابی علیه علی بسیار وارد شده لکن چونکه دفع شبهات و کفایت
تعرض به این استکالات جوابان لازم کرد و بدین مخفی نماید که در مسئله طینت و در باب نصفت
اهلست مستند حجتی بجز طینت چه غایه مافی البیانات که طینت داخل حقیقتی نوع انسان
و مرجع افعال نیک بد ایشان است اینمسی محکم استمزم خبرست بیانش اگر قضیه مشهور است
که آیات عقل نمیتواند شد پس سبب آنکه بدی در غیر طینت بدان نیک در غیر طینت نیکان
داخل است آنسانی تواند ز گفت که چرا طینت را چنین کردی چه حقیقت شیطانیه
نیست مگر که بر طینت بنامه بر شکل حاصل اگر این طینت نبود و شیطان شیطان
و نیز بدین معنی بود چنانکه میخواند گفت که ممکن چه امکان شود و چه چرا و چه
گفت که چرا طینت فلان کس چنین باشد و چرا طینت فلان چنان کار خالی موعود آیات
تقریباً است با وجود است جعل قوت ذات و اثبات آیات بر اوقات و اطله من الاولیا
فلا یخیر فی شئ منک علی سبب البریات پس تو هم جبر و اجبار نسبت به پروردگار عقلاً انجام
ندارد و تحصیل اینها از این قبیل است اما مملو است در فوج است باینکه ممکن است که طینت
بدر این است که در اینها و اینها در اینها و اینها در اینها و اینها در اینها و اینها در اینها

در میل طبع آدمی ایجاد الجا نرسد بقا حتی نخواهد داشت و یوید و ملامت فی الجمله اولی
 غیب قلوب الکفار الی آخره پس سب اختیار که مدار تکلیف و اعطای شراب نبرای مطیعان
 و انزال عذاب برای عصیان نسبت لازم نخواهد بود و کیف میون کذلک حال آنکه حق تعالی خود
 ندی میفرماید انا الله عدل کلا ابعی و منصف کلا اظلم پس چگونه جبر و تعذیب منظر که ظلم
 واضح است بعمل خواهد آورد و بلکه حق تعالی از راه کمال عدل و داد بر مجرمین و عواشش نفس سیدی
 بفاوان النفس کما مره بالسوق الامار هم ثابت است مواخذه میفرماید و عجزیت
 از نهایت تفضل بقصد صرام که با اختیار است هم مواخذه میکند تا و تنگ سبوا اختیار فعل است
 بعضی باری و فنی الکافی با بناده عز ان ل بصیر عن ابن عبد الله علیه السلام
 قال ان المؤمنین هم بالحسنة ولا یعمل بها فکتبت له حسنة و ان المؤمنین
 بها کتبت له عشر حسنات ان المؤمنین هم بالسیئة ان یسألوا فالی
 نکتب علیه یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر مومن را یک گناه است که
 کار نیک میکند و عمل آن نیکند پس نوشته میشود برای او یک حسنه و اگر او عمل آن نکند نوشته
 می شود برای او ده حسنه بدتر نیکه گاه هر مومن صد گناهی میکند و نیز عمل آن را آورد
 پنج چیزی بر او نوشته میشود و قال الله عز وجل و من جاء بالحسنة فله عشر اضعافها
 و من جاء بالسیئة فلا یجزيه الا ما عمل و کما ترون فی کتابنا
 مرویت که بنده اراده عمل خیر میکند پس اگر آنرا نیکند حق تعالی راستی او یک حسنه می یابد
 آنرا بجای آورد ده حسنه بر او می نویسد و قصد میکند که بدی او پس اگر بیگانه ای او پنج چیز
 عمل او نوشته میشود و اگر عمل او را روانه نیست احد حسنه از حسنه و کاتب حسنه
 بکاتب حسنه می یابد و اگر کسی کار نیک را در کتاب حسنه کند او شود و

کند و میگوید این کسب از بدین استیجابات یاطلب آفرینش کند برای خود
تعالی بخشد و آری اگر بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم
بیبوالشهادة المدینة الحکیم الغفور الرحیم و الجلال
لا ینکرم و انقلب الیه کما یراد و نشد نمی شود و اگر بفت عت
ت و بیخ برای چیزی از او میل نماید و استغفاری صاحب استیجاب صاحب
دین است میگوید کتاب علی الشرف المحرم و مین خداوند عادل
بمیل طبع بلکه قصد و غم کناه مواخذه نمیکند چگونه احتمال بر او ظلم با او راه تو با
دینا اینکه این میل اگر از طرف خداوند عالم هم برای آرایش نبی آدم و خیر طریقت او
منزل شده باشد باعث لزوم بپیر میباید بود و چون تعالی قدرت و اختیار و عقل
هم با او گریست فرموده که اگر بقصای آن عمل کند البته از خود پشیمانی نفس خود را با
بزند و دست فاذا اطاع الله بکسر شهواته استحقاق رفع درجات
و تطیعین و از همین جا است که با بد نفس میست بجهاد اکبر و همین سبب
شیخان بنی نوع انسان هر گشت کمان بر سر آرزو در طبیعت ملاک خود
حال بد مخلوق فکر دیده بخلاف انسان که قوای شهوت و غضب و نفقت او موجود
است پس با با انهمه و نفس و قوای شهوانیه مجابده پس آورد و درجه او از ملاک
و از میباید پس انهمه حق او صلح خواهد بود و نه ظلم و قبیح و از نه و اعطی الشرف بیان
نمان و شخصیت توبیه آنچه شهوات است آن شد که اعطای اجرا اعمال نیک و طاعات
بمن عذف به بل وفاق منافق است و این است و ان الله لیس یفکلام للعبد
باجل او را توبیه بدست و با عباد حق و ما وین تشابهات آیات روایات که حکم

خلاف آن باشد مثل تاویل و ایام شبیه
و تجسیم لازم از انیکه بحر و انقات بسوی قیامت
کلام که مثل استخار با عت ثوران سادس اول
است در بیان مرصع عدل منصوص اخلاص
در راه و بند و الله الموفق بعمل الخیر
و الثواب و الهادی الی سبیل الصفا
و بذلک تمهید الباب بمولود

الملك الوهاب

وسئل الله

CALL No.

۲۹۶۶۴

ACC. No.

۴۵۲۹

AUTHOR

۲۲

TITLE

حدائق سلطانیہ در عدل

۲۹۶۶۴

۴۵۲۹

حدائق سلطانیہ در عدل - ۲۲

Date	No.	Date	No.

THE



**MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

